عبدالله مهدی الخطیب

حکومت بنی‌امیه در خراسان

ترجمهٔ باقر موسوی



حکومت بنی‌امیه درخراسان

عبدالله مهدی الخطیب

ترجمهٔ باقر موسوی

انتشارات توکا

چاپ اول ۳۳۰۰ نسخه تیرماه ۲۵۳۷

چاپ کاویان

شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی ۲۱۹۹ / ۳۷/۴/۲۱

در این کتاب

فصل دوم

فصل سوم

مقدمه

تاریخ اسلامی ما با همه کوششهایی که دانشمندان اسلامی وعرب ودیگران انجام داده ومی‌دهند هنوز دست نخورده است،شاید علت آن متعهد نبودن‌به‌روش علمی است که در پرتو آن حوادث تاریخی مورد تفسیر قرار می‌گیرد حوادثی که ساختهٔ دست انسان است وقابل تحول و دگرگونی است. زیرا انسان طبعاً تابع عاملهائی است که طبیعت را فرا گرفته است این عاملها بعضی اجتماعی و برخی اقتصادی است. یکی از خصوصیات انسان پی‌بردن‌به ریشه این عاملهاست، واگر عاملهای فوق را مخالف منافع فردی یاطبقاتی خود تشخیص داد باهوشیاری در برابر آن به وسائل مختلف مقاومت می‌کند. حوادث اجتماعی از جمله چیزهایی نیستند که پیش‌از انسان موجودیت داشته وقائم به‌لذات باشند و گذر انسان از آن حوادث حتمی باشد اعتقاد به ثبوت خصوصیات شخصی یا قبیله‌ای یا اجتماعی و اینکه این خصوصیات تابع قانون تحول و تغییر نیست درست نیست زیرا منطق و دید انسان به زندگی که ضمن روابط اجتماعی معینی پیدا می‌شود وبا تغییر روابط دید بشر نیز تغییر می‌کنند حکم می‌کند به اینکه همه خصوصیات در حال تغییرندو عاملهای تغییر عبارت است از فعل وانفعالات ارگانیك بین‌انسان ومحیط زندگیش

یا بین خود انسانها (ضمن جریانهای اقتصادی و اجتماعی وسیاسی) تاریخ به طور رسمی از این قبیل فعل وانفعالات پیچیده به وجود می‌آید.

وقتی انسان را درضمن (مدنیت اسلامی) مورد مطالعه قرارمی‌دهیم می‌بینیم که پدیده‌ای اجتماعی است که پیوسته در فعل وانفعالات ارگانیك با محیط مادی واجتماعی خود است، مراجعه دائمی به قوانین و شرایع چه از جنبه مثبت وچه از جنبه منفی و واکنشهای پیوسته اوضاع سیاسی و اقتصادی با چشم پوشی از همهٔ نمونه‌های عالی به ما پاسخ مشکلات فراوانی رابیان می‌کند که برای مورخان‌قدیم واغلب مورخان معاصر توضیح آن دشواربوده است.

من درکتاب خود به عنوان حکومت بنی‌امیّه در خراسان درسالهای(۱۲۷–۹۶ هجری) کوشش کردم روش فوق را به کار ببندم زیرا نمونه تحولات اجتماعی که از شکستهای سیاسی ناشی می‌شده و جنگهائی که بین جامعه‌ها در می‌گرفته در جامعه اسلامی خراسان آن روز شدید بوده است و عربها و ایرانیان و ترکها در ماوراءالنهردر گیر آنچنان تحولات اجتماعی‌و کشمکشهای سیاسی بودندکه‌درهیچ نقطه‌ای از قلمرو خلافت اسلامی نظیر نداشت این تحولها اززمان فتوحات اولیه در سرزمینهای امپراطوری ساسانیان، نخست جنبه‌کمّی داشت وسپس در زمان خلافت‌سلیمان‌بن‌عبدالملك اموی‌صورت کیفی‌به خودگرفت‌وخلیفه رامجبورکردکه درخط مشی خلافت‌خود تغییراتی‌بدهد واین خط مشی به خلافت عمربن‌عبدالعزیز وسیاست سازش‌او منتهی شد وهشام‌بن عبدالملك خلیفه پس ازاورا دربن‌بست قرار داد تا آنجا که سعی کرد به اصلاحات عمقی دست بزند وخواستهای جامعه جدید خراسان را تا حدّی که مقدوراست به‌جای بیاورد. واگر بحث خود را به مجرای حوادث‌معطوف بکنیم‌وبه صورت مکانیکی این حوادث رابه‌هم ربط بدهیم‌تعصب وجانب‌داریها را درنظربگیریم وعاملهای تحول را یکباره به‌کناربگذاریم در چنین صورتی به فرضیه‌های تنگ وخیالی خواهیم افتادکه هیچ رابطه‌ای با رشد جامعه جدید خراسان ندارد در نتیجه بحث از حوادث سرزمین خراسان از جنبه های

سیاسی واقتصادی واجتماعی این خواهد بود که همه می‌خواستند وضع پیشین را دوباره برقرارسازند درست‌نیست چنین تصور کنیم که محرك جامعهٔ خراسان آن‌روز احساسات قومی وملی موالیان ایرانی وترك بود که طالب احیاء عظمت قدیم‌ایران وکیش زردشتی بودند، یانفرت بین‌عرب وعجم که منجر به‌پیدایش نهضت شعوبیه وجنبشهای جدائی‌خواهانه شدیا تعصبات قبیله‌ای باعث سقوط بنی‌امیه از حکومت خراسان گردید .

حزب بنی‌عباس بزرگترین توطئه‌ای بود که موالیان به وسیله‌آن علیه‌بنی‌امیه دست زدند . مطالعه موضوعی این مسائل بزرگ دربخش شرقی قلمرو خلافت عربی نتیجه مهمی درتاریخ ومدنیت عرب درآن بخش‌از قلمرو خلافت دارد.

سرزمین خراسان‌سرزمینی دست نخورده‌است که تاریخ آن پرازابهام‌است. ازاین‌رو نظریات مورخان قدیم راکنار می‌گذارم و مظاهر جدید جامعهٔ خراسان‌را از جمله تعصبات قبیله‌ای در آن سرزمین را از نو مورد بررسی قرار می‌دهم و در این مرحله درپرتو روابط ارگانیك تغییرات روابط اجتماعی واقتصادی را مطالعه می‌کنم وپابپای این تغییرات پیش می‌روم وتشکیل بنای‌تازه جامعهٔ خراسان رازیر نظر قرارمی‌دهم‌وسعی دارم که مشکلات‌را ازجنبه‌های سیاسی واقتصادی واجتماعی و سیاست خلفای اموی وایمان و امتیازهای طبقاتی ومشکل اراضی و فئودالیسم و مالیاتها راکه به انفجار مردم خراسان وعصیان‌آنان علیه حکومت بنی‌امیه منتهی‌شد مورد بررسی قرار دهم . عصیانی که رهبری آنرا یك نفرعرب به‌نام (حارث،بن‌ـ سریج) برعهده داشت. این‌عصیان‌راه‌را به‌سوی‌انقلاب مردم خراسان وماوراءالنهر وظهور عباسیان وسقوط نهائی امویان هموار ساخت.

امیدوارم دراین مطالعات وراهی که در بحث خودپیش گرفتم باهمه کمبود منابع اصلی عاملهای تحرك جامعه اسلامی خراسان را یافته وبه پرده برداری از ابهامات موفق شده باشم امیدوارم مطالعات من دربررسی تاریخ اسلام‌اگر تازه‌ونو نباشد دست کم‌مفید باشد ومجهولاتی رادرمهمترین بخش قلمرو خلافت‌عربی‌روشن

ساخته باشد.

از استاد خود دکتر حسن حبشی که با کمال بزرگواری مرا راهنمایی کرد و همچنین از دکتر عبدالمنعم‌ماجد و دکتر عبدالامیر دکسن از دانشگاه بغداد که کمکهای گرانبهایی به من کردند و از بانو دکتر صبیحه خطیب که متنهای روسی را برای من ترجمه کرد در تدوین این کتاب تشکر می‌کنم.

عبدالله خطیب

اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خراسان

از دورهٔ سلیمان‌بن‌عبدالملك تا دورهٔ عمربن‌عبدالعزیز

۹۶-۹۹ ه - ۷۱۵-۷۱۷ م

دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، که درنظام حکومتی سلیمان‌بن عبدالملك (۹۶-۹۷ ه) ۷۱۵-۷۱۷ م تا آخر دورهٔ خلافت مروان بن محمد[1] ۱۲۷-۱۳۲ه آخرین‌خلیفهٔ بنی‌امیه به‌وجودآمد نتیجهٔ تغییرات زیاد و گوناگون درشالودهٔ جامعه اسلامی و نظام حکومتی بودکه از زمان رحلت حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله (۵۷۱م-۶۳۴ م)پیدا شده‌بود.

این تحولها تغییرات بسیاری در روابط اجتماعی واخلاقی بخصوص دربین اعراب فاتح و مردم کشورهای مغلوب به وجود آورد و اعراب مجبور بودندکه نظام تازه‌ای متناسب با این تغییرات پی‌ریزی‌کنند تا بتوانند برکشورهای زیرفرمان خود[2] تسلط داشته باشند.

با این‌تفاوت که نظامی که اعراب به‌وجودآورده بودندآنچنان‌کامل و وسیع نبودکه بتواند همهٔ ملتها راکه به میل یا به زور اسلام آورده بودند، در برگیرد و

1 . E F. Demett. D. C. Marwan Ibn Muhammed Houard University , 939

2 . Efcribb , Ha , R. Studies mo the Civilization of Islem.

تضادهایی را که موجب ناتوانی آنان در برابر ارتشهای عـربی فاتح گشته بود حل کنند. و سرانجـام این تضادها به صـورت شورشها و انقلاباتی در اغلب بخشهای خلافت اسلامی درحجاز و عراق و شمال آفریقا و خراسان تظاهر کرد و حکومت بنی‌امیه از درك طبیعت تاریخی و اجتماعی و برطـرف ساختن این تضادها مطابق تعالیم قرآن ناتوان ماندند.

تضاد بین احـکام مذهب اسلام و سیاست بنی‌امیه درصحنه اجتماعی و مالی بویژه دربخش شرقی قلمرو عربی خلافت (خراسان و ماوراءالنهر) به آنجا کشید که شیرازهٔ این خطه به هم ریخت و اگر حجاج ابن‌یوسف ثقفی (۷۵ ه / ۶۹۴ م) مرد قوی والی این مهمترین بخش دولت عـربی نمی‌شد و شدیداً به سرکوبی هر نـوع جنبش به هرعنوان کـه منشاء آن حـزب خوارج[1] یا دهقانان یا پیشه‌وران یا بازرگانان ومالکان زمینها بود نمی‌پرداخت، ادامه می‌یافت.

حجاج در این منطقه یك نوع حکومت نظامی به وجود آورد و دستور داد که مردم یك جا گرد نیایند و شایعات را ممنوع کرد دربعضی از خطبه‌هـای خود

---

۱ . بعضی از مورخان می‌نویسند شماره کسانی که در غیرمیدان جنگ به دست حجاج کشته شدند صد و بیست هزارنفر بودند برخیها شمارهٔ آنان را صد و سی هزار نفر گفته‌اند ـ مسعودی (تنبیه و اشراف) ص ۳۱۸ تاریخ طبری ص ۲ و ۱۱۲۳ و زندگی شعر درکوفه خلیف ص ۷۹ عبدالملك خلیفه اموی وقتی به اسراف حجاج در خونریزی برخوردکتباً اورا تهدیدکرددرمروج‌الذهب‌مسعودی‌ص۱۰۷/۲درمورد واقعه دیرجماجم به این موضوع مراجعه فرمایید حجاج خودش می‌گفت «به خدا امروزمردی را در روی زمین نمی‌شناسم که دلیرتر ازمن درخونریزی باشد کارهائی کرده‌ام که مردم از شنیدن آن می‌ترسند این کارها باعث نجات من شده است» ابن سعد در طبقات کبیرص۶/۶۶خلیف‌ص ۷۹ خلیف وحیات شعر درکوفه ص ۲۹ـ ۸۰ به‌استناد ازطبری ۸۶۶/۲/۲ . تاریخ طبری صفحه ۲۴۴/۶ یاقوت حموی درمعجم‌البلدان ۱۷۸/۳ عمربن عبدالعزیز گفت:

«خدا لعنت‌کند حجاج راکه نه برای دنیا خوب بود و نه برای آخرت» ۲ـ خلیف حیات شعر درکوفه ص ۸۰ به استناد به طبقات ابن سعد ۶ـ۶۷ اضافی ۵۹/۶ (تـرجمه اعشی همدان) تاریخ طبری داستان عمیربن ضیائی تمیمی ص ۸۶۹ /۲/۲ و دنباله آن.

خطاب به اهل کوفه گفت:

«از این شوخیها بپرهیزید. هر کس باید تنهائی سوارشود» اودستورهای شداد وغلاظ می‌داد وبه پیر وبیمار رحم نمی کرد.

حجاج این روش را برای جلوگیری از دگرگونیهای طبقاتی و تغییرات زیربنای اجتماعی که نتیجه‌اش تحول سازمان جامعه واقتصاد امپراطوری عرب پس از خلافت بنی‌امیه و انتقال خلافت ازحضرت علی‌ابن ابیطالب (ع) به بنی‌امیه بود اتخاذ کرد.

تحولی کـه بویژه در عـراق و خراسان به وجـود آمده بود روش حجاج جلوگیری از توسعه افکار جدید بود که همگام بـا تحول اقتصادی و اجتماعی‌پیدا شده بود و طالب اصلاحات واجرای اصول اسلامی بود حجاج مانع می‌شد کـه افکار مخالفان ریشه و نیرو بگیرد. به خاطر همه اینهاست که حجاج روش‌استبدادی پیش گرفت.

حجاج آلت اجـرای سیاست نظامی خلافت بود ، و می‌خـواست وحدت سیاسی وتوسعه جغرافیایی دولت را فراهم سازد. این‌هدف پس‌ازکشمکش‌طولانی با نیروهای مخالف بخصوص درحجاز وعراق فراهم شد. درسال ۷۳هجری ۶۹۲م کشمکش درمورد خلافت در سومین جنگهای داخلی به پیروزی حکمرانان شام بر نیروهای مخالف منتهی شد: «بیعت مردم خراسان در سال ۷۲ هجری ۶۹۱ م اتفاق افتاد وعبدالملک‌بن‌مروان«بکیربن‌وشاح سعدی»حاکم خـود در مرو را پس‌از کشته شدن عبدالله‌بن‌حازم که هشت‌سال برخراسان حکومت کرد ویکی‌ازموالیان ابن‌زبیر بود، به این سمت منصوب کرد. درسال ۷۴ هـ ـ۶۹۳ م مـردم خراسان دوباره بیعت کردند و ازعبدالملک خواستند که یك امیر قریشی کـه مورد تأیید همه قبیله‌ها باشد به آن خطه اعزام دارد.

توسل به‌زور وتوجه‌نکردن به خواستهای مخالفان ناشی ازدرك نکردن نفوذ نیروهای مخالف درتحول جامعه بخصـوص جامعه ناپایدار و نامتجانس تاریخی و

ملی خراسان بود. این روش موجب شد دوجهت مغایر هم به وجود آید یك جهت دولتی که نماینده شدت‌عمل نسبت به اعراب وموالیان وناتوانان باشد و یك جهت غیردولتی که با هر کسی کـه علیه حکومت طغیان می کرد از خـود همدردی نشان می‌داد و گرد او جمع می‌شد. این سیاست دولت علت اساسی مهاجرت کشاورزان از روستاهابه شهرهای بزرگ شدکه ازترس تعدی مالکان زمین ومأموران مالیات به شهرها فرار می کردند.

این‌سیاست محرك اساسی‌انقلاب عبدالرحمن‌بن‌اشعث علیه حجاج‌بن‌یوسف درعراق بودکه ازسوی بازرگانان وپیشه‌وران و روستائیان وبیکاران و بیشتراعراب وموالی مورد پشتیبانی قرارگرفت همه این‌کارها به عنوان اعتراض نسبت به شدت عمل استبدادی دستگاه حاکمه انجام می‌شد.

در چنین محیط سیاسی ناآرام و آکنده از تـوطئه بیشتر مسائل اجتماعی و اقتصادی و اداری مانند تغییر بنیانی جامعه جدید عـربی و مشکل مـوالیان و وضع اعراب درقبال اهل ذمه وطرز رفتار باآنان و دشواریهایی که عربها درجزیرةالعرب ازآن بی‌اطلاع بودند، مانند روابط کشاورزان روابط عمومی تولیدی کـه از نظام پوسیدهٔ ساسانی درعراق و خراسان باقی مانده بود و وضع دولت درقبال مالیات‌ـهـای متعلق به زمینهای کشاورزی و مالکیت آنها وکیفیت اداره آن ، به خـود شکل گرفت.

از این رو مقامات حاکمه اموی ـ پس از شکست در برابر قبیله‌های عرب از زمان عبدالملك تا هشام به ایجاد یك دولت مرکزی قوی که به وسیله یك ارتش عربی مجهز، پشتیبانی می‌شد و مرکز آن در دمشق بـود دست زدند ـ ارتشی کـه آن را به هرنقطه قلمرو خلافت که در معرض شورشهای داخلی باشد بتـوان گسیل داشت . از این‌رو به تمرکزی توجه کرد که بر استانهای اطراف مانند عراق و شام ومصرتسلط داشته باشد وبتواند انقلاب قبیله‌ها را درهم شکند و پایگاههائی برای حفظ نظم درعراق به وجود آورد. مهمتر اینکه به تدریج قبیله‌های عرب از آرتش

بیرون می‌آمدند و درجامعه‌های مختلط شهری ادغام می‌شدند و رشد می‌یافتند و به این وسیله بنی‌امیه خواستند از مخالفت ونفوذ قبیله‌ها خلاص شوند. زیرا تکیه‌گاه دولت به جای قبیله‌های ناپایدار سیاسی ارتشی بود که از دولت منشعب می‌شد.

خراسان در زمان حکومت قتیبه‌بن مسلم باهلی

۸۶-۹۶ھ ۷۰۵-۷۱۵ م

سال ۸۶ هجری ۷۰۵ م قتیبه‌بن مسلم باهلی پس‌از طـرد آل مهلب از استان خراسان از سوی حجاج مأمور خراسان شد ـ هدف حجاج ارتباط مستقیم نظامی بین خراسان و عراق بود، و به این وسیله می‌خواست نفوذ قبائل‌بخصوص قبیله «ازد» را در آن استان تضعیف کند، ازاین‌رو قتیبه را برای این‌کار درنظرگرفت زیرا باهلی درخراسان، برعکس بنی‌مهلب که سردستگی قبیله‌کثیرالعده ازد را داشتند و براثر همپیمانی با ربیعه نفوذ فراوان به دست آورده بودند ضعیف بودند.

واکنش همپیمانی بنی‌مهلب با ربیعه پیمان متقابلی بوده‌که بین قبیله تمیم و قیس (مضر) به وجود آمد. می‌گویند علت عزل مهلب به وسیله حجاج آن بودکه با میل و رغبت به سرکوبی اطرافیان «ابن اشعث» در هرات نپرداخت و با اسیران آنان بخصوص‌یمنیها به‌ملایمت رفتارکرد، ودستور بیرون‌راندن انقلابیهای «قیس» را به سرکردگی موسی‌بن‌عبدالله‌بن‌حازم[۳] در ترمذ به تأخیر انداخت.

---

۱ . تاریخ طبری ۴۲۴/۶ .

۲ . بنی‌مهلب تاریخ یعقوبی ص۳۰۰ منشور و روابط‌گرانبهای این دسته تاریخ طبری ص ۴۲۴ کامل ابن اثیر ص ۴۰ - ۵۲۳ در مورد شجره مهالبه به‌کتاب مطالعات زبان ولهجه‌ها و روشهای عربی یوهان فك مراجعه فرمایید.

۳ . دولت عربی تألیف والهاوزن ص ۲۴۲ زیرعنوان ابوزیده .

ابن نباته علت دیگری برای برکناری مهلب[1] ذکر می‌کند لیکن قبـول آن دشوار است زیرا حجاج مرد باهوش وسیاستمداری بود.[2] وقتی قتیبه حاکم خراسان شد مسلمانان درخراسان هنوز پابرجا نشده بودند زیرا سرزمین فوق دور افتاده و ازشبه جزیره عربستان فاصلهٔ بسیار داشت. اسلام دربعضی از نواحی خراسان مانند ماوراءالنهر به علت نافرمانی پی درپی ترکها تقریباً محاصره شده بود.

ارتشهای عربی به فرماندهی قتیبه‌بن مسلم با پشتیبانی حجاج وولیدبن عبدالملك در مشرق خراسان با گذشتن از رودخانـه جیحون (OXUS) یـا آمودریا بـه فتح شهرهای ماوراءالنهر (Transoziana) دست زدند.

قتیبه عربها را در خراسان متحدکرد واشکالات سیاسی وقبیله‌ای راکه‌ناشی از رقابت‌های قبیله‌ای آنان دربصره و کوفه بودبرطرف ساخت.

خراسان سرزمینی بـود که تاآن روز مشکلات قبیله‌ای درآن حـل نشده و چراگاه خوبی جهت آزمندیهای خصوصی‌بود زیرا از مرکز خلافت بسیار دوربود در دوران ابن حازم ومهلب قبیله قیس گامهای بلندی درتسلط بر دیگران برداشت. اما اختلافات درمیان قیس وتمیم‌واز دو ربیعه هیچ‌گاه ازبین نرفت، قیسیون درشام۔ خراسان نقش عمده‌ای در سیاست بازی می‌کردند اشخاص بافرهنگ ازمیان آنان همواره مقامهای عالی را اشغال می‌کردند واز هر راهی درپی رسیدن به تسلط بـر بصره وخراسان بودند .

قتیبه پس از تصفیه محیط سیاسی خراسان‌که آکنده ازکینه ورشگ و انتقام وخونخواهی بودخراسان‌رامتحد ساخت‌ومسائل‌اقتصادئی راکه منشاء این‌مشکلات

---

۱ . به‌کتاب شرح‌العیون ابن‌نباته ص ۱۸۷ مراجعه شود.

۲ . کتاب حیات ادبی در بصره صفحه ۱۰۰-۱۳۰۰ از احمدکمال زکی در مورد ارتباط اغتشاشهای خراسان درسیاست عراق‌که علت‌آن عبارت‌است: فراوانی‌اموال که‌به وسیلهٔ یزیدبن مهلب درخراسان اندوخته شده بود. ترس ازیزیدبن مهلب به واسطه قیام قبیله‌های ازد درعمان.

بود برطرف ساخت، وقبیله‌ای‌را برقبیله دیگر ازراه تحصیل غنیمتهای‌بیشتر ترجیح نداد ، زیرا منشاء اختلاف قبیله‌ای درآن سامان در درجه اول اقتصادی بوده ، قتیبه توانست با تصویر یك زندگی‌درخشان درپیش چشم آنان « نظرآنان رابه‌خودجلب کند سپس منطقهٔ نفوذ اعراب را بافتوحات شهرهای ماوراءالنهر توسعه بخشد ... وهمچنین بین‌اعراب واشراف ایرانی ــ نجیب‌زادگان و دهقانان ایرانی و زردشتی حسن تفاهم ایجاد بکند بطوری‌که ایرانیان حفظ‌موقع اجتماعی وامتیازهای‌شخصی ودارائیهای خود را درسایهٔ اطاعت از اعراب می‌دانستند.

نجیب زادگان وملاکان ایرانی با اسلام آوردن‌ویا بادادن‌جزیه توانستندنفوذ گذشته واندوخته‌های مالی خود راحفظ بکنندوبه‌اتفاق اعراب طبقه اشراف‌جدیدی به‌وجود آوردند . که این طبقه به نوبه خود در تحول حوادث سیاسی خراسان و حــل مشکلات سیاسی و کشاورزی‌ومالــی آن استان نقش مهمی داشت . سیاست قتیبه در خراسان حــل مشکلات عمومی جامعه غالب ومغلوب ولو بــه طور موقت بود. تودهٔ‌مردم، کشاورزان‌ایرانی وعرب درخراسان در برابر سختگیری فرماندهی اونیروی‌ارتشهای عربی وتسلط نجیب زادگان ودهقانان ایرانی چاره‌ای جز تسلیم نداشتند .

قتیبه درسایه‌امکانات نظامی‌وادارهٔ صحیح ارتشهای‌عربی توانست‌طخارستان سفلی را بازپس‌بگیرد وبخارا را درسال۸۷ــ۹۰ هجری ۷۰۶ــ ۷۰۹ م فتح کنــد و فرمانروایی عربها را درنواحی رود جیحون برقرارسازد ودامنه آن را تاسغدبکشاند

درسال۹۴ــ۹۶ هجری ۷۱۲ــ۷۱۵ قتیبه حمله‌های خودرا به استان‌سیحون (سرداریا) آغاز کرد. وبخارا وبیکند وسمرقند را تصرف نمود وشورش (نیزك) را درآنجا درهم شکست.

قتیبه فتوحات خودرا تاخلافت سلیمان‌بن عبدالملك درشهرهای ماوراءالنهر ادامه داد ومالیاتهای عمومی (جزیه وخراج) وضع کرد وفتوحات خود را تامنطقــه تیانشان‌که آخرین حد شرقی اسلام بود گسترش داد.

خراسان دردوران خلافت سلیمان بن عبدالملك اموی

(۹۶-۹۹) ۷۱۴-۷۱۷ م)

بامرگ ولیدبن عبدالملك ورسیدن سلیمان به خلافت جهت عمومی سیاست حزب اموی دگرگون شد. این تغییرات ناشی از فشار افکار عمومی ودرخواست اصلاحات اساسی بویژه وضع مالیاتها ولغو مالیاتهای غیرقانونی مانند مالیات جزیه بود که مسلمانان عرب ازملتهای دیگر می‌ستاندند.

خلیفه جدید ناگزیربه این خواستها توجه کرد وخواست « خرابیهای حجاج را اصلاح بکند. سلیمان رهبری قبیله یمنی راکه دشمن قیسها بود وداردسته حجاج منتسب به‌آن بودند، به دست گرفت کینهٔ سلیمان متوجه حجاج و نفوذ شخصی [1] او بود.

سلیمان باولیداز یك مادربودند «قیسیه» مادر آنان از قبیله قیس بود مشکل است تصور کرد که سلیمان خونی راکه در رگهایش جریان داشت فراموش کند، ازاینرو

---

۱ . حجاج به سلیمان نوشت «تویك نقطه مدادی بیش نیستی اگر مانند پدر و برادرت عمل کنی من در اختیار توام همچنانکه در اختیار آنان بودم وگرنه من حجاجم و توهمان نقطه‌ای اگر بخواهم تو را نابود می‌کنم و اگر خواستم حفظت می‌کنم »

البیان والتبین صفحه ۳۹۷

کینه سلیمان‌نسبت به حجاج یك چیزبود وتصفیه‌ای که اوبه آن دست زد چیز دیگر، تصفیه وی‌یك نهضت اصلاحی عمومی در بخش شرقی خلافت عربـی و سیاست ولید در همه اکناف خلافت‌اسلامی بود.

تغییرات عمومی در سیاست داخلی و خارجی

سیاست خارجی :

نخستین تغییری که درسیاست خارجی روی داد فتوحات بود، و علت اصلی این فتحها حرص حکمرانان و فرماندهان بود تـا بسط تعالیم اسلامی . این مسئله درخراسان بیش‌از نقاط دیگر به‌چشم می‌خورد.

با همه آمادگیهایی کــه ولیدبن عبدالملك برای فتح قسطنطنیه تهیه دیده بود لیکن‌حمله دامنه‌داراعراب به فتح این شهــر شکست خورد و این شکست ، دولت اموی را با بحران خطرناکی روبرو ساخت.

دولت درگرفتن مالیات که مخالفت شدید مردم ومقاومت درقبال بنی‌امیه را فراهم می‌ساخت، زیاده‌روی کرد؛ زیرا تهیه مقدمات وحمله و گردآوری نیرو هزینه فراوانی لازم داشت. دولت اموی براثر نابودی سربازان و نیروی دریائی خود در اطراف دژ قسطنطنیه، قدرت خود را از دست داد. درنتیجه عملیات یزیدبن مهلب یعنی جانشین قتیبه‌بن مسلم باهلی دربخش خاوری امپراطوری عرب و فتح نواحی طبرستان و گرگان متوقف ماند. وآرتشهای عربی از وضع تهاجمی به‌وضع تدافعی درآمدند. این پیش‌آمد علل بسیاری داشت مهمتر از همه تحولهای جدید مدنی در

جامعه اسلامی وتمایل اعراب به جای حرکت ونقل‌مکان دایمی به استقرار و توطن در یك نقطه بود. سرزمین ماوراءالنهر به واسطه نعمتهای طبیعی وکشاورزی نظـر اعراب را به‌خود جلب کرده بود زیرا بهترین‌زمینهای کشاورزی را به چنگ آورده بودند .

افکارعمومی‌مردم‌آن سامان طالب‌توقف فتوحات نظامی‌ونجات ازپرداخت مالیاتهای سنگین بــود جنگهـای آن روزبیشتر به لحاظ تسکین غرایز شخصی وبه دست‌آوردن ثروت درمی‌گرفت وعلاقه به نشر تعالیم اسلام کمتر بود. بیشترفقیهان موج جریان اسلامی را علیه سیاست کشورگشایی رهبری می‌کردند و می‌خواستند اصول اساسی مدنیت اسلامی عدالت و برابری درخراسان و ماوراءالنهر به مرحله اجراءگذاشته شود زیرا کشورگشایی روح تعصب و دسته‌بندیهای قبیله‌ای را از نو تقویت می‌کرد واین روحیه به‌نوبهٔ خود درسیاست عمومی ودر راه به‌دست‌آوردن امتیازهای اجتماعی و اقتصادی درمقامهای بالای دستگاه دولتی تأثیرمی‌گذاشت.

دو سیاست داخلی:

تغییرات مهم‌درسیاست داخلی‌متمرکزشده بود. سلیمان رهبری هجوم شدید تصفیه دستگاههای دولتی را در بخشهای بزرگی از قلمـرو خلافت عربی به عهده گرفت. سرزمین‌خراسان به‌علت ناآرامی‌وناپایداری ساکنان‌آن وتهدید فرمانداران و استانداران مرکز این تصفیه بود . این حـوادث بر اثر فاصله گـرفتن خلافت از تحولهای زیـربنای اجتماعی جامعه آن روز و تـوجه نکردن به خواستهای مردم بخصوص درجامعه غیرعربی مانند خراسان و ماوراءالنهر پیش آمد. به این ترتیب تضاد شدیدی میان حکومـت ستمگری فردی‌وتغییراتی که مذهب‌اسلام درکشورهای تحت تسلط ایجادکرده بود به وجودآمد. تا جایی که عمربن‌عبدالعزیزخلیفه اموی می‌گفت:

«خدایا دنیا را سراسرستم وتعدی فـرا گرفته است. حجاج در عراق و لید

درشام و قرةبن‌شریك درمصر وعثمان‌بن‌حیان‌درمدینه وخالد درمکه بیداد می کنند.»

این تغییرات اجتماعی که از ابتدای فتح اعراب درسرزمینهای تابع خلافت به‌وجود آمده بود سلیمان‌بن‌عبدالملك را درخود فرو برد. به‌تدریج مردم کشورهای زیردست نظام سیاسی و مذهبی و اجتماعی اسلام را دریچه آزادی و نجات خود می‌شمردند. مسلمانان غیرعرب احساس می‌کردند که به وسیله اسلام از استبداد و بردگی نجات یافته‌اند و به آن مباهات می کردند و زبان عربی را فرا می‌گرفتند تا به میراث اسلام آگاهی پیدا کنند. آنها می‌خواستند زبان و علوم قرآنی را هرچه بهتر فرا گیرند. لیکن به تضاد بین اصول و مذهب عربی و واقعیت امر و رفتار زمامداران بیش‌ازپیش پی‌می‌بردند، رفتار اعراب با «موالیان»[1] موجب شده بود که مسلمانان غیرعرب درمنویات زمامداران عرب شك بکنند.

اعراب ازآموزشهای اخلاقی اسلام دور شده بودند وخود را برتر ازدیگر اقوام می‌دانستند. واین امرموجب می‌شد که ملتهای زیردست اعراب درمقام مطالبه اصلاحات اجتماعی برآیند.

اسلام‌آنها را به‌برادری‌وبرابری بین‌مردم دعوت می کرد درحالی که اعراب خود را شریفترین ملتها می‌دانستند. این کشمکش اجتماعی‌وسیاسی، موجب ظهور پدیده‌ای فکری شد که اصلاح امور دولتی را ازجنبه‌های سیاسی واجتماعی و مالی درخواست می کرد ومی‌خواست بین اعراب وموالی واهل ذمه عدالت ایجاد بکند و اصول مذهب اسلام‌رادراین مورد به مرحله اجرابگذارد.

انقلاب اجتماعی که نشانه‌های آن از دوران معاویه‌بن ابی‌سفیان آشکار شد در سرزمینهای اسلامی توسعه می‌یافت، و در زمان عبدالملك بن مروان به مرحله انفجار رسید، عبدالملك‌بن‌مروان بیش‌از اینکه آتش انقلاب توسعه یابد توانست آن را سرکوب سازد. این‌سرکوبی درعهد خلافت پسرش ولید نیزدنبال شد. ولی

---

۱ .عربها مسلمانان غیرعرب راکه به زور شمشیر اسلام آورده بودند «موالی» می‌نامیدند .

سلیمان‌بن‌عبدالملك سیاست سرکوبی وخشونت را با سیاست دلجویی و ملاطفت و نزدیکی به طبقات مختلف ملت عوض کرد.

برای جلوگیری از واکنش سیاست حجاج دربارهٔ مردم عراق و خراسان و ظلم وکشتار وکشتن و زندانی کردن آنان بویژه شیعیان خلافت تازهٔ اموی برآن شدکه درمقام ترمیم خرابکاریهای فرمانداران گذشته برآید وسیاست ولید و حجاج را تغییردهد تا مردم را دوباره به دورخلافت و دولت گرد آورد.

در مدینه به خاطر تقویت علویان[1] دستور داد با سب و دشنام مبارزه شود. می‌گویند سرامام‌حسین‌علیه‌السلام تا زمان‌خلافت سلیمان درخزانهٔ امویان‌نگاهداری می‌شد. سلیمان فرستاد سرامام راآوردند درحالی که فقط استخوانی‌ازآن باقیمانده بود دستور داد آن را غسل دهند وکفن پوشانده ودرگورستان مسلمانان دفن‌کنند؛ ولی هنگامی که سواد شهر را تصرف کرد ازمحل‌دفن‌سر سئوال‌کرد پس‌از اطلاع ازمحل دفن‌سر امام، نبش‌قبرکرد وسررا برداشت. خدا می‌داند سرنوشت آن سر چه شد؟

سلیمان به اهل صلاح و مذهب اظهار تمایل می‌کرد ولی بظاهر طالب خوشگذرانی و تعیش بود فقیهان و زاهدان را دورخود جمع می‌کرد وبا آنها در اداره امورخلافت ومردم مشورت می‌نمود.

سلیمان به اجرای اصلاحات مبادرت کرد، نخستین قدم او طرد حکام و فرماندهان ارتش ازمرکز قدرت و بر هم زدن دسته‌بندیهای قبیله‌ای بودکه آنان‌را یاری می‌کردند، قبیله‌های یمنی را که دشمن تاریخی قبیله‌های قیس بودند به هم نزدیك ساخت، این سیاست درشعر و ادبیات و زندگی‌عمومی مردم انعکاس‌یافت. نمونه آن شعر فرزدق است که از سیاست سلیمان خوشحالی نشان می‌دهد، بیشتر

---

۱. سلیمان مواظب جنبشهای سیاسی‌شیعه بود به طورکلی اشخاصی راکه درمقام ادعای خلافت بودند تحت نظر داشت وقتی در مورد افرادی از بنی‌هاشم شك می‌کرد با سم اورا به قتل می‌رسانید.

روشنفکران آن زمان سیاست اصلاحاتی سلیمان را تأیید می کردند ، اگر قدرت خلافت[1] نبود هیچ کس نمی‌توانست مشکلات حکومت را تحمل کند ، و میراث سیاست‌حجاج را درعراق وخراسان‌عهده‌دار شود.

سلیمان موالی و دوستان وعاملان حجاج را ازقبیله قیس و دیگـران عوض کرد و یمنیها را به جای آنان منصوب ساخت وتوانست افرادی مانند یزیدبن ابی مسلم بنده و دبیرحجاج رابه زندان افکند. وهمهٔ همکاران دولت سابق را طرد کند.

حوادث سیاسی درابتدای خلافت سلیمان علیه سیاست ولیدبن‌عبدالملك در خراسان تحول سریعی‌یافت، وضع سیاسی‌در کلیه بخشهای خلافت عربی‌دگرگون شد، علایم‌آمادگی‌مردم به ازبین‌بردن بقایای دوران‌گذشته که با زور به‌مردم تحمیل شده بود آشکار شد.

تمایلات انقلابی در بخشهای خاوری خلافت عربی کاملا آشکارگردید. در خراسان‌وتوابع آن‌در کوفه. زیرا درخراسان یك دسته قبیله‌ای‌نیرومندی علیه‌سیاست قتیبه‌بن مسلم باهلی به وجود آمده بود که درخواست آزادی اجتماعی و اقتصادی برای عموم مردم خراسان می کرد. خراسان در دوران حجاج بسیارزیان دیده بود، تمام‌امکانات‌اقتصادی‌خودرا ازدست داده ودستگاه تولیدی‌اش‌بامهاجرت‌موالیان به روستاهای دوردست به‌کلی درهم ریخته بود.

وقتی‌سلیمان به‌خلافت‌رسید درمقام چاره‌جویی‌برآمد دستورداد ممنوعیتهایی راکه حجاج وضع کرده بود ازمیان بردارند و مـوالی بتوانند به سرجای نخستین خود برگردند و زندگی اقتصادی به حال خود برگشت او این‌سیاست را دربصره وشمال آفریقا نیز اعمال نمود.

وقتی خطوط کلی سیاست سلیمان‌ابن عبدالملك بـرای قتیبه‌بن مسلم باهلی

---

۱ ـسلیمان اگرآنچنانکه کتابهای‌تاریخی‌وعربی نقل‌می‌کنندمردزنباز وپـرخور بود که روزی صد رطل غذا می‌خورد و به جوانی و زیبایی خود توجه می‌کرد نمی‌توانست چنین کار مهمی راکه تاریخ به عهده‌اش‌گذاشته بود انجام دهد،

حاکم مطلق خراسان روشن شد. واز رفتار سلیمان‌نسبت به همکارانش از عمال ولید وحجاج اطلاع یافت. خانواده خود را جمع کرد وخودرا به‌درون‌خاك ایران کشید و درآخر به فرغانه رسید.

عبدالله بن هیثم تمیمی با او بود و از دست او فرار کرد و به سلیمان پناه برد. سلیمان عده‌ای ازکسان قتیبه را دستگیر و دست و پای آنان را برید و به قتل رسانید.

قتیبه از سلیمان می‌ترسید ومی‌کوشید تا با عبدالعزیزابن‌ولید بیعت‌کند و به وسیله او ازدست سلیمان خلاص‌بشود. محور این جنبش‌سیاسی‌مهم حاکم خراسان و عراق حجاج‌بن یوسف ثقفی بود، زیرا او به جریانهای سیاسی زیر پرده دربار اموی‌وجنبشهای‌ضداموبه ودسته‌بندیهای قبیله‌ای‌وتمایلات سیاسی آنان‌آشنایی‌کافی داشت. وتمایلات سردمداران بنی‌امیه رادرنظرمیگرفت حجاج، ولیدبن‌عبدالملك‌را واداشت‌که برخلاف وصیت پدرش عمل‌کند وعبدالعزیز پسرخود را کاندیدای خلافت نماید؛ زیرا سلیمان نظرات سیاسی را که عبدالملك وضع‌کرده و ولید آن را اجراء‌کرده بود، رعایت نمی‌کرد.

حجاج تدبیری به‌کار برد و فرماندهان دسته‌ها راکنار گذاشت وموالی را به جای‌آنان‌منصوب‌کرد. ازجمله آن‌فرماندهان قتیبه بود که درخراسان درمغشوشترین منطقه‌ها فرمانروایی می‌کرد واین واقعه پس‌ازعزل یزیدبن‌مهلب‌که ازدست حجاج به سلیمان پناه برده بود، اتفاق افتاد.

پس‌از فاش‌شدن‌کار قتیبه ونقشهٔ او در پناه بردن به فرغانه قتیبه روش معمول را دنبال‌کرد ونامه‌ای به‌خلیفه نوشت و اورا تجلیل‌کرد وخدمات خود را درگذشته به عبدالملك و ولید ذکرکرد و از اوخواست‌که اورا برسرکار نگاه دارد وسوگند یادکندکه او را ازخراسان برندارد.

خلیفه ناچار شد قتیبه را در والیگری خراسان نگاه‌دارد و به او دستور داد که زندانیان خود را آزادکند عطیه‌هایی راکه به‌مردم می‌پرداختند به‌آنها بپردازد؛

وکسانی راکه طالب بازگشت هستند بازگرداند سلیمان قاصد خود را مأمور کرد که مردم را ازسیاست خلیفه جدید باخبرسازد.

قتیبه وقتی ازاین موضوع با خبرشد پیش خودگفت این‌هم یکی‌ازنقشه‌های خلیفه علیه من‌است. ومطلع شدکه خلیفه درصدد جلب تمایل‌بعضی ازسربازان قتیبه به سوی خود است درنتیجه سعی کردکه اختلافهای خود را با خلیفه فیصله بخشد، زیراازقدرت‌مخالفان‌درخراسان‌بیمناك بودواز تمایل حیان‌نبطی[1] فرماندهٔجنگجویان موالی ازمخالفان با توجه به اینکه تکیه‌گاه قتیبه در ارعاب اعراب بودند می‌ترسید پس‌از اینکه قتیبه به‌جدی بودن سیاست اصلاحی‌سرزمینهای عربی ودخالت مستقیم خلیفه در امور خراسان یقین حاصل کرد. می‌گویند نامه‌ای به خلیفه نوشت و توجه او را جلب کردکه شاید نظرسیاسی خود را تغییربدهد و به خدمات‌گذشته‌اش به عبدالملك و ولید ارج گذارده و او را جزء دار ودسته حجاج نداند. شاید خلیفه به بقای وی در منصب و ادامهٔ خدمت رضایت دهد و قصه سه فقره نامه‌ای‌که قتیبه به خلیفه فرستاد و چگونگی تسلیم آن به خلیفه ساخته وپرداخته نویسندگان و قصه ـ پردازان است و دلیل‌آن‌کوشش ابن، اهتم در جعل‌نامه‌هایی از زبان رجال قیس به قتیبه است‌که درآن نامه‌ها او را به عزل خلیفه تشویق می‌کند. اگر نامه عزل نزد خلیفه موجود بود، این‌دروغپردازیها ازسوی قبیله‌های قیس چه معنائی‌داشت؟ دلیل دیگر ناصحیح بودن این گفته‌هاواظهارات‌سلیمان‌بن عبدالملك درهنگام‌کسب اجازه ازوی جهت دفن‌سر قتیبه وخاندان اوست؛ سلیمان درآن موقع‌گفت «من این‌چیزها را نمی‌خواستم» دلیل سوم تحقیقی بودکه سلیمان درمورد عزل قتیبه صادرکرد وبه یزیدبن مهلب پیغام داد:

---

۱ . حیان‌نبطی ازموالیان طلحه‌بن‌هبیره شیبانی بود وبه‌واسطه بزرگی‌وارزشمندی به‌خراسان رفت تا بین قتیبه وطرخون پادشاه سند آشتی‌دهد آن موقع‌کفار دردروازه‌های بخارا قتیبه را محاصره‌کرده بودند همین حیان بودکه سربازانی به فرغانه فرستاد تا قتیبه را به قتل رساندند.

«اگر قیس شاهد بیاورد که قتیبه عزل نشده اورا دستگیر کن» اگر نامه خلع قتیبه که به خلیفه فرستاده بود نزد خلیفه موجود بود، تحقیق چه معنایی‌داشت؟

در این مورد دلیل قابل‌اعتمادی وجود دارد و آن نامه سلیمان است که برای قتیبه فرستاده است که درآن حکومت وی را با شرایطی در خراسان می‌پذیرد. در آن نامه‌ها سلیمان قتیبه را در برابر نقشه‌های اصلاحی قرار می‌دهد و استعداد پذیرش او را به بوته آزمایش می‌گذارد و اورا دربرابر افکار عمومی خراسان که علیه سیاست قتیبه‌بن مسلم باهلی بود قرار می‌دهد، لیکن قتیبه مضمون نامه خلیفه را رد می‌کند و اصلاحات پیشنهادی خلیفه را عملی برضد سیاست خود تلقی می‌کند. سیاستی که قتیبه درنظر داشت آن را به‌خلیفه بقبولاند. به این‌ترتیب قتیبه صلاحیت فردی خود را در حکمرانی خراسان و ماوراءالنهر از دست داد ونقشهٔ او در جلب رضایت سلیمان شکست خورد. وخلیفه نیز متقابلا از اجرای سیاست اصلاحی‌خود به دست قتیبه مأیوس شد.

قتیبه پس‌از ناامیدی ازسلیمان وتصفیه محیط سیاسی بین‌خود ودربارخلافت به سوی مخالفان حکومت بنی‌امیه روی می‌آورد. و درپی جلب رضایت آنان و استفاده ازطرفداری مخالفان به خاطر مقامت دربرابر سیاست دولت جدید می‌افتد ومی‌خواهدازراه تمرد ومقاومت‌مسلحانه جلوی‌اقدامات خلیفه‌را بگیرد. لیکن نیرو-های انقلابی علیه بازماندگان دوره‌گذشته متوجه قبیله قیس‌بود وخشم موالی واهل ذمه موجب تغییرات سیاسی‌شده بود که با مرگ خلیفه سابق ولیدبن‌عبدالملك اتفاق افتاد ومردم در دنبال وسیله‌ای می‌گشتند که اوضاع سیاسی واقتصادی را دگرگون سازد از این رو مردم از خط‌مشی قتیبه گریزان بودند و سیاست حکومت فردی او را که متکی به قدرت و شدت عمل بود رد می‌کردند.

ازجمله عاملهای جبهه‌گیری مردم علیه قتیبه، بحران اقتصادئی بود که بر اثر سنگینی بار مالیاتها وصرف آن در جنگها و لشگرکشیها خطه خراسان را فراگرفته بود، درتمام دوره حکومت قتیبه بار مالیاتها سنگین‌تر و فقر تمام قشرهای مردم را

فراگرفت طبقات بالای جامعه بازرگانان وفرماندهان ارتش ثروتمندتر شدند، مردم از رفتارقتیبه وطریقه‌ای که جهت انتشاراسلام به‌زور وغصب اموال آنان پیش گرفته بود به سختی نفرت داشتند.

ترمیم وتغییر موجودیت دولت عربی‌دربرابر توسعه انتشاردسته‌های مخالف برای امویان دشوار بود.

این‌چنین تـرمیمی بیش‌از اینکه مصالح نظامی و منافع تجمع نظامی اقتضا کند با رشد داخلی نیروهای جدیدکه جامعه طالب آن بود تناسب داشت این نیرو-های جدید جامعه را خلفای سابق بنی‌امیه با بی‌اعتنایی تلقی می‌کـردند و در زمان سلیمان‌بن‌عبدالملك قوت یافت، اساس این نیرو را تضاد بین مـوج مدنی و تحول اجتماعی قوم مسلمان تشکیل می‌داد.

سلیمان‌بن‌عبدالملك وقتی‌سعی کردکه فشار درونی‌این‌نیروی داخلی را مورد توجه قرارداده و به این ترتیب تضاد موج اسلامی را با سیاستهای گذشته حل بکند باعث ناراحتی فرماندهان نظامی شد وآنان درمقام مقاومت دربرابر سیاست جدید او برآمدند همچنانکه قتیبه‌بن مسلم باهلی درخراسان عمل کرد.

تشخیص وضـع سیاسی خـراسان از سوی مخالفان وضـع را علیه قتیبه بحرانی‌تر ساخت ، و رهبری انقلاب به دست «وکیع‌بن ابی‌سود» رهبر تمیمیان خراسان افتاد.

پیشرفت حوادث نشان دادکه در انگیزه وکیع‌بن‌ابی‌سود در رهبری انقلاب برضد قتیبه عاملهای شخصی‌مدخلیت داشت که به‌حقوق قبیله تمیم قبیله خود وکیع مربوط می‌شد و نه به جنبه عمومی مخالفت با سیاست بنی‌امیه یا حکـومت فردی قتیبه «بنی‌اهتم» یکی از افراد قبیله تمیم را کشته بود وکیع را از ریاست قبیله تمیم درخراسان درموقع جنگ برکنارکرده بود و به عملیات نظامی او توجه نداشت.

مرکز خلافت در دمشق از انقلابیون‌علیه قتیبه در خـراسان پشتیبانی می‌کرد زیرا بین سیاست قتیبه وسیاست جدید سلیمان هماهنگی وجود نداشت.

قتیبه به دشواری وضع خود پی‌برد وفهمیدکه تناسب قوا به نفع اونیست. از این‌رو به دلجویی ازمردم آغاز کرد درسخنرانیهای خود فتوحات وسیاست‌خود را به رخ سربازان کشید و به آنان یادآوری کردکه دراین مشکلات خوشرفتاریهای اورا با مقایسه با دیگرحکام درنظربگیرند لیکن هیچ یك ازسربازان و رؤسای‌قبایل عربی با موالیان به این‌دلجویی پاسخ مثبت ندادند حیان‌نبطی به‌سوی وکیع تمایل پیداکرد وجانب اورا گرفت و با وی قرارگذاشت کـه مالیات قسمت شرقی شهـر بلخ را برای خود وصول کند وبه این ترتیب قتیبه تکیه‌گاه عمده خود را از دست داد وکوشید رقابتهای داخلی راکه بین سربازان عراق و شام وجود داشت دوباره برانگیزاند وخطاب به سربازان گفت:

ابونافع ذوالودعـات علیه شما بـرخاسته شام یك پدر مهربان و عـراق یك پدر ناخلف است شامیها تا کی باید بـر شما سروری کنند و زیر سایه دیـوار شما بیارامند مردم خراسان به من بنگرید وببینید پدر ومادر و زادگاههم عراقی‌است.

تمایلات عراقی ومذهب عراقی دارم. هیچ‌کس به این‌خطابه پاسخ مساعدی نداد وموقعی‌که عبدالرحمن‌بن‌مسلم باهلی ازآنان کمك خواست با تیر اوراکشتند مکانهایی راکه شترها وحیوانات قتیبه درآنجا نگاهداری می‌شد آتش زدند، به این ترتیب فرمانده فاتح صبر وشکیبائی‌و دوراندیشی خود را برای همیشه از دست داد و از روی کوته‌نظری همهٔ قبایل عرب را به لعن ودشنام کشید وایـن خود موجبات خشم‌مردم را علیه اوبرانگیخت. تا جایی‌که اسب دلاورش‌نیز ازاو رویگردان شد. آخرکار هنگامی‌که با خانواده و برادرانش در چادر نشسته بود. وکیع که سردسته مخالفان قتیبه و ازمردم بصره (موطن قتیبه) بود و ریاست قبیله عالی و عبدالقیس و ازد وکوفه را داشت‌که شمارهٔ آنها به ۵۴ هزار مرد جنگی می‌رسید با دسته‌ای از موالیان‌که حیان نبطی جهت‌کمك به آنان به فرغانه فرستاده بود به اوحمله بردندو قتیبه را همراه خانواده‌اش به قتل رسانیدند و سر اورا نزد سلیمان به شام فرستادند و تن اورا درفرغانه درناحیه «رباط سرهنگ» نزدیك روستایی به نام «کاخ» به خاك

سپردند بنابراین نوشته بعضی ازکتابهای تاریخی کـه می‌نویسند وقتی سلیمان‌بن عبدالملك به خلافت رسید به انتقام خلـع سلیمان در زمان ولیدکه قتیبه را عامل آن می‌دانست اورا به‌قتل‌رسانیدصحیح نیست زیرا اختلاف بین‌ولید وحجاج‌بن‌یوسف از یك سو وسلیمان ازسوی دیگر سابقه طولانی دارد به این تـرتیب با کشته‌شدن قتیبه زمام حکومت خراسان به دست وکیع‌بن ابی‌سود تمیمی افتاد.

اوضاع سیاسی خراسان پس‌از قتل قتیبه

وکیع‌بن ابی‌سود پس از کشتـن قتیبه به عنوان اظهار اطاعت سر اورا نزد سلیمان‌بن‌عبدالملك فرستاد ، او قبلا موافقت قبایل عرب را با حکومت موقتی‌اش جلب کرده بود ، سپس کوشش خود را برای تسلط برخراسان به‌کار بست ، رفتار وکیع کاملا خشك وبدوی[1] بود او درخطبه‌ای خطاب به مردم خراسان چنین گفت: به خدا می‌کشم و به دار می‌آویزم خونتان هدر است مرزبان حرام‌زادهٔ شما قیمتها را گران‌کرده است «اگر فردا دربازار هـریك قفیز[2] را چهاربرابر نکنید به دارتان میزنم به پیغمبر خود درود بفرستد» به این ترتیب وکیع قانونهای شرعی و عرفی را برهم زد و حکومت فردی راکه نتیجه‌اش تجاوز و تعدی است جایگزین قانون ساخت .

وکیع درنخستین روزهای حکومتش مردی راکه متهم به شرابخواری شده بود اعدام‌کرد به او گفتند: جزای شرابخواری تازیانه است نه اعدام جواب دادکه

۱ . بلاذری درصفحه ۵۲۲ فتوح‌البلدان می‌نویسد وکیع درحضور مردم لگن می‌خواست و ادرار می‌کرد.

۲ . ۲۵ رطل بغدادی.

من‌با تازیانه مجازات نمی‌کنم بلکه با شمشیرمجازات می‌کنم. درآشوبی که پس‌از قتل قتیبه درخراسان اتفاق افتاد وکیع دستور داد جار زدند «کشته شدگان را نباید لخت‌کرد شخصی یکی ازکشتگان را برخلاف دستور وی لخت‌کرده بود وکیع چون از این واقعه آگاه شد دستور دادگردن آن مرد را زدند.

«نهاربن توسعه» درمورد وکیع وسیاست اوچنین گفت‌که حکومت وکیع برهیچ شرع وعرفی‌متکی نیست عواملی که موجبات سقوط امیربزرگی مانند قتیبه را فراهم ساخت عمیقتر از اختلافهای قبیله‌ای بودکه دربین اعراب خراسان و ماوراءالنهر جریان داشت.

مهمتر ازخشم وناراضی‌بودن خلیفه از قتیبه نارضایتی موالیان و اهل ذمه از قتیبه بود.

اطلاعات ما ازدورهٔ حکومت موقت وکیع‌بن ابی‌سود که هشت یا نه ماه طول‌کشید بسیارکم است ونمی‌توان به‌کمك آن اطلاعات اوضاع سیاسی‌خراسان وماوراءالنهر را مجسم‌کرد. این‌اطلاعات‌فقط نمایانگریك‌دید گذرا ازاوضاع‌است.

سکوت مردم خراسان در مورد سرنوشت قتیبه وکمك نکردن به او و برادرانش و جانبداری موالیان و فرمانده آنان حیان نبطی از وکیع‌بن ابی‌سود متعصب هیچ‌گونه نفعی‌برموالیان واهل‌ذمه نداشت ولی‌قویترین دلیل‌فساد حکومت قتیبه بود. شورش طبقات متوسط، بازرگانان و صنعتگران دستی در برابر نماینده قتیبه و کشتن‌وحمله به‌خانه او وغارت اموال‌وی نشان‌دهندهٔ وضع نابسامان‌اقتصادی خراسان وگرانی وتنزل درآمدهای شخصی و بهمریختگی روابط اجتماعی اعراب وموالیان بویژه دربخارا بود.

شهرستان بیکندکه یکی از شهرهای بازرگانی ماوراءالنهر آن زمان بوددر برابر قتیبه بشدت ایستادگی کرد در بخارا آن‌زمان فرشها وپارچه‌های گرانبهابرای خلیفه می‌بافتند. مالیات بخارا اغلب به مصرف مخارج یك چادربزرگ می‌رسید. مردم بخارا مجبور بودندکه قسمتی از خانه و دارائی خود را به اعراب ببخشند و

احشام اعراب را بچرانند.

اعـراب تدریجاً بزور زمینها و دارائـی مالکان را از دستشان مـی‌گرفتند ، جمع‌آوری مالیات در دست دهقانان واشراف ایران بود ، مردم ناتوان ازعرب و عجم در معرض ظلم وتعدی قرار داشتند همهٔ این عوامل راه انقلاب ملی‌علیه قتیبه راهموارساخت واگراین انقلاب رنگ تعصب قبیله‌ای به‌خودگرفت به‌آن‌علت‌بود که رهبری این قیام در دست مردی قرار داشت که قدرت درك جریانهای سیاسی جامعه جدید خراسان راکه از نژاد ایران وعرب ترکیب یافته بود نداشت، اسلام آن موقع در دل‌ایرانیان ریشه دوانیده بود . تشکیل جامعه‌ای مرکب از تازیان‌وغیر تازیان امکان داشت زیرا ایرانیان دید جامع‌الاطراف اسلام ازجامعه ودولت‌رادرك کرده بودند پدیده‌ای که امویان حتی‌از نظر سیاسی به‌آن بی‌اعتنا ماندند زیرااگـر قوانین اسلامی به مرحله اجرا درآمده بود وضع عمومی خراسان تغییر می‌یافت و عرب وعجم در اقلیم خراسان بخصوص در شهرهایی نظیر مرومتحد می‌شدند در عوض اشراف عرب‌وعجم توانستند به‌صورت طبقه‌ای که منافع‌واحد دارند درآیند طبقه ای که منافعش با منافع مـردم خراسان وتوده عرب وایران ساکن شهرهـا و روستاها تفاوت‌بسیار داشت.

سلیمان با همه اطلاعاتی که از وضع خراسان داشت . پس‌ازکشته شدن‌قتیبه وکیع‌بن‌ابی‌اسود را والی‌خراسان کردوکیع‌ازاین‌تصمیم سلیمان‌آگاه‌بود،ازاین‌رو قبل ازانتصاب رسمی به‌این سمت ده‌ماه تمام به خراسان فرمان رانـد ، سلیمان در مورد حکومت خراسان با مشاوران خود مشورت کرد ، مشاورانش گفتند وکیع به علت خشگی وبدویتی که دارد می‌تواند خراسان را اداره‌کند وکیع احمقترین‌و بدترین اشخاص بود ، خلیفه درتمرد قتیبه شك کرد ودستور داد موضوع را از نو بررسی‌کنند ودرصورت بروز شك درتمرد وی وکیع رابازخواست‌کنند.

به‌این ترتیب سلیمان امور خراسان را به «یزیدبن مهلب» سر دستهٔ مخالفان دارودسته حجاج سپرد.

مهلب فرزند خود مخلد را مأمورخراسان ساخت ووقتی او به مرو رسید به وکیع پیغام داد «بدیدار من بشتاب.»

وکیع نمی‌خواست ازمخلد استقبال کند بالاخره اورا بزور واداربابن کار کردند مخلد با رسیدن به مرو قبل ازاینکه پدرش‌مهلب به‌خراسان برسد دستورداد وکیع وطرفدارانش را بازداشت کردند وشکنجه دادندتا اموالی را که دراین‌مدت گردآورده است پس بدهد . منابع قدیمی علتهای این رفتار مخلّد را با وکیع که بـزرگترین انقلاب بر ضد دار و دسته حجاج را در خراسان اجرا می‌کـرد بیان نمی‌کند.

بالاخره دسته بندی یزیدبن مهلب وسلیمان‌بن عبدالملك پیروز شد مراجـع قدیمی متذکرنشده‌اند که وکیع در رأس دسته سومی جدا ازدسته سلیمان وحجاج قرارداشته و ایـن منابع مسئله‌کشته شدن قتیبه‌بن مسلم باهلی را که سلیمان‌دستور تحقیق درباره آنرا داد بیان نمی‌کنند.

معلوم نیست که کشته شدن قتیبه و سپس بازداشت وکیع موجباتی داشته یا براساس رویه معمول انجام شده است که هرکس جانشین حـاکمی می‌شده سلف خودرابه قتل می‌رسانیده واموال اورا مصادره می‌کرد وخانه وخانواده سلف‌خود راازبین می‌برد، شاید علت بازداشت وکیع این باشد که وی دسته جدیدی‌به‌وجود آورده بود کـه با دسته بندیهای قبیله‌ای قدیمی تفاوت داشت و ایـن دارو دسته جدید بودند که وکیع را به عنوان فرمانده نظامی وادارکردند که قتیبه ودار ودسته او را از بین ببرند ، بادر نظر گرفتن حوادث تاریخی می‌توان گفت آن روز مردم خراسان به دو دسته تقسیم شده بودند اکثریت بر ضد سیاست توسعه طلبی قتیبـه بود پس‌ازسقوط قتیبه انقلابیها می‌خواستنداز شروکیع‌بن سود نیز خود را نجات بدهند زیرا خراسان به‌مردی طراز نوین احتیاج داشت.

خراسان در زمان یزید بن مهلب

وضع سیاسی مغشوش و بحران اجتماعی و ناپایدار خراسان که پس از مرگ حجاج در عراق اتفاق افتاد به مخالفان کمك کرد که در اجرای اصول اقتصادی و اخلاقی اسلام درماوراءالنهر و خراسان پافشاری کنند و خواستار اجرای عدالت و برابری مردم در قبال قانون و تعمیم عمران و آبادی و رفتار منصفانه با اهل ذمه و محدود ساختن اختیارات فرمانروایان و مشورت در اداره امور و تقلیل مالیاتهایی که شرع اسلام تجویز کرده بود گردند: قوای عمده مخالفان در خراسان متمرکز بود و تغییراتی در وضع قبیله‌هایی که به آن خطه مهاجرت کرده بودند به وجود آمده بود عربها درخراسان به دوقسمت تقسیم می‌شدند دسته‌ای شغل سیاست و جنگ پیش گرفته و از راه جمعآوری هدیه‌ها و غنیمتها زندگی می کردند و نامشان در دفتر رسمی سربازی ثبت شده بود ، دستهٔ دیگر به کشاورزی و بازرگانی و دیگر کارها می‌پرداختند.

با گذشت زمان این دو دسته کاملا ازهم فاصله گرفتند و تفاهمی باهم نداشتند و روابط بین آن دو به صورت حاکم ومحکوم مالیات‌بستان و مالیات‌پرداز درآمده بود به این ترتیب نزد هردسته‌ای فلسفه سیاسی و اصول اخلاقی مخالفی تکوین

می‌یافت، نفرت شدید بین این دو گروه به دسته‌بندی جدیدی که زیربنای اجتماعی و هدف‌های اقتصادی جداگانه‌ای داشت منجرشد هریك از این دوگروه افرادی از موالیان‌رابا خودهمراه داشتند.

براثرنیروی این دسته‌بندی یزیدبن‌مهلب پس‌از اینکه خراسان و عراق جزء قلمروحکومت اوشناخته شد به این یا آن دسته تمایل پیدا می‌کرد تا اینکه بالاخره مجبور شد دراجرای سیاست اصلاحاتی سلیمان سیاست خود را تغییر دهد و روش مدارا وطرفداری ازضعیفان را پیش بگیرد وخود را به ستمدیدگان نزدیك سازد و مردم رااز زندانهایی که حجاج‌بن‌یوسف‌بر پاساخته بودآزاد سازد. شایدبه‌این‌وسیله مشکلی‌را که حجاج‌بن یوسف ازحل‌آن عاجز مانده بود برطرف سازدعلت نفرت مردم ازحجاج روش‌خراجگیری وافزایش مالیاتهابودکه مردم علیه آن‌قیام‌کردند.

یزیدبن‌مهلب درچاره‌جویی‌این‌کاردرنظر گرفت این‌وظیفه را به‌عهده مأموران خاصی‌بگذاردکه مستقیماً با خلیفه مربوط باشند وخود ازنگاهداری حساب مالیات که اغلب حکام و والیان تا آن روز در دام آن گرفتار شده بودند نجات یابد. با اتخاذ این روش بظاهر وظیفه جدیدی درتشکیلات اداره امور عراق به وجود آمد نخستین‌کسی که مأموریت این‌کار به عهده اوگذاشته شد صالح‌ابن‌عبدالرحمان بود وبرای اجرای این‌کار نیرویی از سربازان شام دراختیار او گذاشتندکه شمارهٔ آنان به چهارصد سرباز می‌رسید. و از یك دسته سرباز نمونه منتسب به دستگاه خلافت مرکب بود، یزیدبن مهلب به صالح‌ابن‌عبدالرحمن دستور دادکه درانجام وظائف خود مستقیماً با دستگاه خلافت تماس بگیرد.

تفکیك‌امورمالی- جمع‌آوری مالیاتها وکنارگذاشتن آنها و صرف آن جهت امور دولتی ومانندآن- ازجمله‌کارهای مهم سیاسی واقتصادی واداری بود، به این ترتیب اختیارات والیان محدود وتقسیم می‌شد. با علم به اینکه چنین محدودیت در اختیارات تأثیر قاطعی‌دردستگاه فرمانروایی‌ایجاد می‌کرد، مقام حساسی که درایجاد آن یزیدبن‌مهلب ازترس انتقاد مردم وسلیمان‌بن‌عبدالملك هریك مدخلیت داشتند؛

دشواریهایی ایجاد می کرد و تحولی را کـه از زمان عبدالملك‌بن مروان در ارکان خلافت آغاز شده بود سریعتر می‌ساخت. همهٔ این اقدامات به خاطر آن بود کـه دستگاه خلافت بتواند پا به پای حوادث پیش برود و به این‌ترتیب پایه‌های مـرکز خلافت استحکام‌یابد. سلیمان‌بن‌عبدالملك اهمیت آن‌را دریافته‌بود و پایه‌های اولیـه آن را حجاج‌بن‌یوسف دربخش شرقی خلافت عربی پی‌ریزی کرده بود. سیاست سلیمان درتجدید سازمان داخلی دولت ایجاد ایـن پست بود، زیـرا چنین پستی را پیش‌از این درمصر به وجود آورده بود و اداره امورمالیاتها را ازپست ولایت‌عامه مردم تفکیك کرده بود. این اقدام دلیل اهمیت دادن به امورمالیاتی و جلوگیری از حیف ومیل اموال مسلمانان وقائل‌شدن حدودی برطمع بعضی از حکام بود. پس از این‌عمل تحول مهمی دراداره امور دولت وبخصوص‌وصول مالیاتها به وجودآمد. اداره مالیات توسعه پیدا کرد واختیارات بیشتری به دست آورد و تقریباً از سیطرهٔ حکام برکنار ماند.

یزیدبن‌مهلب از رفتار صالح‌بن‌عبدالرحمن ناراحت شد وتصمیم‌گرفت محل کارش را به خراسان منتقل کند زیرا اوضاع سیاسی خراسان در آن موقع به اقناع خلیفه به قبول خواستهای یزیدبن‌مهلب کمك می کرد و او به این وسیله می‌توانست روحیه تازه‌ای درپیمانهای کهنه بخصوص با قبیله ازد بدهد اخباری‌که ازخراسان به سلیمان و از رفتار وکیع‌بن ابی‌سود می‌رسید کمك کرد کـه خـواسته‌های یزید در خراسان برآورده شود و به او اجازه داده شد مقـر خود را در همان مقـر قدیمی خراسان قراردهد تا هیچ‌کس نتواندکارهایش‌را زیرنظربگیرد زیرا عربهای مسلمان درکشورهای فتح شده نوعی اشرافیت نظامی به وجود آورده بودند.

فرمانداران عرب کشورهای فتح شده در اداره امور داخلی منطقه حکمرانی خود، آزادی عمل داشتند که بی‌شباهت به برده‌ساختن‌مردم نبود. درکارهای اداری کارمندان غیرعرب «ازساکنان محلی‌که اغلب هم مسلمان نبودند» به‌آنان کمك می‌کردند. سرانجام سلیمان تعهدات ودستورهای خود را به یزید نوشت «که عمربن

عبدالعزیز می‌نویسد «تعجبم ازامیر مؤمنین است که مردی‌را به بهترین‌مرزمسلمانان گسیل داشته است که خبر دارم بازرگانان چه پولهایی به او می‌دهند و کنیزی از کنیزان خود راتقدیم می‌کنندکه برابر سهم هزارنفراست به خدا نمی‌دانم‌ازدوستی با این حاکم قصدش چیست؟ تا از قید و بندهای منصب تازه وجدا کردن دیـوان مالیات از تسلط حاکم راحت شود. خراسان درآن موقع از نقاط جنگی بود ودر آن منطقه قدرت دست حاکمی بودکه از عراق یا مستقیماً از شام منصوب می‌شدو در امور داخلی استقلال کامل داشت.

یزیدبن مهلب به خراسان برگشت ودار ودسته «ازد» نیز همراه وی برمسند حکومت ومنابع غنیمتهـا دست یافتند و بنی تمیم از موقعیتی که داشتند ، برکنار شدند . محیط سیاسی از انتصاب یزید ناراحت و نگران شد افکار عمومی مـردم خراسان یزیدبن مهلب را نمی‌خواستند زیرا ازرفتار سیاسی گذشتهٔ او باخبر بودند یزید مردی بود پرخور ، شرابخوار ، زنباز ، فربه وبدقیافه وتمایلات یمنی داشت و پیرو‌روش حجاج‌درحکومت کردن وطرفدار شدت‌عمل،ودارای‌قساوت قلب‌بود. عمربن عبدالعزیز در مورد یزید وخانواده‌اش می گفت «اینان ستمگرانی‌هستند کـه من دوستشان ندارم » یزیدبن مهلب درامور مالیاتی وخراج از روش حجاج تبعیت می‌کرد ونا خشنودی مردم را از سیاست خود احساس‌کرده بود؛ ازاین روبه‌وسیله نیروی بیگانه‌ای که از شام باخود آورده بود وضع خود راتحکیم کرد و به تصفیه دامنه‌داری در دستگاه حکومتی خراسان دست زد . وهمهٔ مشاغل را به خویشان و فرزندان‌خویش‌تخصیص داد. عاملان«وکیع‌بن‌اسود فدانی» رئیس حکومت‌موقت را دستگیر ومالهایشان را مطالبه‌کرد وطرفداران قتیبه را تحت تعقیب قرار داد تـا بتواند تسلط خود را برشهرها گسترش دهد ومردم را به تمکین وادارد . لیکن بـا انقلاب‌مسلحانه‌ای درخراسان‌روبرو شدکه دهقانان وفراریان شهرها عامل‌آن‌بودند و با اعرابی‌که حرفه جنگجویی‌راکنارگذاشته وساکن شهرهابودند وباکشاورزان وغیراعراب‌وصلت‌وخویشی داشتندهمدست شدنداین عده بعضی اززمینهای‌زراعتی

را مالك‌شده وطبقه‌جدیدی به‌وجود آورده بودندکه شرائط اقتصادی خاصی‌داشتند وکشاورزان وبازرگانان از آنان حمایت می‌کردند ، به‌همین ترتیب دسته بندیهای تازه برضد دسته بندیهای قدیم سیاسی واقتصادی‌که یزیدبن مهلب دررأس آن بود وشهرها را ازنواشغال می‌کرد به وجودآمد. روستائیان باساکنان قبلی‌شهرهم‌پیمان شدند وعلیه یزید قیام‌کردند.

یزیدبن مهلب پس‌ازاینکه رهبری دسته بندی قدیمی‌ازدیها را به‌دست گرفت توانست برشورش روستاها فایق شده وانقلاب را خاموش سازد وبرهمهٔ سر زمین خراسان تسلط پیدا بکند . با به دست آمدن آرامش ظاهری در خراسان ، یزیدبن مهلب آمادگی نظامی خود را برای جنگ وپیروزی تکمیل‌کرد این تنها راه تصفیه سیاسی محیط خراسان آن روزبود ودسته بندیهای کهنه را استوارتر می‌ساخت و موجب وحشت دسته بندیهای تازه می‌شد . یزید از راه جنگ روحیه نافرمانی را که سراسر خراسان‌آن روز رافراگرفته بود به‌مسئله تازه‌ای متوجه ساخت‌وحواس مردم را از مشکلات داخلی خود بـه سوی جنگ و به دست آوردن غنیمت جلب کـرد و موقع خود را در برابر قبیله‌ها و نظامیان و خلیفه استحکام بخشید. از راه جنگ اموال بسیاری برای دستگاه اداری خوداندوخت و توانست در سراسر آن خطه حکومت نظامی اعلام بکند . این همان تاکتیك حکومت حجاج بودیزید آن قسمت از روش حجاج راکه عبارت از شدت عمل درکار است پیروی‌کرد، لیکن سیاست اصلاحات ارضی واستحکام پول ودارائیها و درآمد عمومی و تثبیت‌قیمتها را فراموش‌کرد .

سلیمان بن عبدالملك خلیفه اموی متعرض روش یزید بن مهلب در خراسان نشد ، و اجرای سیاست اصلاحات راکه سلیمان پیش درآمد خلافت خویش‌قرار داده ودر اجرای آن در اول‌کار در زمان قتیبه‌بن مسلم‌باهلی به‌آن اهمیت می‌داداز یـزید نخواست، شاید خلیفه ضرورت سیاست یزید و فتح طبرستان و گرگان را به وسیله یزید درك می‌کرد.

یزید سه تا چهارماه پس ازاقامت درخراسان وتأمین تسلط کلی بر آن خطـه مردم کوفه و بصره وشام ومحفلهای مؤثر خراسان و ری جز موالیان و بردگـان و داوطلبان رامجهز ساخت. بزرگترین واحدهای آماده دربین این‌عده «مردم‌خراسان» بودند یعنی اعرابی که درروستاهای خراسان سکنی گزیده وبه کشاورزی و تجارت مشغول بودند. ساکنان اصلی که از ایرانیان وترکها تشکیل شده و دربین اعـراب آن زمان موالیان نامیده می‌شدند.

یزیدبن مهلب با این ارتش بزرگ به‌سوی دهستان روی آورد که ساکنانش ترك بودند و آنجا را محاصره کرد«صول»و دهقانان دهستان پس از مقاومت سخت به یزید پیغام دادند:ما به‌این شرط صلح می کنیم که مال وجان خود وخانواده‌مان‌در امان باشد وشهر را باساکنانش تسلیم تو می کنیم یزید این شرط را پذیرفت و بـه تعهد خود وفا کرد.

یزیدوارد دهستان‌شد. وهرچه دارایی‌و گنجینه وبرده درآنجابودتصرف کرد چهارده هزارنفر از ترکها را کشت وروی به‌گرگان آورد ـ مردم گرگان سابقـاً با اهل کوفه درقبال پرداخت صد تا سیصد هزار درهم پیمان صلح بسته بودند وقتـی یزیدبن مهلب به آن شهرروی آورد باوی نیز پیمان بستند . یزیدبن مهلب یکی از مردم «ازد» را به نام اسدبن عبدالله به‌حکومت‌گرگان تعیین کرد.

اسپهبد طبرستان [1] میل نـداشت با یزید بجنگد و به‌او پیشنهاد صلح کرد . یزید این پیشنهاد را به امید اینکه آنجا را فتح خواهدکرد ردکرد. سپهبدطبرستان

---

۱ . طبرستان ازشرق به‌گرگان وفومن وازمغرب به دیلم وازشمال به دریای‌خزر واز جنوب به‌قومس وری‌محدود می‌شود. وجه تسمیه طبرستان به‌علت این‌است‌که‌اراضی آن جنگلی بود و مردمی که از گیلان به‌این جاکوچ کرده بودند مجبور بودند با طبـر درختان را قطع‌کنند وبه‌آنان طبرزنان می گفتند. (لیکن صحیح‌آن تپورستان است یعنـی سرزمین قوم تپور ویکی از ساکنان اصلی سواحل جنوبی بحر خزر درزمان قبل ازاسلام نقل ازکتاب شهریاران گمنام کسروی . م)

ناگزیر شد از دیلمیان کمك بگیرد وبا ارتش اسلام به‌جنگ سختی‌دست بزند ولی ارتش مسلمانان موفق به‌درهم شکستن آنان شدند.

واسپهبد به‌گرگان پناه برد و با آنان پیمان‌بست که ماده اول آن پیمان‌مبارزه برای رهایی از یوغ اعراب بود.

مردم‌گرگان به اعراب حمله بردند وهرچه توانستند از آنان کشتند ، لیکـن ارتش مسلمانان باز مانده نیروهای اسپهبد را محاصره کردند و اورا وادار به صلح نمودند . اسپهبد متعهد شد هفتصد هزار درهم وچهارصد اسب والاغ بابار زعفران وچهارصد مردسوار برالاغ ، که برسرهریك یك عرقچین وبرروی هرعرقچین‌یك طیلسان گذاشته بـاشند و افسار الاغها همه از نقره وجـل الاغها از اطلس باشد ، غرامت‌بدهد.

یزید حیان نبطی را مأمور این‌کار کرد و او با سپهبد طبرستان صلح کرد.

یزیدبن مهلب‌پس ازاین پیروزی‌به‌گرگان روی‌آورد تامردم آنجاراسر کوب کند . اوگرگانیها را به اسارت گرفت وجنگجویان آنجاراتا دوفرسخ در دو سوی جاده به دار آویخت. فرمان داد هرمسلمان به‌خونخواهی می‌تواند چهار تا پنج‌نفر گرگانی‌رابکشد.از اینرو در آن سرزمین خون جاری شد. یزید دستور دادکه تابا خون کشته شدگان آسیاب راه اندازند. وباآن آسیاب گندم‌آرد کنند ونان بپزند و اوازآن نان بخورد.

می‌گویند در اجرای این فرمان چهارصدهزار نفر ازمردم‌گرگان‌کشته شدند افرادی‌که باقیمانده بودند برای آنان جزیه تعیین‌کرد.

سپس به سلیمان بن عبدالملك خلیفه اموی نوشت «هم‌اکنون پنج‌برابرآنچه خدا به‌مسلمانان بخشید نزد من اندوخته شده‌که اگر به هر ذیحقی حق اورا برسانم ششهزار آن اضافه می‌ماندکه انشاءالله به امیرالمؤمنین تقدیم خواهم‌کرد».

یزید منطقه‌های رویان و دیناوند راگشود و ازآنجا اموال و لباس وظرفهای فراوان به غنیمت گرفت.

این بود نمونه‌ای ازتسلط یزیدبن مهلب برامور داخلی وخارجی‌خراسان که قبیله «ازد» و هم‌پیمانان آنها دراین‌کار به وی کمك کردند.

یزید، خراسان را ازمخالفان‌ودشمنان سرشناس پاك کرد و طبرستان وگرگان را که سرداران عرب ازگشودن آن عاجز مانده بودند فتح کرد و هیــچ اقدامی در جهت اصلاحات وجلب رضایت مردم انجام نداد. مالیاتها را تخفیف نداد و قیمتها را تثبیت نکــرد و به اصلاحات کشاورزی و آبادی دست نزد. درصورتی کــه این سیاستی بود که حجاج بن یوسف ثقفی به ظاهر در زمان حکومت خود در عراق و در کوفه وبصره آن را به‌کار می‌بست. خود یزیدبن مهلب نیز پیش از انتقال مرکز حکومت خود ازکوفه به خــراسان پیرو این سیاست بود. سیاست یزید بن مهلب شدت عمل با مردم کشورهای فتح شده بود که با هیچ معیار اخلاقی‌تناسب نداشت و همهٔ این جنگها نه به لحاظ انتشار اسلام بلکه به خاطــر به دست‌آوردن غنیمت و غارت بود. هیچ‌یك ازاحکام وقوانین اسلامی دراین جنگها رعایت نمی‌شد. ممکن است گفته شود که شرح این ماجراها را اشخاصی که با عرب خصومت دارند ثبت کرده‌اند لیکن کتابهای تاریخی هیچ‌کدام این اخبار را تکذیب نکــرده‌اند . جای تعجب است که سلیمان بن عبدالملك مانند عبدالملك بن مروان که به رفتار حجاج اعتراض‌می‌کرد به تجاوز یزیدبن مهلب کوچکترین اعتراضی نکرده است با اینکه می‌دانست کارهای یزید در خراسان با سیاست عمومی خلیفه کــه پیش‌ازکشته شدن قتیبه اعلام کــرده بود کاملا تعارض دارد. به نظر می‌رسد به علت شدت جریانهای مخالف وسیاست ضد عربی که آن روز درخراسان ریشه داشت، سلیمان این رفتار-های تجاوزکارانه را تحمل می‌کرد، تا به این وسیله بتواند به حل مشکلات دیگری در سرزمینهای خلافت عربی بپردازد.

نخستین اقدام عمربن عبدالعزیز پس از رسیدن به خلافت برکناری یزیدبن مهلب ازحکومت خراسان بود؛ و از او اموالی را کــه در زمان سلیمان به غنیمت گرفته بود مطالبه کرد . وقتی یزید داشتن این امــوال را انکار کرد او را به زندان

انداخت. یزید تا پایان خلافت عمربن‌عبدالعزیز در زندان ماند. وپس‌از درگذشت او از زندان گریخت؛ ودرجنگهای داخلی که درعراق علیه یزیدبن‌عبدالملك درگیر شد به قتل رسید.

اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خراسان

درسالهای ۹۹-۱۲۷ هجری ۷۱۷-۷۴۴ میلادی

سرزمین خراسان[۱] ، سرزمین وسیعی است کـه شهـرها و روستاها و املاك بسیاری دارد و پرجمعیت است. درسده‌های میانه اسلامی ودر زمان اعراب به چهار بخش تقسیم می‌شد و هربخش به نام شهری که در آن واقع بود نامیده می‌شد کـه مرکـزشان عبارت بود از نیشابور[۲] ، مرو[۳] ، هـرات و بلخ سپس برحسب شرایط

۱ . به تاریخ یعقوبی ـ البلدان ص ۳۴۹ یاقوت ـ معجم ص ۲-۴۰۹ وپس‌ازآن ابن‌حوقل ـ صورت‌الارض ص ۳۶۲ و پس‌ازآن لسترنج ـ بلدان‌الخلافه ۴۲۳ و پس‌ازآن ص ۴۷۶ اقلیم ماوراءالنهرابوالفدا ـ تقویم‌البلدان ص۳۴۸ وپس‌ازآن ابن‌قتیبه ـ عیون الاخبار ص ۱-۲۱۴ مراجعه فرمایید . خراسان معنای سرزمین خاوریا سرزمین خورشید (خورشید ـ آسان) است این نام در زمان ساسانیان به بخش شرقی امپراطوری ایران در جنوب رود جیحون که مرز طبیعی‌بین ملتهای ایران وملتهای تـوران بـود داده می‌شد اعـراب این اصطلاح را به تمامی سرزمیـن خاوری تـا رود اندس کـه شامل ترکستان یا Transcxonian باشد اطلاق کردند. این سرزمین ازشمال به رود جیحون ودشت‌کافر و ازجنوب به سیستان وخوزستان و دشت لوت و از غرب به طبرستان و دریاچهٔ خزر و ازخاور به‌کوه هندوکش و رود اندس محدود می‌شود.

←

سیاسی و روابط اعراب با ماوراءالنهر که ازلحاظ اداری ضمیمه خراسان شد تغییر یافت و جغـرافی‌دانان آن را به پنج قسمت تقسیم کـردند . و هر کدام را برحسب اوضاع طبیعی نام جدا گانه نهادند:

۱ . سغد که شامل سغد قدیم وبخارا وسمرقند است

۲ . خوارزم کـه در مغرب سغد واقـع است و شامل خیوه و دلتای رود جیحون است

۳ . سغانیان که شامل ختل ونواحی رود سیحون است

۴ . فرغانه

۵ . تاشکند یا چاچ

از وضـع اقتصادی خراسان و ماوراءالنهر در سده‌هـای اول و دوم هجـری اطلاعی در دست نیست؛ واطلاعات مختصری که در دست است در درون کتابها و نوشته‌هاست که از نظر علمی چندان ارزشی ندارد و نمی‌توان به طور علمی وضع اقتصادی آنجا را که از نظر طبیعی و گیاهی و حیوانی و انسانی سرزمین زرخیزی است به دست آورد.

جغرافی‌دانان نخستین مطالبی از واردات وصادرات وتولید شهرهای بزرگ خراسان حکایت کرده‌اند که اکثراً به سدهٔ سوم و چهارم هجـری مربوط می‌شود و

→

۲ . نیشابور یا نیسابورکه از دوکلمه نیو و شاهپور مرکب است و درفارسی‌قدیم (یعنی محل شاپور پزشك) شاید هم به نام شاهپور دوم ساسانی که درسدهٔ چهارم میلادی آن را ساخت نامیده شده است. دراوایل‌دوره اسلام نیشابور ابرشهر یعنی‌شهربلند نامیده می‌شد مقدسی ودیگران آن را ایرانشهر نامیده‌اند.

۳ . مرو یا مرو بزرگ ـ مرو شاهجان بـرای اینکـه با مروروود یا مروکـوچك اشتباه نشود موسوم است شاید منظور ازکلمهٔ شاهجان «شاهگان» محل شاه باشد.

نظر کلی ازوضع اقتصادی[1] خراسان درسده‌های اول ودوم هجری به دست می‌دهد ازبررسی‌این‌نظرات اقتصادی می‌توان روابط تولیدی را درخراسان دردورهٔ امویان وبروز مشکلات ارضی درآن‌خطه را به دست آورد و به این‌وسیله به تشکیل‌طبقات اجتماعی درآن سامان پی برد ، و همچنین از وجـود طبقه کثیرالعده صنعتگران و پیشه‌وران اطلاع به دست آورد. اکثر اعراب درآنجا حـرفه جنگ و فتح راکنار گذاشتند و در روستاها ساکن شده ومالکیت اراضی زراعتی را به دست آوردند و معاش خود را با زراعت اراضی و بازرگانی تأمین می کـردند قدرت بازرگانی و کشاورزی راکه از زمان ساسانیان به‌این‌سو ضعیف شده بود دوباره رونق‌بخشیدند. درخراسان بعضی از شهـرها به تولید نوع بخصوصی ازکالا شهـرت داشتند و این خود یکی از دلایل پیشرفت صنعت وپیدایش تخصص و رواج کالاهای صنعتی بود مثلا مرو به تولید ابریشم وپنبه وپیله شهرت داشت.

پارچه‌های لطیفی ازهمین‌مواد درست می کردند، به‌این‌ترتیب صنعت نساجی درمرو پیشرفت کرده بود. تولید مواد خوراکی ومواد مصرفی‌عمومی مانند صنایع لبنیات سازی ومیوه‌های خشك در اینجا رواج داشت. نیشابور با مـرو در ساختن پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی رقابت می کرد. هرکدام ازشهرهـای خراسان نوعی معروفیت صنعتی یا کشاورزی یا بازرگانی داشتند. خراسان به فـراوانی جانوران اهلی و گندم وغذاهایی مانند (ترنجبین) و (شیرخشت) معروف بود.

خوراکیها وپوشاکیها ازآن خطه به دیگر نقاط حمل می‌شد بلـخ به تربیت جانوران وصدور آن به خارج شهرت یافته بود. درگرگان صنایع چوبی پیشرفت کرده بود. همچنین‌حریروشترهای‌بارکش‌آنجا شهرت‌داشت. درمازندران فرشهای خوب می‌بافتند مزرعه‌های سرسبزآن معروف بودند.

---

۱ . هیون تیانك جهانگرد چینی که در قـرن هفتم میـلادی از ایران بازدیدکرده می‌نویسد درخراسان طلا ونقره‌ومس‌وسنگ‌شیشه‌وجواهرات‌کمیاب‌قیمتی‌استخراج می‌شود ۱۱۵ کریستنس نی‌سل ص ۲۷۸ ارمینوس درتاریـخ بخارا BudHist . Records of the Westenn World .

منطقه ماوراءالنهر زرخیزترین و پرحاصلترین ناحیهٔ خراسان بود هرجا محصول مرغوبی‌تولید می‌شد، ماوراءالنهر بهترین آن را تولید می کرد. زیرا وفور منابع آب شیرین درآنجا طوری بودکه شیرینترین آبها را درماوراءالنهر به دست می‌آوردند سرزمینهای سبز وخرم آن برای چرای دامها و تربیت شتر و اسب و الاغ مناسبتر بود. پارچه‌های پشمی و ابریشمی فراوان درآنجا تولید می‌شد درآن ناحیه معادن آهن فراوان بود.

معروفترین شهر ماوراءالنهر خوارزم بودکه به وفور نعمت در آن زمان شهرت داشت ازآن شهرپارچه‌های پنبه‌ای وپشمی وکالاهای‌گوناگون صادرمی‌شد. هریك از شهرهای خراسان به ساختن نوع بخصوصی‌کالای صنعتی یاکشاورزی یا بازرگانی شهرت یافته بود.

میزان مالیاتی که جغرافیدانان سدهٔ سوم و چهارم هجری برای شهرهای خراسان نوشته‌اند نمونهٔ سطح عالی اقتصادی آن‌ناحیه است . و یك دید کلی از خوبی وضع اقتصادی خراسان درسدهٔ اول و دوم اسلامی‌به دست می‌دهد.

حاصلخیزترین‌زمینها ومتوقف ماندن دامنهٔ فتوحات منجر به‌سکونت اعراب در سرزمینهای حاصلخیز وامن شد. و این سکونت تدریجاً وضع اعراب بدوی را به‌وضع شهرنشینی وتمدن ودورشدن ازعادات ورسوم قبیله‌ای واداشت. بزرگترین پدیدهٔ اجتماعی پس‌از سکونت اعراب در روستاها و شهرها تغییرات ریشه‌ای بود که در قول و قرارهای قبیله‌ای آنجابه وجود آورد. تعصبات قبیله‌ای که ناشی از وضع اقتصادی قدیمی عرب بود جای خود را به دسته‌بندیهای تازه دادکه ناشی‌از وضع اقتصادی جدید آنان بود. در نتیجه اعراب با موالیان (ساکنان اصلی) این ناحیه به خاطر دفاع از منافع اقتصادی خودبهم‌آمیختند و این آمیزش به منزلهٔ واکنش طبیعی اتفاق دستگاهها‌ی حاکمهٔ اعراب و دستگاههای حاکمهٔ ایرانی قدیمی بود. اعراب درخراسان احساس می کردندکه تحت تسلط دهقانان و مالکان

بزرگ ومالیات بگیران قرار گرفته‌اند .

موالیان(ساکنان‌اصلی) آن‌منطقه تدریجاً نسبت به‌اعراب‌احساس‌همبستگی‌پیدا می‌کردند چنین وضعی تغییرات‌ومشکلاتی به وجودآورد که حزب ودولت‌بنی‌امیه وپیروانش رادر خراسان‌تهدیدمی‌کرد .لیکن فرمانروایان عرب‌امویان و پیروانشان این پدیده‌ها را ارزیابی نکردند وازآن برای ساختن اجتماع خراسان مرکب ازدو ملت‌بزرگ(عرب وایرانی) که هرکدام‌آرزوهای‌خاصی داشتند وبه روابط‌اجتماعی ونظام حکومتی به دیده خاص خود می‌نگریستند استفاده‌نکردند این بی‌توجهی بـه آشفتگی‌بزرگ اجتماعی منتهی شدکه منجر به‌افروختن شعلهٔ انقلاب دربخش‌مهمی ازسرزمینهای خلافت اموی‌بخصوص درمنطقه‌خراسان شد.شاید علت‌این‌بی‌توجهی وضع تاریخی اعراب در روزگاران فتوحات نخست هنگام حکمرانی‌قتیبه‌بن‌مسلم باهلی بودکه ناشی ازطبیعت بشری است ودرهرملتی نهفته‌است ودرمواقع‌قدرت و پیروزی ظاهرمی‌شود، یعنی تمایلات‌سروری وخوارشمردن‌ملتی که جنگ‌آزادیشان را از دستشان ربوده است ، وبرده کردن این ملت ، باوجود اینکه می‌دانستند ایـن روش بااصول‌دین‌اسلام‌که ره‌آورداعراب به‌کشورهای شکست‌خورده بودساز گار نیست. بایدگفت این اصول عالی‌اخلاقی هنوز در داخل جامعه اقتصادی‌واجتماعی واخلاقی اعراب ریشه‌ندوانده بود زیرا همه اصول تازه باهمه اینکه از قشرهـای پایین جامعه سرچشمهٔ می‌گیرد لیکن استحکام آن محتاج به وقت طولانی است تـا بتواند درباورهای کهنه جامعه تغییراتی‌به‌وجودآورد. ودرآندگرگونیهایی‌متناسب بامرحله تاریخی‌بخصوصی که‌ملتی درآن‌مرحله وارد شده است پدید آورد، بعلاوه انگیزه خاصی درعرب بودکه رابطهٔ نزدیکی با انگیزه اول داشت. واسلام مانع‌از بروزآن تمایلات دراول کارشده بود. لیکن پس‌ازپیروزیها وکشورگشائیهای‌بعدی آن انگیزه مجال خود نمایی پیدا کرد.

انگیزه نامبرده خصوصیات یك زندگی اجتماعی بدوی‌است ـ مهمترین آن نگریستن یك فرد بدوی به‌خود ودیگران است واینکه اواشرف مخلوقات‌است‌ـ‌به

ملتهای شکست‌خورده که بانظر بهره کشی وفرمانبری نگاه می کنداین نظریه اجتماعی را اوضاع واحوال حاکم به‌خاورنزدیك درزمان فتوحات اسلام تأیید می کند. چنین اوضاع و احوالی کـه ایرانیها و رومیها درآن غوطه‌ور بودند ؛ اوضاع و احوالی بود که‌سرزمین کشورهای شکست‌خورده ومردم‌آنجا را ملك طلق‌ملت فاتح در نظر می گرفت؛ وبه‌هر نحوکه می‌خواستند باآنان‌رفتار می‌کردند. مردم زمینها را درآن منطقه‌کشت می کردند و مالیات آقایی را به فاتحان پیشکش می کردندکـه به جای مالیات قانونی بود، هرفردی مالیات فردی به نشانه بردگی و اطاعت به فاتح می - پرداخت کـه با جزیه برابر بود . این همان مالیاتهایی بود که یك روز اعراب به ساسانیان می‌پرداختند.

از این‌رو اعراب خراسان و ماوراءالنهر به دو دسته تقسیم شدند. یك دسته اشراف وسران لشکر که سنتهای کهن و رسوم اجتماعی و قول و قرارهای خود را حفظ کردند؛ ودستهٔ دیگرتودهٔ اعراب‌وسربازان که با سکنهٔ اصلی‌آن منطقه مخلوط شدند. بخصوص پس از اینکه اردوگاههـای نظامی موقتی به شهـرهای کشاورزی تغییرشکل دادند وفتوحات متوقف گردید. ازدستهٔ نخست شرایط تاریخی یك‌طبقه (اریستوکرات) مرفه به وجـود آورد و از دستهٔ دوم ساکنان شهـرها و منطقه‌های کشاورزی . وکشمکش‌طبقاتی بین دوگروه تا پایان حکومت امویان ادامه یافت.

شعار (جهاد در راه خدا) را اعراب فاتـح شهرها خوب نمی‌فهمیدند به این جهت به‌تطبیق‌عملی‌آن اکتفا کردند. اگرغنیمتهای‌جنگی‌دراسلام‌حلال‌وجایزشناخته شد و در شأن آن قوانین‌مشروحی نازل گردید؛ لیکن‌منظورازآن‌به‌دست‌آوردن مال و غنیمت نبود؛ فقها می‌گویند هدف عمده از جهاد بلندآوازه ساختن حکمت الهی است. وبه‌دست‌آوردن غنیمت یك موضوع فرعی‌شمرده می‌شود. از این‌رو اعراب کشورهایی راکه با شمشیر فتح کرده بودند ملك خود می‌دانستند و مردمی را کـه برآنان غلبه‌کرده بودند برده خود تصورمی کردند. یا به قول عمروعاص به‌صاحب اخنا: «شما خزانهٔ ما هستید اگر خزانهٔ ما زیاد شودخزانهٔ شما زیاد شده است واگر

خزانهٔ ما نقصان یافت خزانهٔ شما نقصان یافته است» یا به قول امیةبن‌عبدالله‌بن‌خالد ابن‌اسید والی‌عبدالملك:«خراج خراسان حتی‌مخارج آشپزخانه مرا تأمین‌نمی‌کند» غله‌های یزیدبن‌خالد قسری به‌صد ملیون درهم بالغ مـی‌شد اعراب تصورمی‌کردند که سنگینی پرورش عجمها و نجات آنان از عذاب اخروی و جهنم بر دوش آنان گذاشته شده است. به این جهت اعـراب از اعتراض موالیان نسبت به وضـع بد اجتماعی‌یا اقتصادی خود یا بدرفتاری اعراب باآنان ناراحت می‌شدند ومی‌گفتند: «به خداماازمردمی‌کـه با زنجیر به سوی بهشت هدایت می‌شوند ناراحتیم» مردمی که به وسیلهٔ زنجیر به خوشبختی هدایت می‌شوند. نامی بود که اعراب به موالیان و زرخرید می‌دادند درصورتی‌کـه دیگـران را با لقب و نه بااسم، نام می‌بردند. موالیان درهنگام ازدواج مجبور بودند موافقت سروران و صاحبان خود را جلب کنند و این سروران حق داشتندکه با این ازدواج مخالفت کنند. موالیان درسربازخانه‌ها ازدیگر سربازان جدا بودند وفرماندهان خاص‌خود داشتند. درجنگ اغلب پیاده می‌جنگیدند در پست‌ترین محله‌ها ساکن بـودند و به مسجدهای اعراب یعنی درجاهایی که اعراب مسجد خاص خود داشتند حق ورود نداشتند.

سرعت تحولی که پس‌از پیروزیها برای اعـراب پیدا شد، مانع بزرگی در راه توسعهٔ آمـوزش دین اسلام و گسترش انقـلاب اجتماعی اسلام علیه نظامهـای حکومتی ایران ازجمله خراسان بود. به این جهت به جای این آموزشهای نوین، اندیشه‌های اعراب دوران جاهلیت برآن منطقه‌ها حکمفرما شد و در قالب اخـلاق خشك صحرانشینی تجلی یافت. نویسندگان قدیم در رفتار اعراب در قبال ساکنان کشورهای شکست‌خورده قلمفرسایی بسیار کرده‌اند ومورخان تازه نیزاین نوشته‌ها را مأخذ قرار داده وبدون دقت وبررسی دراطراف‌آن بحث‌کـرده‌اند؛ شاید این مطلبها در روزگاران نخستین‌فتح اعراب نسبت به طبقات حاکمه وفرماندهان عرب صادق‌باشد، لیکن‌توده‌های مردم عرب که ازسربازی کناره گیری کرده ودر روستاها و شهرها ساکن شدند با موالیان آنچنان درآمیختندکه منافـع مشترك پیداکردند.

می‌توان گفت که همین اعراب نواندیشه بودند که به عباسیان در انقلاب علیه بنی‌امیه وبرچیدن خلافت اموی کمك کردند. چیزی که به تمرکز خلق وخوی صحرانشینی وتجدید آن پس‌از اینکه اسلام درآن تخفیفی داد، کمك کرد طرزتفکرسران نظامی بودکه براساس تعصبات واتحاد قبیله‌ای استوار بود.

اعراب این سیاست را درتشکیلات سربازان وتأسیس‌شهرها اجرا می‌کردند تا رؤسای قبیله بتوانند درعمل به‌آنان کمك کنند. ارتش‌براساس واحدهای قبیله‌ای وعشیره‌ای تشکیل‌می‌شد واعراب دردفترهای محلی‌شهرها وحوزه‌های سربازگیری براساس قبیله‌ای ثبت‌نام می‌کردند. درشهرها وکویها ، سکـونت اعراب براساس ایلی بود به این‌جهت سربازان عربی هیچگاه با ساکنان اصلی‌شهرها نمی‌آمیختند. یکی ازعلتهای آمیزش‌نکردن‌آنها وجودپاره‌ای‌مشکلات اجتماعی درداخل شهرها و مرکز اشرافیت عرب بود. مهمترین مشکل، شکست در ایجاد جامعه‌نوین بود کـه اسلام به‌آن دعوت می‌کرد وبنای آن درقرآن و احادیث براساس‌عدالت وبرابری و برادری گذاشته شده بود.

کشمکش بین اشرافیت عربی و موالیان که ازنیمه اول سده اول هجـری تا سقوط بنی‌امیه جریان داشت؛ کشمکش بین دو اصل بود؛ یکی اصل فئودالیسم که سنتهای کهن ایرانی را ازنو احیاء می‌کرد و درخراسان و ماوراءالنهر این اصل را رواج می‌داد. احیاءکنندگان این اصل سرداران و سران قبیله‌ها و دهقانان بودند . ودیگری اصلی که اسلام نخستین را رواج می‌داد، توده‌های مردم اعراب و موالیان بودند . ازآن پس تأثیر برخورد بین اشراف عرب وتودهٔ مردم و موالیان شدت یافت و دروضع اجتماعی واقتصادی منعکس شد تا جایی‌که وضع سیاسی پس از وفات ولیدبن عبدالملك درخراسان بحرانی گردید وسلیمان‌بن عبدالملك وارث او کوشش‌کردکه در وضع جامعهٔمردم مسلمان تجدیدنظربکند ونظر اشراف عرب‌را نسبت به تودهٔ مردم تغییر دهد . تابلکه به این وسیله نظر مردمان شهرهـا به اعراب تغییریابد .

سلیمان می‌دانست که جامعهٔ خراسان ازابتدای اسلام تازمان خلافت او تغییر کلی یافته است. ویك‌طبقه ازسکنه درنتیجهٔ آمیزش تودهٔ عرب و ایرانی به‌وجود آمده است . پس از توقف فتوحات عرب دربخش خاوری امپراطوری اسلامی و سکونت عرب درمناطقی دور ازمیهن اصلی خود ، وضع اجتماعی چندان تغییری نکرده بود . در این نقاط خانه‌ها به دهقانان [1] تعلق داشت و منصب مرزبانی[2] با ایرانیان بود موجودیت جامعهٔ قدیم ایران حتی‌در دوران اسلام نیز تغییر چندانی نکرده بود . پـذیرش سریع اسلام از طرف طبقات بالا بسه خاطر حفظ موقعیت اجتماعی خویش وحفظ تسلط بر رعیتها وجمع‌آوری مالیات از کشاورزان صورت می گرفت . زیرا اعراب بدون موافقت با دهقانان نمی‌توانستند براموال وپولهایی کـه ساسانیان از خود بجا گذاشته بودند دست یابند . دهقانان براثر این تـوافق توانستند قوانین قدیمی ایرانی خود را حفظ کرده و امتیازات طبقاتی خودرا نگـاه دارند زیرا قانون قدیم یك قانون طبقاتی بود ورژیم طبقاتی را جنبه تقدس داده و توده مردم را وادارمی کرد که از حدود ورسوم خودخارج نشوند انتقال ازیك‌طبقه به طبقهٔدیگر ازمحالات بود. عدم انتقال طبقاتی اساس سازمان اجتماعی واقتصادی جامعه ساسانیان درسراسر قلمرو امپراطوری‌ایران بشمار می‌رفت . اردشیرساسانی می گفت هیچ چیـز به اندازه اجازه انتقال طبقات موجب خرابی کشور نمی‌شود رسیدن اشخاص پست به‌طبقه اشخاص عالی وبالعکس باعث خرابی مملکت‌است. به ظاهر تسلط این دهقانان تا زمان اعراب که ساکن روستاها وشهرها شدند و بـا ایرانیان ساکنان اصلی در آمیختند ادامه داشت مخصوصاً در مورد اعرابی که در اطراف مرو پایتخت آن روز خراسان ساکن شدند این سنت کاملا بچشم می‌خورد

---

۱ . دهقانان ایران روسای «روستاها» ازپادشاهی موروثی دراداره امور محلی‌نیرو می گرفتند . دهقانان درارابه اداره امور دولتی مانند چرخهابودندکه وجودشان‌لازم‌بود ودر وقایع تاریخی مهم نقش اساسی داشتند.

۲. مرزبانها پایین‌تراز سلاطین‌بودند وحدودکشور راحفظ می کردند.

درست درزمانی که اسلام در آن منطقهٔ مبلغ برابری ودرهم ریختن امتیازات‌طبقاتی بخصوص درزمان خلفای راشدین بود. بین رژیم ایران آن روز و قوانین اسلامی درمورد خانواده به منزله نخستین پایه جامعه فرق بسیاری بود . در قوانین آن روز ایران زن در سطح بردگان قرار داشت و از حقوق مدنی واجتماعی محروم بود . اسلام این حقوق را به‌زنان بازگردانید دربرابر مسئله ارضی به نظر ایرانیان اسلام تحول دامنه داری به‌وجود آورد . اسلام فئودالیته ساسانی راازبین برد و میلیون‌ها انسان‌راکه به‌صورت برده و وابسته به زمین زندگی کرده و جز کار طاقت فرسا هیچ حقی نداشتند آزادساخت . نیروی اعراب در کشورهایی‌که آنجاها را فتح کردند تنها به زور بازو ویاقدرت نظامی وابسته نبودبلکه به‌نیروی‌مذهبی که متکی برپایه‌های اخلاقی نیرومند باشد وابسته بود بااینکه وضع اقتصادی آن روز ایران درمراحل ابتدائی‌فئودالیته بود وقوانین از جنبه‌اقتصادی برپایه احتکار وقائل‌شدن حقوق اقتصادی به طبقه خاصی پی‌ریزی شده بودوتودهٔ مردم از حقوق طبیعی‌خود محروم بودند اسلام به عدالت اجتماعی وتهیه فرصت مساوی جهت کار و زندگی دعوت می‌کرد.

دولتهای اسلامی اجازه می‌دادند که اهل ذمه مسلمان بشوند وبا مسلمان شدن حقوق طبیعی خود را به‌دست بیاورند ایرانیانی که اسلام می‌آوردند حق‌آباد کردن زمینها ومالکیت آن اراضی را به دست می‌آوردند و می‌توانستند باخرید وفروش یاهبه یا وصیت آن زمینها را مالك شوند وفقط مالیات عشریه آن راپبردازند .

کشمکش بین این اندیشه‌هـای متضاد (اندیشه جاهلی . اسلامی . ساسانی) مانع از ایجاد روابطی شدکه طبقات جامعه را به‌هم نزدیك سازد یا دستکم روابط بین اعراب وایرانیان را روشن کند . این روابط نامنظم بالاخره به‌مرحله بحرانـی رسیدکه تناقض غیر قابل حلی بین اعراب وایرانیان وحتی بین‌خوداعراب به‌وجود آورد . وبالاخره روابط بین ترك وعرب وایرانی را درخراسان به‌هم ریخت و به

صورت مخالفت علنی با رژیم حکومت بنی امیه درخراسان درآمد . نیروهای متضاد وسیله‌ای در دست انقلابیها شدکه بـه وسیله آن علیه حکومت حـزب بنی‌امیه در خراسان وماوراءالنهر قیام مسلحانه کردند.

بزرگترین انقلابئی که علیه‌بنی‌امیه به‌پا خواست حارث‌بن سریح تمیمی بود. انقلابیها علیه بنی‌امیه در خـراسان از مذهب اسلام نیـرو می‌گرفتند . مسلمان شدن ایرانیان و ورود آنان به دین اسلام یك نوع خلاصی از وضع اجتماعی واقتصادی از قوانین کیش زردشتی قدیم بود ، اعراب به موالیان اگرچه در رکاب آنان می‌ جنگیدند هرگز اعتماد نداشتند و قسمت اندکی از غنائم مال موالیان بود موالیان در مقابل جنگیدن پول کمی می‌گرفتند. البته این وجوه یك دستمزد منظم نبود، نام موالیان در دفاتردولتی وفهرست پرداخت حقوق‌جنگی ثبت نمی‌شد. پذیرش‌اسلام ازطرف ایرانیان وسرعت انتشار آن دراکناف‌کشور ایران واجرای تعالیم اسلامی به وسیله ایرانیان در زندگی روزمره یك پدیده اجتماعی مهمی بودکه اعراب ازآن به نفع ملتهای عرب و ایران استفاده کردند این پدیده مورد توجه عمربن‌عبدالعزیز خلیفه اموی قرارگرفت وخواست ازآن به نفع ملل اسلامی‌استفاده بکند طرزتفکر کهنه فقط درجنبه‌های سطحی اندیشه ایرانیان رسوخ کرده بود لیکن‌کیش اسلامی تا اعماق اندیشه مردم ایران نفوذ یافت.

حوادث‌تاریخی که‌درایالات‌خراسان روی‌دادکلاً براثرکشمکش‌بین‌دوسیستم سیستم اجتماعی ساسانی متکی برفئودالیسم ناشی ازکیش زردشتی و سیستم قانون کارآزاد متکی برمذهب اسلام بود اسلام درکشاورزی و بازرگانی منکر امتیازات طبقاتی و استعمار و بیگاری بود ومهاجرت دسته‌جمعی مردم از شهرها به روستاها را بـرای کشاورزی اجباری بـه صـورت نظـری و نه به صورت عملی موقوف ساخت لیکن واقعیت عکس این بود وحکومت بنی‌امیه را با مشکلات اجتماعی و اقتصادی مهمی که درموجودیت خلافت بی‌تأثیر نبود مواجه ساخت.

مهمترین پدیده دراین مورد تغییراتی بودکه در زیربنای اجتماعی خراسان

جدید به وجود آمد ویك طبقه اشراف عرب در شهرها پیدا شدند که مالك اراضی زراعتی حاصلخیز بودند. پس از اینکه فتوحات اعراب متوقف شد تعداد این طبقه افزایش یافت. درخلافت سلیمان‌بن عبدالملك در اواخر دوران حکومت یزیدبن مهلب در خراسان توجه این طبقه اشراف به زمین افزایش یافت زیرا دیگر غنائم جنگی به دستشان نمی‌رسید.

سالیان درازی از توقف فتوحات نگذشته بود که حاصلخیزترین زمینهای خراسان به دست عده قلیلی از اعراب نزدیك به مقامات حاکمه و دربار خلافت افتاد.

به این ترتیب این عده از اعراب سرور ملل شکست‌خورده شدند. ملتهای این کشورها به کشاورزان و رعیتهائی تبدیل شدند که زمینها را می‌کاشتند و مسلمانان بهره آن را می‌بردند که‌کارشان جنگ وحمله به دیگران بود. براثر این تغییرات و جداشدن یك طبقهٔ مرفه، کشاورزان بومی به شهرها کوچ می‌کردند و در شهرهای بزرگ خدمات اشرافیان عرب را به عهده می‌گرفتند و به کارهای صنعتی و فنی می‌پرداختند در نتیجه از خدمت به اعراب سودهای کلان به دست می‌آوردند زیرا اعراب از پیشه و صنعت گریزان بودند و در نتیجه وجود این صنعتگران و آزادی تجارت ثروت فراوانی نزد این‌عده اندوخته شد ودراثرشرایط اقتصادی واجتماعیی که این‌طبقه در آن قرارداشتند به صورت طبقه مرفهی‌درآمدند که مستقیماً درفعالیت اقتصادی مؤثر بودند و آنها رفته رفته درصحنه سیاست نفوذ پیدا کردند که منجر به تشکیل دسته مخالف با فرمانروایان عرب ، مرکب از ایرانیان واعراب، بازرگانان وصنعت‌پیشگان بود. ونیز درکنارآنان طبقه دیگری پیدا شدند که‌کاری نداشتند واز اوضاع ناراضی بودند این ناراضیان مایه اصلی تحولات انقلابی به رهبری طبقه متوسط از اعراب و ایرانیان گردیدند.

جنبش حارث‌بن سریج و شیعیان طرفدار بنی‌عباس از آن جمله بود روابط بین این طبقات و دستگاه حکومت براثر بدرفتاری مسئولان امر وآزمندی وسلطه

جوئی آنان نسبت به اموال و جان اشخاص روزبه‌روز شدت یافت. موضوعی که بیشتر باعث خشم مردم می‌شد مالیات‌بندی غیرقانونی برکارهای دستی وهدایای نوروز و مهرگان بود. وضع این‌گونه مالیاتها بیش‌ازجزیه وخراج مردم را به ستوه آورد، زیرا مردم نمی‌دانستند که چقدر باید مالیات بدهند درصورتی که برای آنان میزان جزیه وخراج پرداختی مشخص بود ازجمله موجبات خشم مردم خراسان واعراب ساکن آن سرزمین این بودکه دهقانان ایران واشراف عرب و وابستگان به دستگاه خلافت و دوستانشان هیچ نوع مالیاتی نمی‌پرداختند، و سنگینی بار مالیات بردوش پیشه‌وران دستی وبازرگانان و کشاورزان عرب و ایرانی بود.

دامنه خشم مردم تا آنجا توسعه یافت که به‌تمام کشور ایران گسترش یافت و یك نوع افکار عمومی علیه مالیاتهای کمرشکن به وجود آورد. واکنش اعراب روستایی و کشاورز ازهمه‌شدیدتر بود ومساعی پیشوایان‌مذهبی نتوانست جلوی آن رابگیرد. به این‌ترتیب‌یکدسته مخالف‌قابل توجه‌ازنظرسیاسی‌درمیان‌خود پایه‌زندگی سیاسی آن روز خراسان را تشکیل‌می‌داد وراه را به سوی تأسیس‌یك‌حزب سیاسی نیرومند در آخر دوران بنی‌امیه و ابتدای تأسیس خلافت بنی‌عباس‌هموار ساخت.

به این ترتیب پایه جامعه خراسان براساس فئودالیسم که درآن بردگی و استعمار رواج کامل داشت گذاشته شد و جامعه به دو قطب تقسیم شد. در یك قطب اشراف عرب و نجیبزادگان و دهقانان ایران و سرزبانان قرار داشتند. و درقطب دیگر اعرابی که با ساکنان محل آمیخته ومردم (خراسان جدید)[1] را به وجودآورده بودند قرارداشتند. این عده غالباً ازبازرگانان وکشاورزان وصنعتگران‌بودند.غیراز این دوطبقه، طبقهٔ دیگری از ناتوانان وبردگان وصاحبان مشاغل پست بودند.

اختلاف منافع بین این دسته‌ها و نه تعصبات قبیله‌ای عامل اساسی تحول

---

۱. تنها درخراسان دویست‌هزار نفر خانوار عرب سکونت داشتند. خلافت بنی‌امیه سیاستش این بودکه اعراب را در تمام سرزمینهای ایران سکونت بدهد مجله العلی شماره ژوئن ۱۹۵۸

سیاسی خراسان بود منافع بین این دسته‌ها که از روابط جدید اقتصادی سرچشمه می‌گرفت قویترین عامل تغییرات سیاسی بود، به‌همین‌جهت درخواست تغییروضع و اصلاحات درخراسان شدت یافت این درخواستها از سوی یك قبیله نبود بلکه از جانب افراد و گروههای قبیله‌های مختلف ایرانیان و اعراب وترکها می‌شد لیکن وضع اشراف و مقامات حاکم خراسان درقبال این درخواستها کوچکترین تغییری نیافت‌یك اقلیت‌عرب به‌اکثریت مسلمان‌وغیرمسلمان مالیات‌پردازحکومت می‌کرد. وضع گذشته هیچ تغییری‌نیافت واشراف ازامتیازهای خود صرفنظرنکردند اشراف عرب کاری جز سپاهیگری نداشتند و با دسترنج مردم خراسان زندگی می‌کردند ایرانیان می‌دیدندکه از راه اسلام‌آوردن می‌توانند مزایائی برای خود دست و پا کنند و اینان و(موالیان) تحت‌الحمایه یکی‌ازقبایل‌عرب می‌شدند وموالیان از هیچ نوع امتیازی‌که اصول اسلامی مقرر داشته بود برخوردار نمی‌شدند.

اعراب راضی نبودندکه (موالیان) منافع سرزمینهایی راکه آنها فتح‌کردند با آنان تقسیم‌کنند. برعکس موالیان معتقد بودندکه این موهبتها سهم‌همه مسلمانان است زیرا مذهب اسلام یك مذهب دموکراتیك است با وجود اینکه دین اسلام بردگی را قبول کرده بود لیکن می‌کوشیدکه سیستم طبقاتی دین زردشتی را برهم بزند. سازمان حکومت ساسانیان پس‌از اسلام همچنان بدون تغییر باقی مانده بود مالکان اراضی ازسروری بهره‌مند بودند و دیگرطبقات همچنان درخارج ازحمایت قانون اسلامی باقی می‌ماندند با این‌همه بایدگفت دروضع اسلام با اعراب درقبال (ساکنان‌اصلی) وموالیان قدری‌مبالغه شده است زیرا تغییرات تدریجی‌درپایه جامعه اسلامی وبخصوص جامعهٔ خراسان آن روز به وجود آمده بودکه مورخین قدیم توجه‌کافی به‌آن ننموده‌اند.

فصل دوم

بحران سیاسی درخراسان وخلافت عمربن عبدالعزیز

درفصل اول اوضاع عمومی‌خراسان را که سلیمان‌بن‌عبدالملك آن را توجیه کرده بود شرح دادیم و دیدیم چگونه خلیفه مزبور درمشکلات متعددی کـه بر اثر فعل وانفعال اجتماعی و اقتصادی که منجر به تحول جامعه خراسان در اواخردوران بنی‌امیه شد فرورفته بود جامعه خراسان در زمان او ازجامعه خراسانی کـه در زمان فتوحات اولیه اعراب وجود داشت به‌کلی متمایز بود. وچون این فعل و انفعالات واکنش سیاست حکمرانان آن روز عرب و رفتارشان با ساکنان اصلی این‌سرزمین بود منظور از حکمرانان عرب اعرابی نبودند کـه به صورت مزدور یا مهاجـر با خانواده‌های خود به‌آن سرزمین کوچ کرده بودند. گفتیم که سلیمان کوشش کرد که این‌مشکلات را حل کند وملتهای اسلامی را با روشی غیر از روش‌سلف خود ولید بن‌عبدالملك وحجاج‌بن یوسف رهبری کند سیاست ولید و حجاج به شدت عمل و زور متکی بود. درگذشت ناگهانی و ابهام‌آمیز سلیمان کـه معلوم نبود به صورت طبیعی و به بیماری ذات‌الریه[1] یا براثر توطئهٔ اشراف خاندان بنی‌امیه درگذشته بود

---

۱ . درتاریخ یعقوبی می‌نویسد به محض‌اینکه ازبیعت فارغ شدند سلیمان را به خاك سپردند. عمربن عبدالعزیز و سه تن ازفرزندان سلیمان جنازه را که برداشتندکه به

←

این‌شك وتردید را تقویت‌می کرد. بنی‌امیه می‌خواستند وضع بخصوص‌درخراسان‌به صورت‌قدیمی‌وبه‌شکل‌دوران ولیدوحجاج باقی‌بماند و روش حکومتی‌یزیدبن‌مهلب دست پرورده‌سلیمان‌درخراسان‌به‌کاربسته شود. شایدروش یزیدبن‌مهلب‌درحکومت کردن مولود فشار خاندان‌بنی‌امیه به‌سلیمان بودوقرائن‌به این‌استنباط دلالت‌می کرد وديديم كه سلیمان‌هیچگاه به‌روش‌حکومتی یزیدبن‌مهلب درخراسان اعتراض‌نکرد.

کشمکش بین جریانهای فکری وسیاسی که بخصوص‌درنتیجه تحول‌پیشامد- های خراسان اتفاق افتاد ومخالفت‌خاندان بنی‌امیه با هر گونه نوسازی ودلجوئی‌از مردم که مورد علاقه سلیمان‌بن عبدالملك بود منجـر به مرگ نا گهانی خلیفه شد تا شاید به این وسیله خلافت نصیب شخصی شود کـه مورد اطمینان خاندان بنی‌امیه باشد . لیکن تغییرات طرفداران تغییرات سیاسی در خلافت اموی و در رأس آنان «رجاءبن‌حیوه» فقیه تـوانستند با انتخاب عمربن‌عبدالعزیز روش سیاسی جدید را حفظ کنند. عمربن عبدالعزیز یکی ازجمله پشتیبانان هوشمند سیاست اصلاحی بود که سلیمان‌بن‌عبدالملك درمراحل نخستین خلافت‌خود از آن پیروی می کردو می - توان گفت که سلیمان در زمان مرگ از نامزدی عمربن عبدالعزیز به سمت جانشینی خود بی‌خبر بود. سلیمان درحال احتضار تسلط‌کامل برخود نداشت و گرنه چرا تا زنده بود نام عمربن‌عبدالعزیز را برای اطلاع مردم وخاندان‌بنی‌امیه برزبان نیاورد؟ شاید علتش آن باشدکه دربرابر اشراف وفرماندهان وخاندان بنی‌امیه دچارمحذور نشود، چندین بار به صورت بیعت خاص یا به صورت بیعت عام برای شخصی‌که درنامه سلیمان ازآن نام‌برده‌شده‌بودازمردم بیعت‌گرفتند. لیکن درهرباراسم ازکسی برده نشد وبعد نا گهان نام عمربن‌عبدالعزیز دربیعت عام دربرابر مردم برزبان آمد

←

خاك بگذارند فرزند سلیمان گفت قسم به خـدای‌کعبه پدرم زندگی‌کرد عمر گفت پدرتان به‌خداوندکعبه عجله‌کرد بعضی‌اشخاص که به‌عمربن‌عبدالعزیز طعنه می‌زنند به‌اومی گفتند سلیمان زنده به‌گور شد صفحه ۴۵-۴۳

تا سران بنی‌امیه را درمحذور قرار دهند زیرا عمر مورد علاقه مردم بود و مردم او را به خاطر روش ضد ولیدی که داشت دوست می‌داشتند او در هنگامی که والی مدینه بود با مردم خوشرفتاری کرده بودو با مردم متدین وپرهیزکار نزدیك بود، در کارها با آنان مشورت می کرد.

رجاءبن حیوه هنگامی که هشام‌بن عبدالملك درمقام مخالفت با انتخاب عمر بن‌عبدالعزیز برآمد اورابه سکوت سران خاندان‌بنی‌امیه دربرابر اقدام‌رجاءبن‌حیوه تهدید کرد . این نشان می‌دهد که طرفداران عمربن عبدالعزیز قوی بودند مسعودی می‌نویسد: «سلیمان‌بن‌عبدالملك هنگام مرگ و اضطراب حال‌سکرات رجاءبن‌حیوه ومحمدبن شهاب زهری ومکحول ودیگر دانشمندان ملتزم اردوی خود را احضار کرد و وصیت خود را نوشت وآنان را شاهد وصیت خود قرارداد وانتخاب خلیفه بعدی را به نظرمردم با حضورسران خاندان بنی‌امیه واگذار کرد. لیکن اثرواکنش تغییرطبیعی مسیر خلافت در خاندان بنی‌امیه و انتقال خلافت به مسیر دیگر-یعنی به خانواده (اولاد عبدالعزیزبن مروان) براثر دسته‌بندی سران خاندان بنی‌امیه بر ضد شخص عمربن عبدالعزیز و سیاست وی به وجود آمد کاندیدای دیگر خلافت یزیدبن‌عبدالملك خواهرزاده حجاج‌بن‌یوسف بود اوهمان کسی‌است که توطئه قتل عمربن عبدالعزیز را دوسال بعد فراهم ساخت و براقدامات سیاسی واجتماعی عمر خط‌بطلان کشید. هدف‌این‌توطئه تنها عمربن‌عبدالعزیزنبود بلکه هدف لغو روشهای اصلاحی بود که سلیمان‌بن‌عبدالملك آنرا شروع کرد وعمربن‌عبدالعزیز آنرا دنبال می کرد. یزید می‌خواست سیاست ولید و حجاج‌بن یوسف را دوباره زنده سازد . عمربن عبدالعزیز خلافت را به دست گرفت و این‌کار یك دگرگونی در سیاست خاندان بنی‌امیه بود . لیکن این سیاست به هیچ وجه ریشه نداشت و عمیق نبود و نمی‌خواست تغییرات اساسی در رفتارخلافت بنی‌امیه درقبال دسته‌جات مخالف به وجود آورد. بلکه خلافت عمربن‌عبدالعزیز یك ضرورت اجتناب‌ناپذیرجهت حفظ خلافت حکومت اموی ویك دگرگونی داخلی در دولت عرب بود که موجودیتش

آن روزها درخطر قرار گرفته بود وهدف سیاست عمومی عمربن‌عبدالعزیز را به‌سه نقطه زیرمعطوف می‌ساخت:

نخست دلجوئی از «موالیان» و ایجاد شرایط مناسب اقتصادی و اجتماعی جهت آنان .

دوم حفظ وحدت صفوف اعراب که اختلافات شخصی و دسته بندیهای سیاسی وسیاست قبیله‌ای بخصوص درخراسان موجودیت آنرا تهدید می کرد.

سوم پیش گرفتن یك سیاست موفقیت آمیز جهت حل مشکلات سیاسی ومذهبی از طریق سپردن راههای مسالمت‌آمیز منطبق با اصول اسلامی.

این سه نقطه اساس سیاست سلیمان درعراق و خراسان بود تنها فرق عمربن عبدالعزیز با سلیمان این است که عمر نسبت به سلیمان آمادگی بیشتری داشت و اصلاحاتش عمیقتر ومؤثرتر بود.

اقدامات عمر در اجرای این سیاست او را با دشواریهای بسیاری روبرو ساخت و موانعی در اجرای عملی نقشه‌های سیاسی وی به وجود آورد . یکی از این دشواریها دسته بندی خاندان بنی‌امیه با سیاست اصلاحی دستگاه جدید خلافت بود .

عمربن عبدالعزیز پیش‌از ابراز مقاومت در برابر خاندان بنی‌امیه همانند یك خلیفه که در رفاه وآسایش باشد اصلاحات را ازخود آغاز کرد همه املاك موروثی وثروت خصوصی خود را به صاحبان اصلی آن برگردانید یا به بیت‌المال مسلمانان بخشید ویك روش کاملاً زاهدانه‌ای درپیش گرفت. برای‌مخارج خود وخانواده‌اش چشمه‌آبی راکه در سویدا داشت نگاهداشت و با آب آن چشمه زمین مخروبه‌ای راکه داشت کشت می‌کرد که حاصل آن غله‌ای برابر با دویست دینار پول و یك بار خرما ، بود او به همین مقدار اکتفا می‌کرد وحتی یك درهم ازکسی‌غنیمت دریافت نمی‌کرد.

به او گفتند که عمربن‌خطاب برای خود هرروز دو درهم از غنائم مقرر کرده

بود جواب داد عمربن خطاب اموالی نداشت لیکن من مالی دارم که مرا بی‌نیاز می‌سازد. مخارج روزانه خود را دو درهم تعیین کرده بود می‌گویند که به غیراز (بدوجزین) ازاراضی بعلبك چیز دیگری برای اوباقی نمانده بود عمر پس‌ازتصفیه اموالش همانند یك مؤمن با روش صوفیانه‌ای که انسان عربی را وادار به احترام و اطاعت ازیك چنین شخصی می‌کند به مقاومت دربرابرخاندان بنی‌امیه پرداخت تا برای دیگران عبرت باشد ومنکر رفتار خاندان خود شد وآنان را ستمکارنامید.

او دستور داد صورت املاك و پیشکشیها و اموال سران بنی‌امیه را صورت برداری کردند و معلوم شد اموال آنان نصف یا دو سوم اموال بیت‌المال مسلمانان است.

وقتی این‌صورتها را دریافت کرد دستورداد که هیچ کس‌حق ندارد از زمینی که غصب کرده استفاده کند و اموالی جزآنچه که در قرآن معین شده داشته باشد . اشراف خاندان بنی‌امیه شدیداً با این‌دستور مخالفت کردند وبه‌او گفتند: «این‌اموال ازپدران ما به ارث رسیده و هرگز فرزندان خود را محتاج نمی‌سازیم و کفران نعمت پدرانمان را نمی‌کنیم و تا سر دربدن داریم با این دستورمخالفت خواهیم کرد.» عمر درجواب‌گفت: «به خدا اگر ازمن جهت طلب حق کمك نمی‌خواستید شما را هم‌اکنون ذلیل وخوار می‌کردم من ازبروز بلوا و فتنه نگرانم اگرخدا به من عمر داد انشاءالله حق هرحقداری را به دستش خواهم داد.» عمرغیلان دمشقی کلامی نامدار را مأمور فروش گنجینه امویان‌کرد ومظالمی را که برگردن داشتند ردکرد . هنگام فروش اموال جار می‌زدند بیائید کالای خائنان ، کالای ستمگران را بخرید .بیائید اندوخته‌های کسانی‌را که باپیغمبر خدا و سنت وسیرت‌او مخالفت کرده‌اند بخرید. هشام‌بن عبدالملك وقتی این صدا را شنید سوگند یادکرد که اگر به خلافت رسید غیلان دمشقی را به قتل برساند و وقتی خلیفه شد این کار را انجام داد .

اشراف بنی‌امیه تلاش کردند که به وسیله فاطمه عمهٔ عمر بن عبدالعزیز او را تحت تأثیر قرار دهند. لیکن سرسختیهای عمر همه امیدها را مبدل به یأس کرد و خاندان بنی‌امیه نتوانستند عمر را از راهی که درپیش گرفته بود باز گردانند.

انقلاب عمربن عبدالعزیز و طرفداران او برضد خاندان بنی‌امیه و مصادرهٔ اموال واملاك آنان، برای نخستین بار نه‌تنها بنی‌امیه را تضعیف نکرد بلکه موجب تقویت آنان شد زیرا رفتار عمر دوباره عدم اعتماد مردم را به خاندان بنی‌امیه از میان برد و از سویی‌دیگر اشراف بنی‌امیه را وادار کرد که مراقب سیاست اصلاحی عمر باشند. عمربن‌عبدالعزیز از نو مردم را به دور خانواده طبقه حاکمه اموی گرد آورد؛ این نخستین هدف سیاسی عمربن‌عبدالعزیز بود که اجرای آن را درعراق و خراسان سلیمان‌بن‌عبدالملك آغاز کرده بود.

به این ترتیب اشراف خاندان بنی‌امیه از عمربن عبدالعزیز جدا شدند و اشراف قبیله‌های تابع بنی‌امیه ومالکان وبازرگانان بزرگ به‌آنان تأسی‌جستند وعمر تنها ماند. عمر شروع به تصفیه دستگاه خلافت کرد ؛ نخستین اقدام وی برکناری حکام ایالات بود که روش سیاسی سلیمان‌بن‌عبدالملك راکنارگذاشته بودند. درسال ۹۹ هجری ابوبکر محمدبن عمروبن خازم را والی مدینه و عبدالعزیزبن عبدالله‌بن خالدی اسید قرشی اموی را والی مکه و عبدالحمیدبن عبدالرحمن را والی کوفه و عدی‌بن ارطات فرازی قیسی را والی بصره و جراح‌بن عبدالله حکمی قیسی را والی خراسان‌کرد. این انتصابها براساس‌دسته‌بندی قبیله‌ای وقراردادی نبود. به‌این ترتیب اودسته‌بندی راولو به‌طور رسمی‌ازانتصابها حذف کرد. به‌نظردوزی، عمربن عبدالعزیزتنها جانشین‌سلیمان درخاندان بنی‌امیه بود که به‌هیچ دسته‌ای وابسته نبود. لیکن عمربن‌عبدالعزیز مانند یك اموی‌صمیمی، خشم‌سران خاندان بنی‌امیه واهمیت آن را درك می‌کرد؛ وهمچنین احتیاج خود را به‌آنان و مردم شام احساس می‌نمود ونمی‌خواست بیش‌از این خشم آنان را به خود متوجه سازد. با اینکه می‌دانست یزیدبن عبدالملك علیه او دسته‌بندی می‌کند وشاید هم ازجریان‌کارها به‌صورت یك

انقلاب علیه خود اندیشناک بود؛ ازاین رو درمسئله اراضی موقتاً تجدیدنظر کرد و به املاکی که خاندان بنی امیه جبراً به دست آورده یا به صورت جایزه گرفته بودند دست نزد و آنها را به همان حال باقی گذاشت و دریافتیهای مردم شام را ده دینار افزایش داد.

عمربن عبدالعزیز اساس سیاست سلیمان را که پس ازحجاج بن یوسف بنا کرده بود برهم زد وروش اورا در قبال مردم عراق که پس ازحجاج بن یوسف صورت دلجویانه‌ای به‌خود گرفته بود، تغییر نداد. زیرا مردم عراق تکیه گاه عمده اصلاحات عمربن عبدالعزیز بودند. عمر با افزایش مقرری مردم شام خواست سیاست اصلاحاتی خود را به‌طور کلی درسراسر قلمروحکومت اموی به‌مرحله اجرا بگذارد. دراین هنگام حکومت ایالت خراسان با یزیدبن مهلب بود.

عمر با یزید و خاندان او بد بود و آنها را جباران می‌نامید و دوستشان نداشت. به نوبهٔ خود یزیدبن مهلب نیز با عمر بد بود و می‌گفت به نظرم عمر مرد متظاهر و ریاکاری است. به این جهت بین سیاست اصلاحاتی عمر وعصبیت قبیله‌ای یزید که درخراسان اعمال می‌کرد کشمکش درگرفت. عمر به هنگام رسیدن به‌خلافت نامه‌ای به یزید نوشت و گفت:

«سلیمان بنده‌ای از بندگان خدا بود، خداوند او را قبض روح کرد و مرا خلیفه ساخت یزیدبن عبدالملك پس ازمن قرار گرفته؛ خلافتی که به اراده خداوند به‌دست من افتاده کار آسانی نیست؛ اگر می‌خواستم زن و اموال داشته باشم همین اندازه بیشتر به‌من نمی‌رسید وخدا بهترین آنها را نصیب من ساخته است. که من ازمحاسبهٔ همین اندازه‌ای که دارم می‌ترسم و ازخداوند طلب رحم وبخشایش می کنم.»

یزید هنگامی که نامه عمر را دریافت داشت، نامه را به ابن عینیه داد که بخواند و وقتی ازمضمون آن با خبر شد، گفت من ازوالیان عمر نیستم پرسیدند چرا؟ گفت، این سخن گذشتگان او نیست زیرا او نمی‌خواهد راه گذشتگان خویش را پیش بگیرد. عمر پس ازاینکه مردم را دعوت به بیعت کرد ومردم با اوبیعت کردند، نامه‌ای به این مضمون به یزیدبن مهلب نوشت:

«به جای خود شخصی‌را درخراسان تعیین کن و برگرد.» یزید فرزندش مخلد را جانشین خودکرد و به سوی شام عزیمت نمود. وقتی به واسط رسید خواست به بصره بگریزد؛ بصره وطن قبیلهٔ ازد یعنی قبیلهٔ خود یزید بود لیکن والی بصره او را دستگیرساخت ودست بسته نزد عمرفرستاد. عمربن‌عبدالعزیز به حساب دوره حکومت او درخراسان رسیدگی کرد و از منصب حکومت عزل نمود و اموالی را که درزمان خلافت سلیمان اندوخته بود، از اومطالبه‌کرد. یزید ازپرداختنش عاجز ماند وعمر اورا زندانی کرد وخواست اورا به‌جزیره دهلك تبعید کند لیکن ازترس شورش قبیله «ازد» تبعید اورا به حبس تبدیل کرد. برکناری یزید و بازداشت او موجب خشم قبیله «ازد» شد و دربصره شروع به جمع‌آوری نیرو کردند وخانواده مهلب که خانواده خود یزید بود در این جمع‌آوری نیرو شرکت داشتند. عمربن عبدالعزیز، جراح‌بن عبدالله را والی خراسان ساخت لیکن جراح پیرو سیاست حجاج بود. انتصاب جراح نه به مناسبت پیروی او ازحجاج، بلکه به مناسبت لیاقت وکاردانی اوبود. اما این انتصاب زیاد طول نکشید و وقتی عمر از بدرفتاری او با مردم درجمع‌آوری مالیات آگاه شد او را تغییرداد.

سیاست عمر این بود که‌کسانی راکه به‌کاری می‌گماشت نمی‌گذاشت که هرچه خواستند بکنند بلکه احساس می‌کردکه شخص خود او در جریان کارها مسئولیت دارد. هدف او تحکیم قدرت دولتی نبود بلکه اجرای حق وعدالت بود. درزمان اوفقیهان ودانشمندان مرجعیت تام داشتند. ازکارگزاران خود سخت‌حساب می‌کشید وازهمهٔ جریانهای سیاسی‌خلافت عربی‌آگاه بود. وازراهنمایی‌کارگزاران خودکوتاهی نمی‌ورزید همه تصمیماتی راکه می‌گرفت به مردم اعلام می‌کرد.

روزی به‌یکی‌ازکارگزاران خود نوشت: «نامهٔ مرا به‌تمام ساکنان‌آن سرزمین که مظالم آنان برگردن امیرمؤمنین‌گذاشته شده است و به مناسبت روز نوروز و مهرگان ازآنان وجوهی دریافت می‌شود، و به انواع وسایل به‌عنوان قیمت قرآن و دستمزد حقوق، قاصد مخصوص و ارزاق‌کارگران، وجوهی ازآنان دریافت می-

شود، بخوان وخدا را شکرگزار باش»

جهتی که عمربن عبدالعزیز در رفتار خود پیش گرفت سطحی بود و بعمق اجتماع که حوادث بسیاری آن را متزلزل ساخته بود ، ارتباط نداشت . حوادث آنچنان عمیق بود که تحت تأثیر سالهای دراز واقامت واستقرارعرب درخراسان و دیگر نقاط به وجود آمده‌بود .

پدیده‌های تازه‌ای که درجامعهٔ عرب خراسان پیدا شد هدفش حفظ وحدت اعراب وامپراطوری عرب بود ، برای این کارمی‌خواست رضایت موالیان‌راجلب کند ونخست به اجرای اصلاحات مالی متوسل شدکه‌اگرچه موقتاً توفیقی‌حاصل کرد؛ لیکن عاقبت نتوانست بحران رابرطرف سازد.

مشکل اساسی راقبول‌اسلام‌ازسوی بسیاری ازاهل ذمه ، وافزایش‌روزافزون شمارهٔ مالکان عرب ایجادکرده بود. نتیجه این بودکه بسیاری ازپرداخت مالیات مگر به میزانی که در مذهب اسلام برهر مسلمان وضع شده است ، سرباز بزنند ، به‌این ترتیب جهت عمومی سیاست عمربن‌عبدالعزیزبه‌چاره‌جویی برمشکلات‌زمین وپیدایش فئودالهای بزرگ وتوجه مردم به استیلاء براراضی ووضع دشوار مالی عمومی ، متوجه بود ؛ همچنین از جنبهٔ سیاست خارجی نیز دشواریهایی وجود داشت، ازجمله مسئله ارتشهایی بودکه در مرزهامستقربودند . مهمترین مرزآن‌روز مرز خراسان بود . زیرا خراسان از مرکز خلافت دور ، واوضاع سیاسی آنجابر اثر وجود دسته‌هائی ازپیروان بنی‌عباس ؛ وعلویان ، وایرانیان‌ودیگردسته بندیهای سیاسی مغشوش بود. از اینرو ادارهٔ امور خراسان یکی از مشکلات خلفای اخیر اموی بود . آنان می‌دانستند کـه دشمنان سیاسیشان به آن سرزمین پناه برده‌اند و بین فرماندهـان و ساکنان اصلـی خراسان بویژه ماوراءالنهر همیشه کشمکش وجود دارد؛ وبین ترکهای بی‌تمدن، ایرانیان واعراب همیشه درگیری پیدا می‌شود. بخصوص پس‌از متوقف ماندن فتوحات اعـراب ، این درگیری شدت یافته است.

متوقف‌ماندن فتوحات یا به دلیل ناتوانی اعراب یا به علت بیداری ملل همجوار یا براثرظهور مشکلات داخلی‌بود که به‌وجود آمد. البته صرف تمام قوهٔ دربارخلافت در حمله به شهر قسطنطنیه کـه مخارج فراوانی در بر داشت مهمترین عامل متوقف ماندن فتوحات اعراب درخراسان بود.

سامان‌دادن به این سرزمین کـه از حیث محیط زیست و ترکیب اجتماعی و اراضی کاملاً با نقاط دیگر تفاوت داشت از مهمتریـن مشکلات حکومت مرکزی به شمار می‌رفت. تنظیم امورمالی و روابط اجتماعی‌خراسان که از ابتدای‌حکومت اعراب رویهم انباشته شده بـود، وعلت آن تغییـرات زیر بنایی جامعه خراسان و به‌وجود آمدن طبقه‌ای جدید بود، ونیز تضادی که درسیاست اعراب با مذهب اسلام درمورد اراضی که با قهر وغلبه فتح شده بودند، عامل اساسی به شمار می‌رفت.

سیاست‌سلیمان‌بن‌عبدالملك درمورد اصلاح اوضاع‌خراسان اجرا نشد، زیرا وضع اداری خراسان‌کاملا پیچیده بود. شرایط تاریخی‌واقلیمی و وصول‌مالیاتهائی که پیش‌از اسلام و فتح اعراب به دست دهقانان ایران انجام می‌شد؛ وقتیبه‌بن‌مسلم باهلی موافقت کرده بود که دهقانان ، مقدار مالیاتی راکـه اعراب پرداخت آن را پذیرفته‌اند، همچنان بپردازند.

همکاری‌بین‌اشراف‌عرب واشراف‌ایرانی،اساس‌تنظیم‌سیاسی‌سرزمین‌خراسان به شمار می‌رفت . تحول اوضاع ، منافع مشترك این دو دسته وهمبستگی بین‌آنان را محکمتر ساخت.

این همبستگی پایه اساسی اداره امور سیاسی خراسان بود. پس‌از برکناری وکیع‌بن اسود زمام امور خـراسان به دست یزیدبن مهلب سپرده شد. او به فرمان و راهنمائی حجاج‌بن یوسف مدت طولانی درخراسان حکومت کرده بود. حجاج می‌خـواست خراسان را در عـراق ادغام بکند و دسته‌بندیهای قبیله‌ای را در آنجا ضعیفتر سازد و تسلط حکومت مرکزی را بر آن سرزمین تحکیم بخشد. و به این ترتیب مسئول همه امـور داخلی و خارجی وسیاسی و اقتصادی خـراسان شناخته

شود . این خط مشی را حجاج با کمك عبدالملك بن مروان با جدیت تمام به کار بست .

شخصیت سیاسی یزیدبن‌مهلب درجریانهای سیاسی‌خلافت عربی‌درخراسان شکلی‌به خود گرفت. روش حکومتی او روش حجاج‌بن یوسف در امور اداری و سیاسی ومالی درخراسان بود؛ یزید ازسیاست حجاج پیروی می کرد.

یزید حل دشواریهای خراسان را در جنگ و غارت و عظمت‌طلبی نظامی می‌دانست برای اینکه بتواند به سطح شهرت قتیبه‌بن مسلم باهلی در خراسان و ماوراءالنهر برسد؛ سیاست اصلاح‌طلبانهٔ سلیمان‌بن عبدالملك را کنار گذاشت و به جنگ وغارت دست زد. مدت حکومت سلیمان کوتاه بود ونتوانست آنچه راکه می‌خواست، اجراء کند تا اینکه عمربن‌عبدالعزیز دنبال آن راگرفت.

مرگ سلیمان وجانشین عمربن‌عبدالعزیز سیاست کلی را درسرزمین‌خراسان تغییرداد لیکن ازخطوط کلی سیاست اموی خارج نشد.

عمر با سعی وجدیت به اصلاح امور خراسان پرداخت. یزیدبن مهلب را برکنارکرد وجراح را جانشین وی ساخت.

عمربن‌عبدالعزیز نظرسیاسی وسیعی داشت و به مشکلات خراسان و تأثیر آن در سیاست خلافت عربی واقف بود . از تحولات اجتماعی خراسان و دسته ـ بندیهای حکومت اموی با خبر بود از این‌رو به جلب رضایت مردم خراسان و به حل مشکلات سیاسی واجتماعی و اقتصادی آنان که سلیمان و یزیدبن مهلب به‌آن بی‌اعتنا بودند، توجه بسیاری مبذول داشت.

جامعهٔ خراسان نسبت به‌دورهٔ ساسانیان تغییراساسی‌وریشه‌ای پیداکرده بود، مردم خراسان برحسب وضع اقتصادی خود به دو دسته تقسیم شده بودند . دسته حاکم که‌کارشان جنگاوری وتسلط برمناصب عالیه دولتی بود و دستهٔ دیگرکه در روستاهایا شهرهاسکونت داشتندوکارشان کشاورزی وپیشه‌وری و بازرگانی بودکه ازجنگ وپرداخت مالیات اضافی بیزار بودند.

دسته دوم، سرانجام به حکومت قتیبه‌بن مسلم باهلی پایان دادند وخود را از شر اشراف عرب خلاص کردند. در زمان وکیع بن‌اسود غدانی اغتشاش برخراسان مستولی شد و یزیدبن مهلب برای ایجاد آرامش و تقویت بنیان اشراف عرب پا به میدان گذاشت. یزید برای تجهیزارتش بیشمارخود مالیاتهای اضافی برمردم خراسان وضع کرد لیکن براثر این اعمال دامنه اغتشاش بالاگرفت. ولی با اعلام حکومت نظـامی یزید توانست تا مدتی صـدای مخالفان را خفه سازد؛ و با رسیدن عمربن عبدالعزیز به خـلافت وعزل و دستگیری یزید این فشارها از بین رفت و سیاست سرکوبی جای خود را به سیاست بحث و گفتگو درمسائل سیاسی و مذهبی داد.

عمربن‌عبدالعزیز فتوحات را متوقف ساخت او شخصاً به جنگها وفتوحات تمایل نداشت ومی‌دانست که این گونه جنگها به خاطر نشرتعالیم اسلام نیست بلکه هدف ازآن به دست‌آوردن غنیمت است.

عمر ارتش مسلمانان را از محاصرهٔ قسطنطنیه عقب کشید و به عبدالرحمن‌بن نعیم دستور دادکـه مسلمانان را ازتسلط براراضی ماوراءالنهر بازدارد، لیکن آنها از بازگشت به مرو خودداری کردند زیـرا در آن موقـع بر تسلط و خرید اراضی حاصلخیزکشاورزی بخارا و مرو دست زده بودند. و بخارا در آخرین روزهـای فتوحات قتیبه‌بن مسلم باهلی، به قطعات کشاورزی تقسیم شده بود.

مسلمانان به خاطر اینکه ازتسلط اشراف عرب وسران خاندان اموی درمرو نجات یابند، درقسمتهایی ازبخارا سکونت کردند و با ساکنان اصلی آن منطقه‌ها به هم آمیختند و به پیشهٔ کشاورزی و صنعتگری و بازرگانی مشغول شدند. اینان در آینده درتاریخ سیاسی واقتصادی سرزمین ماوراءالنهر نقش اساسی پیدا کردند.

مشکل بزرگ عمربن‌عبدالعزیز هماهنگ ساختن زیربنای اجتماعی[1] سیاست

---

۱ . تغییرات در زیربنای اجتماعی دولت عربی بخصـوص در بخش شرقی‌آن در زمان سلیمان‌بن‌عبدالملك به اوج خود رسید. این تغییرات‌که در اواخرسده نخست هجری پیدا شد درامور مدنی ومذهبی به چشم می‌خورد.

←

قدیمی‌اشراف عرب وسران خاندان بنی‌امیه ودهقانان ایران بود. وپیمانهای قبیله‌ای و وضع آن دربرابر موالیان درخراسان وماوراءالنهر بود. به‌علاوه انتشار وسیع اسلام دراین سرزمین و درخواست اصلاح اوضاع عمومی به استناد روح قوانین اسلامی ازطرف مردم مشکل بزرگی بود که هنگام گفت وشنودها تکرارمی‌شد.

مردم ازصورت سربازان مزدور به کشاورزان و مالکان اراضی تبدیل شده بودند. و این یکی ازدلیلهای اساسی تضعیف روح جنگی اعراب در خراسان بود. علت اجرا نشدن دستورهای خلیفه ، در بازگشت اعراب به مرو و پیدایش مشکل بزرگ اقتصادی برای خلافت عبارت بود از:

۱ . درخواست لغو مالیات جزیه (سرانه) درمورد موالیان مسلمان.

۲ . مشکلات قانون مالکیت زمین و مالیاتهایی که به‌آن تعلق می گرفت.

۳ . تعادل بین وضع اقتصادی و درآمد دولت.

عمربن‌عبدالعزیز راه‌حلهائی برای‌این مشکلات وضع کرد. با این که‌این راه - حلها عمقی نبود لیکن برای تحول جامعه اسلامی خراسان اهمیت داشت.

→

بارزترین نمونهٔ آن اندیشه‌های معبد جهنی مقتول در سال ۸۰ ه ۶۹۹ میلادی و غیلان دمشقی مقتول به دست هشام بود. نظرات قدریها و پیروان آزادی اراده درحدود سال۱۰۰ هجری پیدا شد. خلفای بنی‌امیه با این‌نظرات که نخستین‌علائم اندیشه اسلامی است به‌شدت‌مبارزه کردند. این نخستین کوششی بود که به‌مطالعه انسانها ازلحاظ فردی وعمومی ومطالعه روش حکومتی ومقولات مذهبی و آنچه که به زندگی‌انسانها باکمی‌آزادی اراده مربوط می‌شدبعمل‌میامداین نظرات اهمیت سیاسی‌ومذهبی‌داشت. عمربن‌عبدالعزیز به‌این مسئله توجه کرد واصلاحات خود را در دوره‌ای که اهمیت این افکار آشکار شد یعنی در سال ۱۰۰ هجری اعلام کرد و می‌خواست این اندیشه جدید جامعه اسلامی را با سازمان اقتصادی جامعه جدید وفق بدهد و بتواند پایه های حکومت اموی را با مردم محکمتر سازد. زیرا دعوت عباسی ازهمین مرحله تاریخی تدریجاً آغاز شد.

خراسان در دورهٔ حکومت جراح بن عبدالله حکمی

زمانی که جراح‌بن‌عبدالله حکمی درخراسان مصدرکار شد اوضاع اقتصادی وسیاسی واجتماعی براثرسیاست یزیدبن مهلب مغشوش شده بود.

موالیان با پشتیبانی اعراب طالب اصلاحات بودند.

جراح با سادگی با این پدیده روبرو شد وازخلیفه اجازه خواست و نوشت:

«من درخراسان مردمی یافتم که فتنه آنان را به وحشت انداخته است باهم‌در منازعه‌اند چیزی را که دوست دارند این است که مانع از اجرای حقوق خداوند نسبت به خودشان بشوند، چاره آنان شلاق و شمشیر است بدون اجازه تودوست ندارم به این کار دست بزنم» عمربن عبدالعزیز بـه عواقب پیروی ازروش حجاج بن‌یوسف کاملاً واقف بود . از اینرو از حکام در اجرای مجازاتهای شدید سلب صلاحیت کرده‌بود. آنها نمی‌توانستندبی‌اجازه وی به‌مجازاتهای تنبیهی دست‌بزنند وبه‌جراح درپاسخ‌نوشت«ای پسرام‌جراح‌تو به فتنه‌انگیزی حریصتر از آنهاهستی‌هیچ مومن‌یاذمّی‌رانباید بیحق به‌شلاق‌به‌بندی،ازقصاص‌بترس‌تو به‌سوی آن کسی می‌روی که فرد خائن را جز آنچه که در دلها مخفی و چشمها مراقب آن است نمی‌تواند تشخیص بدهد. کتابی راکه از هیچ گناه بزرگ و کوچك نمی‌بخشاید بخوان» عمر-

بن‌عبدالعزیز تلاش کرد که پایه حکومت را وسعت داده وارکان آن را توسعه‌بدهد وحتی الامکان حکومت منطقه‌های خارجی را از اقدامات فردی دور سازد.

اوبه یکی ازماموران وصول خراج خود نوشت «حکمرانی ارکانی داردکه حکومت بی‌آن‌استحکام نمی‌یابد ،والی وقاضی وصاحب بیت‌المال هرکدام رکنی هستند من رکن چهارمم‌دراقلیمهای اسلامی هیچ اقلیمی مانند خراسان برایم اهمیت نـدارد خراج را بـه دون ظلم وستم وصول کن اگر پرداختیهای آنان تورا کفایت می‌کندکه هیچ، وگرنه به من بنویس‌که برایت اموالی بفرستم تاپرداختیهای آنان تورا کفایت کند»

این بود سیاست کلی عمربن عبدالعزیز در مورد حکمرانی ووصول مالیات و خراج ، لیکن سیاست شدت عمل جراح در خراسان وضع را سخت تسرکرد. جراح ارزش سیاسی و اقتصادی واداری وحوالهٔ اموال در منطقه‌ها را به‌طوری‌که از هربخشی به بخش دیگر حواله شود و چیزی به عنوان خزانهٔ خصوصی‌امیر ــ المومنین‌اندوخته‌ویابذل‌وبخشش نگرددددرك نمی‌کردسرانجام خلیفه مجبورشدبه‌او اخطارکند و اورا در مورد بدرفتاری بامردم نکوهش نماید .

جراح مانند حکام دیگـر پیشین خراسان از محدود ساختن منابع در آمد ناتوان بود. فقدان آرامش سیاسی در خراسان و بدرفتاری بامردم بیزانس دولت اموی را وادار به‌حل وفصل اغتشاش سیاسی در بخش خاوری امپراطوری عرب ساخت. البته نه به‌آن صورتی‌که «فون کریمر» و «موللر» معتقدندکـه علت دست زدن عمربن عبدالعزیز به اصلاحات در مورد وصول خراج به خاطر آن بودکه می‌خواست به‌روال قدیم که نمونه‌اش عمربن خطاب بود، برگردد .

ازجمله‌مسائل مورداتفاق‌این‌است که‌عمربن‌عبدالعزیزفقیه‌متنعم‌دردوران‌جوانی و پرهیزکار در ایـام خلافت از مباحثاتی که با خوارج و روسای دیگر احزاب و باخانوادهٔ خود می‌کرد، نشان دادکه از فرهنگ وسیع و وقوف به‌مسائل مذهبی و امور سیاسی برخوردار است او بـه مسائلی که در اکناف قلمرو خلافت عربی

اتفاق می‌افتاد و به دقایق مسئله‌ها واقف بودلیکن باید قبول کرد همهٔ این مزایا از نقطه نظرهای قدیمی‌مورد توجه اوقرار می گرفت ازاین روهمهٔ راه حلهای انتخابی او موقتی و از ریشه مشکلات بدورمی‌ماند. عمربن عبدالعزیز آن طوریکه کریمرو موللر و دیگر نویسندگان و مورخان مجسم می کنند واو را یك مرد مذهبی جدااز اموردنیوی معرفی می‌کنندکه خود را آمادهٔ مرگ و روز حشرمی کرد ، و هدفش اجرای اصول مذهب بی توجه بـه مسائل زندگی روزمره اقتصادی و خانوادگی باشد نبود ،

عمربن عبدالعزیز که کریمرو همکارش او را مردی معرفی می کنندکه‌تحت تاثیر اطرافیان مذهبی خود قرارگرفته و در برابر اصول قرآنی بادیده عقل به‌آن دنیای سرتاپانقص می‌نگریست ، نیست او مردی نبودکه فکر ساده‌اش او را به‌این اصل معتقد ساخته باشدکـه خدا چنین خواسته و هرچه که خـدا بخواهد اجرا خواهد شد .

وجـود نقطه نظرهای قدیمی تحولات اجتماعی جامعه اسلامی نظر عمربن عبدالعزیز را محدود می‌سازد. او اهمیت وضع را مانند یك اموی مسئول ارزیابی می کند وتلاش می کندکه خلافت رااز این تضادهای روزافزون نجات بدهد.هدف او تسلط و توجیه این تضادها در جهت بهبود وضع اعراب و حفظ وحدت دولت باعظمت آنهاست. خلیفه‌ای که چنین می‌اندیشدآن طوری که کریمرو دیگرمورخان تصور می کنند ساده لوح نمی‌تواند باشد .

در خواست اصلاح اوضاع و اجرای اصول اسلامی بـار دیگر در دوران حکومت جراح بن‌عبداله حکمی اوج گرفت .

جراح برای سرکوبی عصیان و اغتشاش بزور متوسل شدو نخواست روش دلجوئی عمربن عبدالعزیز را در رویاروئی بامشکلات به‌کار ببندد. او به بیهودگی سیاست عمر در حل مسائل پیچیده معتقد بود از این رو از سیاست قدیمی حجاج بن‌یوسف پیروی می کرد .

جراح هیچ‌گاه ازمعتقدان‌سیاست عمرنبودوبه‌محض برخورد با کوچك‌ترین مشکل از سیاست جدید عمر صرفنظر می‌کرد. علت عـزل جراح از سوی عمربن عبدالعزیز باهمه سوابقی که‌با عمر داشت همین بود . عمرشخصاً جریانهای سیاسی خراسان‌رادنبال می‌کرد لیکن بـاز هیئتی به‌آن منطقه اعزام داشت تاوضع آنجا را مشروحتر بررسی کرده وگزارش دهند. این هیئت مرکب بود از ابوصیداء ، صالح بن طریف مولای بنی‌ضبه که ریشه مشکلات را به‌خلیفه چنین گزارش داد :

«ای امیرمومنین بیست هزاراز موالیان بدون دریافت‌هیچ عطایائی می‌جنگند جیره‌ای ندارند از ذمیانی که اسلام آورده‌اند خراج می‌گیرند و امیرشان یك مرد خشگ وعصبانی است که به‌منبر رفته ومی‌گوید: «پیش من که میآئید پابرهنه وآرام بیائید.» من امروز عصبانی هستم. به خدا پیش من هرفردی‌از خانواده‌ام‌دوست‌تراز صد نفربیگانه است «او همانند یکی از شمشیرهای حجاج‌بن یوسف‌است که بامردم باتجاوز و ظلم رفتار می‌کند .»

عمراین رفتار عامل خود رانکوهش کردوبه اونوشت که «ببین چه کسانی‌نزد توبه قبله روی آورده و نماز می‌گذارند جزیه را از گردن آنان بردار تامردم‌باعجله به سوی اسلام بشتابند.» به جراح خبردادند که مردم با عجله اسلام می‌آورند . به خاطر اینکه از جزیه دادن بگریزند جراح آنها را باختنه بودن مورد آزمایش‌قرار داد. و جراح این موضوع را به عمربن عبدالعزیز اطلاع داد عمر در جواب به او نوشت .

«خداوند حضرت محمدصلی‌اله علیه‌وآله را ماموردعوت کردنه مامورختنه»

وقتی خلیفه از کارهای توام‌با سوءنیت جراح اطلاع حاصل کرد، مردی را مامـور ساخت که مسائل را حضورا به او توضیح دهد ابومجلزلا حق بن حمید مامور این کار شد. اوپس‌از اینکه ماموریت خود را انجام داد و خلیفه را از جریان آن‌باخبر ساخت عمرجراح رااز کار برکنارکرد وعبدالرحمن بن‌نعیم غاندی را مامورجنگ خراسان و عبدالرحمن بن‌عبداله قشری را مامور وصول خراج آنجا ساخت و به

مردم خراسان نوشت : «من این دونفر را بدون آشنایی قبلی به‌وضع آنان‌و ازروی اختیار انتخاب نکردم، اگر اعمال آنان مورد قبول شما بود خدارا شکرگزارباشید و اگر مورد قبول نبود از خدا یاری بطلبید (لاحول ولاقوه‌الا بالله) قدرت وقوت جزباکمك خداوند نیست»

این نخستین باربودکه مسئولیت حکومت درخراسان بین دونفر، یکی‌مامور اداره جنگ و دیگری مامور وصول خراج تقسیم می‌شد .

این تصمیم به خاطر آن اتخاذ شدکه جلو استبداد و دست درازی بیحساب فردی گرفته شود . اثر تقسیم این منصب مهم در خراسان آن شدکه مردم خراسان توانستند در نتیجه فشار به‌مرکز خلافت، حکومت فردی طبقهٔ حاکمه اشراف‌عرب و ایرانی را محدود سازند. عمربن عبدالعزیز به عبدالرحمن‌بن‌نعیم نوشت :

« باید برای بندگان خداوند بنده نصیحت شنوی باشی به خاطر خدا تحت تاثیر ملامت ملامتگران قرار نگیر ، خداوند به‌تو از مردم نزدیکترست ، حقی‌که خدابرگردن تودارد بس عظیم‌است، بهیچ‌امری ازامور مسلمانان جزاز راه‌نصیحت وادای‌کامل حق‌آنان و رعایت امانت دست‌نزنی. بپرهیز ازاینکه به ناحق میل‌کنی هیچ چیز از خدا پوشیده نمی‌ماند ، راهی جز راه خدا نگزین به خداکه از دست خدا جزخدا پناهگاهی نیست» عمربن عبدالعزیز از راه اصلاح فردی کـه هدفش رسیدن به‌پایان آن بود برنگشت؛ جراح را بسرکنار و عبدالرحمن را جانشین وی ساخت . و نصیحتهائی راکه لازمه هرحاکمی است و صفاتی راکه باید یك‌حاکم داشته باشد ؛ البته حاکمی‌که به حال مردم مفید و از عذاب آخرت درامان باشد،به او گوشزدکرد .

خلیفه به روابط جدیـد اقتصادی و اجتماعی خراسان‌که در بنیان جامعه آن سامان به وجودآمده بود،اشاره‌می‌کرد. اوتغییرسیاست گذشته راکه‌قاعدتاًبایدبراثر تغییرات مسائل گوناگون به‌وجود آمده‌بودیادآوری می‌کردبااین همه نبایدازارزش اصلاحات عمر درصحنه‌های مختلف‌اجتماعی واقتصادی وفکری، باهمه اینکه‌مدت

آن بسیار کوتاه و بامرگ اورسماً پایان یافت بکاهیم .

کارها درخراسان بسرعت دگر گون می‌شد، مشکلات اجتماعی پیچیده‌تر وریشه‌دارترمی‌گردید. این مشکلات بافتوحات اسلامی وگسترش آن به‌وجود آمده بود. در زمان حجاج بن‌یوسف نهضتی که هدفش تغییرسیاست دولت بود ظاهر گشت ولی شکست خورد . این نهضت در روزگار ابن‌اشعث در سال ۸۱ هجری به‌اوج خود رسید وپیش ازشکست او به صورت یك جنبش اصلاح طلبانهٔ آرام‌در آمد. سلیمان بن عبدالملك قسمتی از خواسته‌های این جنبش‌راپذیرفت. و عمربن عبدالعزیز باروش اصلاح طلبانهٔ خود آن را در آستانه سال ۱۰۰ هجری خواست اجرا بکند .

عمربن عبدالعزیز اهمیت جنبش اسلامی رانسبت به اقتصاد عمومی وخزانه دولت درك می‌کرد . وجزیه را از گردن اهل ذمه‌ای که اسلام می‌آوردند برداشت . خراج از زمین را بـه عشریه (ده یك) تبدیل کرد، و مهاجرت اهل ذمه راکه اسلام می‌آوردند به‌شهرها برای دریافت عطیه‌ها مانند مسلمانان عرب مجاز شمرد ، و از زیانهای آن نترسید .

عمربن عبدالعزیز به تبلیغ دعـوت اسلام در خراسان و ماوراالنهر و دیگر کناف خلافت عربی همت‌گماشت. بسیاری اسلام آوردنـد و از پرداخت جزیـه معاف شدند باهمهٔ اینکه بعضی از مورخان در برآورد مالیات سرانه و (جزیه) در خراسان و تاثیرش در بودجه آن سامان مبالغه کرده‌اند باوجود این اسلام آوردن ذمیان‌از میزان‌درآمد سرانه کاست. عمربن عبدالعزیز به‌امور مردم واجرای‌عدالت تاآنجاکه می‌توانست همت گماشت (ابومجلز) به عمرنوشت: «تومارا دربن بست گذاشتی برای ماپول بفرست » عمر جواب داد « اوضاع دیگرگون شده» ابومجلز پرسید: «برای تودگرگون‌شده یابرای ما».عمر پاسخ داد. « بـرای شما کـه میزان وصولیهای شمادر بخشهایتان کمتر شده» او در جواب‌گفت: «نه‌تو به‌ماپول بفرست ونه مابه‌توپول خواهیم فرستاد» عمر نوشت «انشاءاله من برای شماپول می‌فرستم»

خراج نوعی مالیات زمین بود لیکن تعیین مقدار آن دشوار می‌نمود. زیرا زمینهای عشریه متعلق بـه مسلمانان در خراسان و ماوراالنهر بخصوص در سمرقند و بخارا بازمینهای خراجی کـه متعلق بـه ساکنان اصلی بود ، در هم آمیخته بود . عمربن عبدالغزیز سعی کرد این دورا از هم تفکیک کند و انتقال مالکیت این زمینها را پیرو قانون سازد تادر آمد خلافت از این جهت تضمین شده و ثابت بماند .

عمربن عبدالعزیز واصلاحات عمومی او درخراسان

سکنهٔ سرزمین خـراسان در دوره ساسانیان از کشاورزان و حشمداران و بازرگانان ودیگر پیشه‌وران تشکیل می‌شد. بزرگترین درآمد دولت از زمین تأمین می‌شد. کشاورزان مجبور بودندبه‌مالکان‌یا دولت ویاهردو مالیات بدهند و مجبور بودند زیرسرپرستی وفرماندهی‌مالکان خدمت نظام انجام دهند. همیشه‌بین‌شاهنشاه ومالکان بزرگ برای سروری وحکومت برمردم کشمکش‌بود، وسنگینی مالیاتها و بیگاری مردم رابه ستوه می‌آورد. از آنان همه‌جور خدمت خواسته می‌شد. قشری از پیشه‌وران مصنوعات طلا ونقره وآهن ومس و منسوجات تولید می کردند . در شهرها دسته دیگر ازمردم وجود داشتندکه اهمیت آنان کمتراز بازرگانان سوداگـر کالاهای محلی نبود اینان واسطه‌ها و دلالان بازرگانی بودندکـه مهمتراز هر چیز ابریشم معامله می‌کردند اینان نیز مانند کشاورزان مالیاتهای پیشه‌وری و بازرگانی می‌پرداختند از هرفرد اعم ازبازرگـان وکشاورزمالیات سرانه اخذ می‌شد.مالیات سرانه با درآمد هر فرد متناسب بود وتنها نجیب زادگان و کارمندان و سربازان و روحانیان از این مالیات سرانه معاف بودند.

باورود اعراب مردم تلاش‌کردندکه از حکومت ظالمانه ساسانیان خود را

نجات دهند. وباعجله‌مذهب زردشتی‌را که‌به‌امتیاز طبقاتی قائل‌بود ترك‌گفته واسلام آوردند وبا قبیله‌های عرب از در دوستی درآمده وبه‌هم آمیختند. لیکن اعراب به تنظیم امور مالیاتی وبه‌ایجاد منصب مأمور وصول توجهی نداشتند زیرابه‌فتوحات مشغول‌بودند وجمع‌آوری‌مالیات‌هارابه عهده‌مأمورین وصول قدیمی‌ایرانی‌واگذار کردند. از این‌رو درزمان اعراب سیستم وصول مالیات از نظر فردی همان سیستم حکومت ساسانیان بود ومردم همچنان مالیات زمین ومالیات بازرگانی و مالیات سرانه می‌پرداختند ودراین خصوص تفاوتی بین اعراب وساسانیان نبود . در دیگر نقاط اعراب‌صورت زمینهای اشخاص‌راثبت می‌کردند ومالیاتی‌راکه برآورد کرده بودند وصول می‌کردند. درخراسان ثبت وضبط این مسائل دردست بزرگان و رؤسای محلی‌بود. اینان هرجور مایل بودند مالیات می‌گرفتند وتنها مقداری‌راکه با اعراب‌قرارداد داشتند به‌آنان می‌پرداختند وبقیه را خودبرداشت‌می‌کردندازاین رو برهرشهری در خراسان مالیاتی بسته شده بود که عبارت بود از جمع جزیه هر شهر وحومه آن ومالیات زمین وبازرگانی وپیشه‌وری.

عمربن عبدالعزیز تصمیم گرفت گرفتاری مالیات وخرج و دخل مخصوص دارالخلافه را به‌ترتیبی که مورد قبول همهٔ طبقات و بخصوص روحانیان باشد حل بکند. اصلاحات عمربن عبدالعزیز بیشتربه مصلحت اسلام بود تا بسود بیت‌المال. ازاین‌رو عمربن عبدالعزیز روش «عمله‌شر» را درعراق که وصول مالیات بیش از میزان شرعی ودریافت مقرری اضافی مانند حق نگاهداری خزانه یاحق حواله‌سهم دولت‌ازغلات یاحق ضرب‌سکه یاگرفتن هدیه ودریافت مالیات اززمین‌اعم‌از کشت شده‌یانشده حق بیگاری کشاورزان را لغو کرد.دهقانان ایران در خراسان خویشان خود را از مالیات معاف داشته واز مسلمانان غیر عرب جزیه می گرفتند . عمربن عبدالعزیز مالیات جزیه سرانه راکه از مسلمانان غیرعرب دریافت می‌شدلغو کرد و سعی کرد حکام وسران ایالات را وادار‌به اجرای این کاربکنند تا هرگز خلافت و خلیفه رادربن‌بست مالی‌قرارندهند. عمربن عبدالعزیز به کسانی که اسلام‌می‌آوردند

علاوه از معافیت ازپرداخت مالیات سرانه عطایائی نیز درنظر گرفت. لیکن براثر سوء سیاست جراح خراسان درآستانه یك انقلاب اجتماعی بزرگی قرار گرفت و تنها سیاست اصلاحاتی عمربن عبدالعزیز مانع از بروزآن شد.

پس ازمالیات سرانه مشکل دیگر مشکل زمین وشرط تملك آن بود. این مشکل ابتداء درماوراءالنهر وبخصوص دربخاراوسمرقند ودرمرو پیداشد این مشکل نخست دربین خود اعراب بین آنهائی که از جنگ دست کشیدند وبه کشاورزی پرداختندودر روستاهایی که آبادساخته‌بودندسکونت گزیدند به‌وجودآمد. امیرانو اشراف عرب همچنانکه گفتیم‌شروع به تملك زمینها کردند. تودهٔ مردم ایران نیز درکنار کشاورزان عرب علیه نجیب‌زادگان‌ودهقانان که طمع فراوان داشتند موضع گرفتند. زمینهای ماوراءالنهر وآبادساختن‌آنها منشاء اختلاف وکشمکشهای‌فراوان شد این زمینها، روستاهای سبز وخرم بین سمرقند وبخارا بود. این زمین‌ها بهترین زمین‌هایی بود که خدا آفریده بود درختان بسیارداشت وپرآب بود.

تملك‌اراضی به‌دست اعراب وپیداشدن مالکیتهای بزرگ قوانین و روشهای آبادکردن زمینها را دگرگون ساخت وبه صورت یك پدیده جدید اجتماعی قابل مطالعه درآمد. وضع‌قوانین تازه در توضیح‌معنای مالکیت افکار رابه‌خودمعطوف ساخت بسیاری از فقیهان به مطالعه مسئله مالکیت وحل مشکلات آن عطف توجه کردند . نخستین کسی که کوشش‌کرد مشکل زمین را به صورت قابل قبولی حل بکند عمربن عبدالعزیزبود.

پیچیدگی مشکل زمین پدیده‌ای بودکه باید به‌ظهور می‌پیوست زیرا اعراب در دورهٔ فتوحات آغازین، یك طبقه بودند وفقط امتیازهای فردی که طبیعت‌تشکیل ارتشها ودسته‌های نظامی ایجاب می‌کرد آنان را ازیکدیگر متمایز می‌ساخت‌زمین وهمهٔ اراضی‌که با قـوه قهریه فتح می‌شد متعلق به دولت اسلام بود و دولت آن زمینها را با تملك مستقیم یا از راه اخذ مالیات صاحب می‌شد، اگر زمینی به قـوهٔ قهریه تسخیر شده بود خراج از آن زمین اخذ می‌شد واگر بامصالحه به‌دست‌آمده

بود عشریه از آن گرفته می‌شد. اما زمین رابه‌عنوان غنیمت در نظر آوردن وقانون غنایم را در موردآن اجراء کردن مسئله‌ای است که بین‌مسئولان نخستین دردوران فتوحات اسلام ناراحتیهایی به‌وجودآورد.

عبدالرحمن‌بن‌عوف معتقدبود که این‌گونه زمینهاباید بین جنگجویان به‌قصد تملك تقسیم شود زیرا این‌گونه زمینها مانند اشیاء نفیس یااموال تاراجی است که هرجنگجو درجنگ ازدشمن غنیمت می‌گیرد. لیکن‌عمربن خطاب وعدهٔ دیگری‌از صحابه نظر دیگری در تقسیم این‌گونه زمینها داشتند. عمر می‌گفت این زمینهاباید حبس شده وخراج برآن مقرر شود ساکنان این زمینها باید جزیه به‌مسلمانان‌بدهند وزمین به‌منزله غنیمت برای مسلمانان جنگجو وخانواده واولادبعدی آنان درآید یعنی زمینی راکه اعراب فتح می‌کنند مال همهٔ اعراب است نه مال یك نفر ونباید این زمینها تقسیم شودبلکه باید دردست صاحبان قانون باقی بماند. تا ازآن بهره برداری‌کنند ومالیات معینی در قبال آن بپردازند این مسئله موردبحث فقیهان نیز بود واقعیت‌این‌است که‌مالیات‌براین‌گونه زمینها بخصوص در خراسان‌وماوراءالنهر خود بخود وضع شد ابتدا اعراب سالانه برحسب توافق پولی دریافت می‌کردند مثلا این وجوه به‌این‌ترتیب دریافت می‌شد.

طبسیها ۶۰ هزاردرهم، کوهستان۶۰۰ هزار درهم، نیشابوریك میلیون‌درهم، نساء سیصد هزاردرهم ابیورد چهارصد هزاردرهم، هرات یك میلیون درهم ، بلخ چهارصدهزاردرهم‌وسمرقندیك‌میلیون درهم. تحولات‌مدنی که‌به‌مرورزمان‌باپراکنده شدن‌اعراب مسلمان‌درروی زمین‌به‌وجودآمد، منجربه پیدایش جامعه‌ای‌شد که‌اساساً با جامعهٔ عرب آغازین که صحرا نشین وپیوسته درکوچ بودند تفاوت داشت. اعراب به دو دسته تقسیم شدند دسته‌ای به‌صورت قبیله دائماً درحال کوچ بودند ودستهٔ دیگر شهر نشین شدندکه شغلشان بازرگانی یاکشاورزی بود و دوجور مالکیت پیدا شد . مالکیت اراضی حاصلخیز واحدهائی که درکنار چاههای

آب وچشمه سارها قرار داشت وفرد یا افرادی‌آنهارا درتملک‌داشتند و درفصل‌بهار شترهای قبیله در آن می‌چریدند آب وعلف این زمینها بین همه افراد قبیله‌مشاع بود

در بین اعراب پس ازاستقرار در ماوراءالنهر وخراسان، مشکل آباد کردن زمینهای زراعتی وبهره برداری ازآنها پیداشد. این مشکل به‌صورتی درآمد که‌خط فاصل بین دومرحله از مراحل‌تحول تاریخی اعراب شد وعلائم یك نظام فئودالیته زودرس عربی درخراسان وماوراءالنهر آشکارشد.

پس از یك سلسله تحولات اجتماعی و اقتصادی پیچیده و در زمان خلافت عمربن‌عبدالعزیز مشکل زمین پدید آمد. عمر کوشش‌کرد راه‌حلی برای‌این مشکل پیدا کند این علائم فئودالیته از دهقانانی‌که اسلام آورده وپشتیبانی برای حکومت به‌شمار می‌رفتند کمك می گرفت وازاین‌عده به‌منزلهٔ جاسوسان ونمایندگان سیاسی استفاده می کرد. به‌این‌ترتیب طبقهٔ اشراف فئودال ایران قدرتی‌که برایشان‌باقیمانده بود بااسلام آوردن حفظ کردند وثروتهای فراوانی اندوختند ونفوذ بسیاری‌به‌دست آوردند ومالیات خراج رابه‌خود اختصاص دادند.

این نجیب‌زادگان‌فئودال پس ازفتوحات عرب شریك درجه دوم درمالکیت اراضی مورد تصرف خودشدند ودرقبال تعهد کردند که مقدار معینی پول سالانـه به اعراب بپردازند. بعلاوه اغلب دهقانان بزرگ مالك وسایل آبیاری بودندکه در خاور نقش مهمی بازی می کند.

دهقانان این وسایل رابا تسلط به‌کشاورزان (اعم ازعرب و ایرانی) به‌دست آورده بودند وآن‌کشاورزان دستمزدهای خوبی دربرابرخدمات‌کشاورزی‌دریافت می‌داشتند. رفتاردهقانان‌منشاء اساسی فقر کشاورزان خراسان وماوراءالنهر ازعرب وایرانیان وترکهابود. دهقانان ایران‌در وصول‌مالیاتهای غیرقانونی ازاین‌کشاورزان رفتارخشنی‌داشتند. امیران عرب بهترین راه‌زندگی را درجلب مساعدت‌این‌دهقانان در تملك اراضی کشاورزی درماوراءالنهر یافتند. زیرادرآنجا زمینهای حاصلخیزی وجود داشت تاآنجایی‌که مردم خراسان ناگزیر از خلیفه خواستندکه ارتش خود

را ازاراضی کشاورزی آنان فراخواند، و به‌شهرها انتقال بدهد. خلیفه نیزدستوری صادر کرد وناحیه مرو را جهت‌سکونت ارتش اختصاص داد. لیکن نیروهای‌مسلح که کاری درآن منطقه‌ها نداشتند این دستور خلیفه را اجرا نکردند وبدون‌موافقت خلیفه‌به‌تصرف‌زمینهادست‌زدند که‌یك‌عمل‌مخالف‌شرع‌ودرحکم‌تمرداز‌اوامر‌مقامهای عالیه بود. براثر همین رفتار بین مالکان بـزرگ اعم از عـرب وایرانی ومـالکان کوچك مبـارزه درگـرفت . آنچه که دارای اهمیت تاریخی و سیاسی است‌این است که این مبارزه در مخاصمه وکیع‌بن‌اسودوقتیبه‌بن مسلم باهلی، نقش‌تاریخی ایفا کرد . این جنبش انقلابی را که پیشه‌وران وصنعتگران دستی‌ودلالان بازرگانی وکاسبکاران تشکیل‌می‌دادند،نظام طبقاتی کهن‌رامانعی‌درراه‌پیشرفت‌اجتماعی‌ومادی خود می‌دانستند. وبه‌همین جهت علیهٔ عبدالرحمن‌بن مسلم باهلی قیام کردند واو را کشتند. این‌طبقه‌تا آنجارشد کرد که‌نجیب‌زادگان وفئودالهای‌بزرگ‌راتحت‌تأثیر قرار دادوکشاورزانی که‌زمینهای‌خودراازدست‌داده‌بودندوبه‌شهرهاکوچ کرده‌بودند.همهٔ افراد مستمندوبیکارخودرا درزیرچتر حمایت طبقه متوسط کشیدند وباگذشت زمان طبقه متوسط آنچنان اهمیت یافت که نقش مهمی درتاریخ خراسان که در اواخـر خلافت اموی ، بتغییر ماهیت عمقی شروع کرده بود، بازی‌کرد و موجبات انتقال خلافت را از امویان به‌عباسیان فراهم ساخت. به‌این‌ترتیب حکومت اموی‌دربرابر مشکلات متعددی قرار گرفت که مهمتر‌ازهمه‌ایجاد همبستگی‌بین ساختمان اجتماعی دولت عربی‌که درنتیجه فتوحات به وجودآمـده و اقتصاد کشاورزی کشورهای تسخیرشده بود. این‌هماهنگی باید به‌طریقی‌انجام می‌شدکه موافق بااصول اخلاقی اسلامی‌می‌بود. این مشکل باقبول اسلام از سوی مالکان وکشاورزان شدت یافت وضعی‌که مانند گذشته محرومیت اجتماعی واقتصادی را تشدیدمی‌کرد. خلفای‌بنی امیه در اول کارخطر تملك‌اراضی بزرگ را درك نمی‌کردندبه‌این‌جهت‌به‌این‌گونه مالکیتها کمك‌کردند ودست اعراب مسلمان را درتصرف هرمقدارزمین در خارج از جزیره‌العرب‌که می‌گویند درزمان ابوبکروعمرجزدر موارد خاصی- ممنوع بـود

باز گذاشتند نتیجه آن شد که ثروتمندان و توانگران عرب به تملك اراضی هجوم آوردند[۱] و نیز جمعیتی به وجود آمدند که بیشترشان از بازرگانان ثروتمند تشکیل می‌شدند. زیرا کشورهایی را که اعراب در نخستین مرحله کشور گشائی خود فتح کردند جامع ثروتهای آن روز جهان بود. کشورهای زرخیز (بین‌النهرین) و ایران تابع حکومت ساسانیان بودو مصر و سوریه تابع حکومت بیزانس (روم‌شرقی) بود. نخستین نتیجهٔ این‌دوره‌ازفتوحات‌اسلامی آن‌شد که انبوهی‌از طلای اندوخته شده‌در خزانهٔ کاخهای‌ساسانی ودیرهای بیزانس که به‌صورت غنیمت به‌دست‌اعراب افتاده بود، باردیگروارد معاملات بازارشد وتغییرات ناگهانی در موازنهٔ پولی واقتصادی جامعه به‌وجودآورد.قیمتها بالارفت وتجارت‌رونق‌گرفت. این‌پدیده درزمان‌خلافت عمربن عبدالعزیز آشکارتر شد. عمر این پدیده را در پاسخ خود در موردگرانی قیمتها که ازاو پرسیدند چرا قیمتها در زمان خلیفه‌ی پیش از توارزان بود و درزمان تو گرانترشد؟ چنین توجیه کرد :

«اهل ذمهٔ گرفتار تحمیلات توانفرسا بودند چاره‌ای نداشتند که مایملك خود را به‌هرقیمتی باشد بفروشند من به‌هیچ‌کس تحمیل فوق‌العاده نمی‌کنم .

«اشخاص می‌توانند هرجورمایل‌باشند معامله کنند.» ازاو پرسیدند چراقیمت گذاری نمی‌کنی؟ پاسخ داد (این‌کار وظیفه مانیست بلکه وظیفهٔ خداوند است) .

عمربن عبدالعزیز نقش اقتصادی بازرگانان و دلالال و پیشه وران را درك نمی‌کرد ونمی‌دانست که‌این وضع اقتصادی به‌بحران سیاسی مهمی خواهدانجامید زمین و مشکلات اقتصادی ناشی از آن مالیاتها و مشکلات اجتماعی اساس اقتصاد است که او در صدد برطرف ساختن‌آن است وباید باتحول تاریخی عرب واجرای

---

۱. فئودالیته ومالکیت‌ارضی دراسلام‌مطلقا ممنوع‌نبودبلکه به‌صورت خاصی‌وجود داشت. به‌این ترتیب‌که امام زمینهائی راکه صاحب نداشت به‌ثروتمندان مسلمان تیول می‌داد. عمربن خطاب حجاج‌بن یوسف وعمربن عبدالعزیز همین‌کارراکردند.

اصول اسلامی هما هنگ باشد عمربن عبدالعزیز به‌مشکل زمین بیش از هر چیز توجه داشت .

همهٔ این رویدادها در جامعه جدید خراسان اتفاق‌افتاد و همه این تغییرات اقتصادی که در تحول جدید روابط اجتماعی عرب ومنابع مالی دولت اموی روی داد، منشاء آن‌شد که‌جزیه وخراج ومالیاتهای‌دیگر که مورد خشم‌مردم خراسان بود تغییر نیافت. مردم خراسان نام‌آن را مالیات غیر قانونی گذاشتند از آن‌جمله بود مالیات مهرگان ونوروز. عمربن عبدالعزیز مالیات جزیه افرادی راکه اسلام می‌آوردند باهمهٔ مخالفتهایی که باآن می‌شد لغو کرد. مخالفتها بیشتر ازجانب دهقانان ایران صورت می‌گرفت. عمربن‌عبدالعزیز این‌کمبود مالی راباتصمیم دیگرجبران کرد یعنی زمین را منبع اصلی درآمد دولت قرار داد وخراج رامالیات زمین قرار داد و گفت: زمین مال‌همهٔ مسلمانان است واگرمالك زمینی که باید جزیه‌بدهداسلام بیاورد، عمراملاك آن شخص‌رابه مالکیت عموم مردم‌آن روستا درمی‌آورد ومالك زمین آزادبودکه باقبول این مالکیت درآن ده‌اقامت‌بکند یا اینکه به شهرها کوچ بکند ومعمولا به شهرها کوچ می‌کردند.

عمربن عبدالعزیز خراج زمین را وجه اجارهٔ آن زمین می‌دانست واین وجه اجارهٔ مال همه‌مردم‌بود. ازاین‌رو هرکس‌که مالك زمینهای خراجی‌می‌شد بی‌توجه به‌مذهب این مال‌الاجاره را می‌پرداخت. این تصمیم در سال ۱۰۰ هجری اجراشدو به‌این‌ترتیب میزان خراج که‌به خزانه‌دولت پرداخت می‌شدمأخذثابتی پیدا کرد که‌با توسعهٔ اسلام تغییرنمی‌یافت.

ازجمله مسائلی که درگذشته روشن شداین‌بودکه نظام عمربن عبدالعزیز به ترتیبی که درخراسان اجرا شد به‌خزانه مسلمانان‌کمکی نمی‌کرد. این‌وضع‌درنفس خود پدیده‌ای بود که امویان بهتر می‌توانستند به اهمیت مخالفان خود پی‌ببرند و مشکلات خودرا بیشتر احساس کنند. بنی‌امیه سعی می‌کردند بااحتیاط ودقت این مشکل اساسی راچاره‌بکنند. چه بسا اگرنظام عمربن عبدالعزیز بادقت وصحت‌عمل

می‌کرد منافعی‌عاید خزانه می‌شد وبامرتب‌کردن منابع درآمد وبرقراری وتضمین امور، خزانه را رو به راه می‌ساخت . زیرا مالیات خراج از دیگر منابع درآمد محکمتر ومتکی برزمینهای کشاورزی بود. وخراسان وماوراءالنهر بیش ازهرمنطقهٔ دیگر، یك منطقه‌کشاورزی وتابع‌مالیات خراج‌بودنه‌عشریه. عمربن عبدالعزیزوقتی جلو انتقال قهری زمین راازاهل ذمه برای مسلمانان‌گرفت به‌این علت بودکه زمین خراجی‌به‌زمین‌عشریه‌یانیم‌عشریه‌تبدیل نشود.واین درست‌عکس مالیات‌سرانه‌بودکه باتوسعهٔ‌اسلام وتعهدات خلیفه به‌انتشار وبسط اسلام‌ارتباط پیدا می‌کرد.

مالیات سرانه منبع اساسی درآمد خزانه دولت مرکزی نبودزیرا لغو جزیه رابرخلاف نظر پاره‌ای ازمورخان درمورد تازه مسلمانان نمی‌توان یك فداکاری بزرگ از جانب دولت شمرد. تنها فایده جزیه را نمایندگان اعراب یعنی دهقانانی که به‌کشاورزان وپیشه‌وران ضعیف تحمیلاتی‌می‌کردند به‌دست‌می‌آوردند. آنها به تحمیلات وفشارهایی‌که برطبقات ضعیف وارد میشد اعتنا نداشتند . زیرا دهقانان با اعراب قراردادهائی داشتندکه به‌موجب آن می‌باید فلان مبلغ پول‌پرداخت‌کنند واین‌پول را از کشاورزان وصنعتگران می‌گرفتند وسهم اعراب رامی‌پرداختندوبقیه رابه‌نفع خود برداشت می‌کردند. ازاینجا معلوم می‌شودکه اهمیت مالیات‌سرانه در درجه‌اول برای خود دهقانان ایران بود واین وجوه در مقایسه با دیگر مالیاتها مبلغ ناچیزی بود هم‌ازحیث مبلغ وهم از حیث ثابت نبودن رقم آن با اینکه نقشهٔ عمربن عبدالعزیز ریشه عمیقی نداشت لیکن باوجود آن وضع اقتصادی واجتماعی موالیان رابه‌کلی دگرگون ساخت ودلیل روشن بر دگرگونی جامعه عربی به‌شمار می‌رفت. موافقت عمربن عبدالعزیز با خواستهای موالیان وفقیهان وتوده اعراب‌در خراسان اشراف خاندان بنی امیه را وادار به نشان دادن واکنش در برابر سیاست اصلاحاتی عمربن‌عبدالعزیز ساخت. آنها بازنده بودن عمربن عبدالعزیز اقدام علیه این اصلاحات را محال تشخیص دادند وتصمیم به ترور او گرفتند پس‌ازاینکه‌خلیفه پرهیزکار اموی به‌اسم به‌قتل رسید وبه زیر خاك رفت‌مسلمة‌بن عبدالملك‌بزرگترین

زمیندار بنی‌امیه سر قبراوایستاد و گفت «به‌خدا تاچشمم به‌این قبر نیفتاده بود معنی بردگی را نمی‌دانستم.»

به‌این‌ترتیب روزگار خلافت عمربن عبدالعزیزکه درحد توانائی و معتقدات وتمایلات فردی واخلاقی خویش‌به اصلاح امور خاندان اموی همت گماشته بود، به‌سر رسید. عمربن عبدالعزیز یك اموی باهوش‌بودکه واقعیت اوضاع زمان خود را درك می‌کرد. لیکن برخلاف نظربعضی ازمورخان وضع زمان عمرقائم به ذات نبود. عمربن عبدالعزیز یك بافت معین ومخصوص به‌خود داشت که ازتربیت‌اموی وانتساب به طبقات حاکمه واعمالی که در خلافت خودبه‌آن پرداخت ودقتی که در امور سیاسی داشت واهمیتی که به‌تغییراوضاع‌اجتماعی می‌دادکه ازمطالعات‌مذهبی وی متأثر بود سرچشمه می‌گـرفت. از این‌رو با تکوین تدریجی امور تاریخـی و توسعه امپراطوری اسلامی وتغییرات سیاست اموی دگرگونیهائی پیداشد واقعیت تـاریخی آن‌روز ایجاب می‌کردکه‌رهبری وخلافت‌به‌دست کسی بیفتدکه برعکس عمربن عبدالعزیز باشد واین‌شخصیت در جانشین اویزیدبن عبدالملك مجسم‌می‌شد اونماینده اشرافیت عرب‌بودکه عمربن عبدالعزیز درصدد درهم شکستن‌آن‌برآمده بود وچون این اشرافیت عمیقتر وریشه‌دارتر ازسیاست اصلاحاتی عمربودازاین‌رو اشرافیت عرب توانست عمررا ازمیان بردارد واین سیاست را ولو به‌طور مـوقت محوبکند لیکن‌تحولات تاریخی‌که ایدئولوژی عمررابه وجودآورده بودبامرگ‌او متوقف‌نشد بلکه رشد آن ادامه‌یافت. ودر ساختمان جامعه عرب‌تأثیرگذاشت و بـه آنجا کشیدکه جامعه عرب را دگرگون ساخت و به‌مرحله‌ای رسیدکه به‌برکناری خاندان بنی‌امیه انجامید.

رفتار اشرافیت عرب مرکز تراکم تغییرات کمی‌بود که عمربن عبدالعزیز تا مدتی از تراکم آن باسیاست اصلاح طلبانه خویش جلوگیری کرد.

هدف سیاست عمراین‌بودکه این تغییرات را درجهت مصالح خاندان‌حاکمه اموی تغییر بدهد لیکن اشرافیت بنی‌امیه چیزی‌راکه عمردرك کرده‌بوددرك‌نمی‌کرد

رد گرگونیهای عمومی جامعه اسلامی را درنظر نمی‌گرفت عمربن عبدالعزیز سعی می‌کرد رفتارامویان راتغییربدهد وتجاوز آنان راازحدود مذهبی دررفتارباشخاص مانع بشودواین‌محدودیتی‌است که اشراف‌عرب‌ومسلمةبن‌عبدالملك زمین‌داربزرگ آن رابردگی وبندگی نام می‌گذارند وناگزیر می‌شوند که بازهرخوراندن اوراازمیان بردارندواین‌دگرگونیهاتدریجاً افزایش یافت وراه حلهاواصلاحات مورد توجه قرارنگرفت تاآنجاکه این تغییرات در جهت خاندان بنی‌عباس پیش رفت و منجر به‌روی‌کارآمدن بنی‌عباس شد.

واکنش جنبش ضداصلاحات درخراسان

ارتجاع بنی‌امیه با قتل پنهانی عمربن عبدالعزیز وانتصاب یزیدبن عبدالملک صاحب حبابه به‌جای وی درسال۱۰۵-۱۰۱ هجری موقتاً پیروز شد، یزیداز سوی اشراف ومسلمه‌بن‌عبدالملک‌امیراموی زمیندار بزرگ‌وحیله گرومکارعمیق[1] وفرمانده نظامی تقویت می‌شد. در برابر این دگـرگونی سیاست دولتی شورش یمنی‌ها به فرماندهی یزیدبن مهلب اتفاق افتاد لیکن مسلمه‌بن عبدالملک پس‌از جنگ‌دامنه‌دار وسرکوب‌کننده توانست براوضاع تسلط یابدکه در نتیجه‌آن خانواده مهلب‌به‌کلی سرکوب شد.

مسلمه وقتی‌از سرکوبی انقلاب عراق فارغ شد وبظاهربربصره تسلط یافت یزیدبن عبدالملک حکومت‌کوفه وبصره وخراسان را نیز درسال۱۰۲ هجری به‌وی واگذار کرد، مسلمه سعید خذینه[2] نامزد دخترش را از جانب خویش والی خراسان

۱. طبری درتاریخ خودصفحه ۶-۵۹۳ می‌نویسد «یزیدبن مهلب مسلمه را چنین توصیف می‌کند من دوفرزند مروان رادیدم به‌خدا مردی‌حیله گرتروعمیقتر ازاین ملخ زرد یعنی مسلمه ندیدم.

۲. نامش سعیدبن عبدالعزیزبن‌حارث‌بن حکم‌بن‌ابی‌العاص‌است وخذینه‌لقب اوبود می‌گویند ازسعید خواستندکه مردم یمن رابه‌قتل‌برساند اوازاین‌کارامتناع کردبه‌این جهت خذینه‌لقب گرفت تاریخ طبری صفحه۷-۶۰۵-۷-۲۹۳

ساخت. پس ازآرامش اوضاع که بظاهر نشانهٔ انتظار درخراسان وماوراءالنهر به حساب می‌آمد، مردم مراقب پیشآمدها وتحولات آینده شدند. یزید کارهایی راکه عمربن عبدالعزیز انجام‌داده بود ومطابق‌تمایلات شخصی اونبودبرهم‌زد. وشفاعت اشخاص را نپذیرفت واز هیچ معصیتی فرو گذارنکرد.

عبدالرحمن‌بن زیدبن اسلم می گوید وقتی یـزید خلیفه شد گفت زود است روش عمربن عبدالعزیز راببینید. چهل نفرپیرمرد رابه حضور اوآوردند که نزد او شهادت دادندکه خلفا حساب وعذابی ندارند. با این‌شهادت به‌تلف کردن اموال و شرب مسکرات وشنیدن آواز خنیا گران وخلوت کردن باکنیزکان مشغول شد. در اطراف‌گفته‌های عبدالرحمن‌بن زیدجای تردید نیست، زیرا روح اوضاع این‌گفته‌ها را تائیدمی‌کند. افتادن خلافت به‌دست یزیدبن عبدالملك نشان دهندهٔ قدرت جنبش ضد اصلاحاتی عمربن عبدالعزیز بود. یزید اندکی پس‌از انتصاب به‌خلافت ، بـه مأموران عمربن عبدالعزیز خطوط اصلی سیاست عمومی خود را تـوضیح داد و پیش ازاینکه به تصفیهٔ حکام دورهٔ عبدالعزیز دست بزندچنین پیغام داد:

عمر شخص‌مغروری بود، شمااورا مغرورکردید، من نامه‌های شما راخطاب به‌او که در تخفیف خراج ومالیات نوشته بودید دیده‌ام به محض اینکه نامهٔ مـن به دست شما رسید رفتار گذشتهٔ خود راکناربگذارید و مـردم را اعم ازاینکه قابلیت داشته باشند یا نداشته‌باشند بخواهند یـا نخواهند زنـده بمانند یابمیرند به طبقات اولیه و وضع پیشین برگردانید والسلام. یزیدبن عبدالملك ازعاملان عمردراجرای سیاستی‌که می‌خواست موفقیتهای به‌دست آمده را از مردم‌ناتوان وموالی خراسان وماورالنهر سلب‌کند همکاری ندید. ازاینرو همه مأمورانی راکه عمربن عبدالعزیز برگزیده بود برکنارکـرد. پس از عزل ماموران خلیفه فقید امنیت در خـراسان و ماورالنهر متزلزل شد. اوضاع سیاسی و مالی پیچیده‌تر گردید و سعید والی جدید نتوانست براوضاع سیاسی‌که روز به روز رو به‌وخامت می‌رفت‌مسلط شودسعیدبن خذینه اگر سیاست شدت عمل راکنار می‌گذاشت، یك والی ملایم و مرفهـی‌بود.

سعید مامورانی راکه در زمان عمربن عبدالعزیز منصوب شده بودند و همچنین ماموران انتخابی یزیدبن مهلب را بازداشت کرد. اواز خذینه دربازداشت اشخاص وتعیین ماموران جدید از دهقانان خراسان کمك گرفت. دهقانان عده‌ای ازاعراب‌را که‌با دهقانان‌ایرانی ارتباط مشکوکی داشتند به‌او معرفی‌کردند. مردم ناگزیرشدند ازاین‌عمل نزدسعیدشکایت کنند سعیدبه سوء نیت دهقانان واقف شد وعده‌ای‌دیگر رابه‌جای آنها تعیین کرد. لیکن وضع سیاسی بخصوص درماوراالنهر روبه وخامت گذاشت وترکهابه فرماندهی«کورصول» شورش کردند و قلعه سمرقند را محاصره کردند، فرماندار سمرقند مجبور شدباپرداخت چهل‌هزار درهم و۱۷ نفر گروگان موقتاً باآنان صلح کند؛ لیکن عاقبت اعراب آنها راعقب راندند وسغدیان‌رافراری دادند وتعقیب کردند. سرانجام سعید گفت. سغدیان را دنبال نکنیدزیرا سغد بستان امیر مؤمنین است‌شما آنان راشکست دادید می‌خواهید آنان رانابود کنید؟ای‌مردم عراق آنان بارها باخلیفه جنگیدند آیا شما را سرکوب کردند والی سر زمین سغد را، بوستان امیر مؤمنین می‌نامد.

این یك نظرقدیمی درمورد فتوحات است. شاید منظور والی‌ازاین گفته‌اش محافظت ازباغها وسرزمینهای زراعتی بودکه به‌خلیفه واشراف عرب تعلق داشته و می‌ترسیده‌است که زمینهای زراعتی خراب شود؛ زیراکشاورزان ماوراالنهر بعضی از زمینهای زراعتی رابه دست خود احیاء وآبادکرده بودند وآب آن زمینها رااز قناتهای دولتی‌یا فئودالها تامین می‌کردند وخلیفه‌این‌گونه آبیاری را در خراسان و ماوراءالنهر حمایت می‌کرد، کسانی که از این گونه آبیاری استفاده می‌کردند می‌باید در مواقع بخصوص برای حفظ این منبعهای آب بیگاری می‌دادند و کار مجانی می‌کردند. سعید می‌ترسید تعقیب فراریان ترك به‌این منابع آب و زمینهای زراعتی صدمه بزند ومایل نبود روابط بین اووخان‌های غرب کشور برهم‌بخورد. بااین‌همه‌بحران اقتصادی‌ودشواریهای‌سیاسی‌درخراسان‌وبخصوص‌درماوراالنهر‌ادامه یافت.زیرامقامهای‌دولتی کشاورزان‌رامجبورمی کردند تامالیات‌های‌سنگین‌بپردازند.

مالیات در ماوراالنهر سه‌جور بود. مالیات کاری، مالیات جنسی ومالیات نقدی این مالیاتها باشدت عمل وانواع فشارها وصول می‌شدکاربه آنجا کشیدکه سعیدبن خذینه مردم سمرقند راتهدید به‌قطع آب وتشنگی کرد.

مسلمه‌بن عبدالملك درعراق به‌اصلاح زمینهای زراعتی وضمیمه کردن آنها به اراضی وسیع زراعتی خویش مشغول بود ودر نتیجه هرکاری درخراسان انجام می‌شد مستقیماً دربصره وکوفه انعکاس پیدا می‌کرد، سیاست بنی‌امیه پس‌ازعمربن عبدالعزیز منجربه پیدایش مالکیتهای بزرگ درعراق وخراسان شد. و بخصوص‌در نقاطی که مردم‌غیرعرب اکثریت داشتندمانند مرو وبعضی منطقه‌های خراسان‌اعراب به‌توسعه دامنهٔ مالکیت دست زدند ومستقیماً به‌بهره برداری از آنهاپرداختند. مسلمه وهمکارانش خراج عراق وخراسان رابه‌نفع خود برداشت می‌کردند و به خلیفه چیزی از آن نمی‌دادندتاجایی که‌یزیدبن عبدالملك مجبور شد مسلمه راازکاربرکنار کندوابن هبیره[1] را به‌جای اوبرگزیند. اوازطایفه قیس‌بود ودرزمان‌او قبیله‌های ازد ویمن ، درخراسان متحمل فشارهائی شدند وموردآزار قرارگرفتند وتبعید شدند . طرفداران مهلب یاکسانی که متهم به‌طرفداری آنها می‌شدند، موردشکنجه قرار می‌گرفتند واموالشان مصادره می‌شد ابن هبیره به‌دستور یزید سعید حرشی‌راحاکم خراسان کرد.

---

۱. طبری‌وابن‌اثیرمی نویسند: «وقتی یزیدبن عبدالملك به‌خلافت رسید. ابن‌هبیره که حاکم جبابه بود هدایائی برای یزید فرستاد. یزید نیز اورا والی‌عراق ساختم»

سیاست سعید حرش ودگرگونی حوادث

ناآرامی درمنطقه‌های شمالی وشرقی خراسان بخصوص منطقه‌های سغدادامه داشت. ساکنان شهرهای بزرگ دررفتار خودکه اجرانکردن دستورهای حکومت وپرداخت نکردن مالیات باشدپابرجاماندند. موالیان وذمیان همراه با کشاورزان عرب به مقاومت در برابر دستور های دولت ادامــه دادند. وضع جغرافیائی ایـن منطقه به مقاومت دربرابر ارتشهای دولت وجلوگیری ازآنان تاحدی کمك می کرد، حاکـم جدید «حرشی» دربرابرناآرامیها شدت عمل بخرج داد وشورشیان مجبور شدنداز شهر وديارخود آواره شوند وبه‌فرغانه روی بیاورند.

مردم قی‌واشتیخن وبیارکت‌وسنسکت‌ودهقانان بزماجن ازآنان‌تبعیت‌کردند مردم بنسجیك به‌قلعه سغد پناه بردند وبقیه مردم سغد به‌خجند رفتند. مهاجرت دسته جمعی، اراضی کشاورزی پهناوری را خالی از سکنه ساخت. اقتصادازاین‌پیشامــد دچارزیان شد ومیزان خراج تنزل کرد ودولت محل درآمد هنگفتی رااز دست‌داد. لیکن سرانجام حرشی توانست برمردم سغد مستولی‌شود وآنان را وادار به‌اطاعت سازد . مردم سغد پیشنهاد صلح کردند وامان خواستند تابه‌سغد برگردند . حرشی قرارگذاشت هرچندنفرزنان واسیران‌عرب‌همراه خود دارندوخراجی که بدهکارند پس‌بدهند. وهیچ کس رانباید پنهانی به‌قتل برسانند وحتی‌یکنفر از آنان نبایـد در

خجند باقی بمانند وگرنه خونشان هدراست.

این سخترین مقاومتی بود که مردم ماوراالنهر پس‌از قتل عمربن عبدالعزیز کردند. لیکن سیاست یزیدبن عبدالملك که از سوی مالکان بزرگ ونظامیان‌عرب ودهقانان تقویت می‌شد، عاقبت موفق به سرکوبی آنها شد مقاومتی که ممکن‌بود منجربه انقلاب عمومی در برابر ستم «اشرافیت» عرب بشود بی‌نتیجه ماند . به‌این ترتیب ازهم پاشیدگی سیاسی وقومی که عمربن عبدالعزیز سعی در از بین بردن‌آن کرده بود بار دیگر به خراسان برگشت. وضع نامطلوبی میان قیس و ازد ومیان همهٔ قبیله‌های عرب متوطن درخراسان وماوراالنهر دوباره به‌وجود آمد، ونفرت از تفرقهٔ نژادی که بین‌ایرانیان مسلمان واعراب حاکم وجود داشت‌دوباره‌از سر گرفته شد. حرشی سعی کرد باقوه قهریه وسرکوب مخالفان وغیر امویان خراسان دوباره تسلط مطلق پیدابکند، لیکن مردم سغد ازترکها وعربها بار دیگر در برابر سیاست هبیره عامل خلیفه درخراسان عصیان کردند. وهمهٔ احتیاطهای حرشی وخلع سلاح مردم مانع از این کار نشد. مردم سغد باچوب وسنگ جنگیدندبین سه‌تاهفت‌هزار نفر از سربازان‌ابن‌هبیره دراین‌جنگ کشته شدند حرشی درسرکوبی عصیان ترکها قساوت شدیدی از خود نشان داد.

حرشی درخراسان بسیار بدنام بود، به قراردادها وتعهدهای خود پایبندنبود وبادهقانان ترك برخلاف قوانین اسلام وقانونهای‌جنگی که اعراب درآغاز کارو فتوحات اولیه خود درشرق وغرب به‌آن پایبند بودند احترام نمی گذاشت، به‌مردم امان می‌داد وسپس آنها را می کشت باپادشاه‌خراز که نامش سبقری بود همین‌رفتار را کرد.

درسال۱۰۴ هجری جراح‌بن عبدالله حکمی که عمربن‌عبدالعزیز ویرابه‌علت شدت عمل‌ازکار برکنار کرده بود سرزمین ترکستان رافتح کرد. حرشی از جانب خلیفه والی ارمنستان و آذربایجان نیز بود اوبلنجر را فتح کرد وترکها را شکست داد وزن وفرزندشان را درآب غرق ساخت. بسیاری از آنان را اسیر گرفت همه

قلعه‌ها را گشود ومردم آنجا را آواره ساخت.

سرانجام درسال ۱۰۴ هجری عمربن هبیره، حرشی را ازکارهای خراسان برداشت وبه‌جای او مسلم‌بن سعیدبن اسلم‌بن زرعه کلابی را که یکی‌از مریدان حجاج‌بن یوسف ثقفی‌بود، به‌کارگماشت. مسلم دوباره سیاست حجاج را درمورد رفتار باموالیان ومردم‌خراسان پیش گرفت. وجهت‌گیری سیاسی قدیم که حجاج‌در تسلط به‌مسائل داخلی ازآن سیاست تبعیت می‌کرد، دوباره تجدید شد. ابن هبیره به‌مسلم توصیه‌هایی درمورد اوضاع‌نابسامان سیاسی واقتصادی خراسان وماوراالنهر کرد وازاوخواسته بود که روشهای‌قدیمی‌وشدت‌عمل‌رابه‌کار به‌بندد و گفته‌بودمردم هر شهری رابگذاردخودشان تصمیم بگیرنداگر تصمیمهای آنها خوب بودمنافعش به‌تو عاید می‌شود واگربدبود نتیجه‌اش‌به خودشان عاید می‌شود وتو معذور هستی این یك‌پدیده مهم در تحول وضع حکمرانی درخراسان و دلیل تاثیر مخالفان در وضع سیاسی عمومی آن منطقه بود واهمیت این‌تاثیر تاآنجاکشید که دولت‌بعضی از خواسته های مخالفان را انجام داد. لیکن مسلم‌بن سعید باتربیت قدیمی که‌داشت توصیه‌های ابن‌هبیره را نادیده‌گرفت وتشویقهای امیران عرب ودهقانان ایرانی‌اورا واداشت که روح مخالفت رااز‌بین‌ببرد؛ وهرنیروی مخالفی راکه در برابر او قد علم می کند سرکوب نماید. وهمچنین توجهی به خطرهای عمومی این سیاست که موجودیت دولت را تهدید می‌کرد نکنند. ازاین‌رومسلم به‌روابط بین دولت ومردم خراسان توجهی نداشت.

سال۱۰۶ هجری دربروقان بلخ اختلافی بین یمینها و مصریها و ربیعه روی داد. بکریها وازدیها ، دربروقان‌جمع شده‌بودند ودر رأسشان بحتری‌بن درهم‌قرار داشت. مسلم‌بن سعیدرابه‌عزل اومتهم‌ساختند. آشفتگی وبدترشدن وضع اقتصادی گرانی وکمیابی اجناس دربازار وقطع راههای تجارتی بازرگانی بخصوص در قسمتهای شرقی خراسان که مجاور ترکستان بودپیش‌آمد. اوضاع مالی‌ازهم‌پاشید، به‌امور کشاورزی و آبیاری ولاروبی رودخانه‌ها زیان واردآمد وبه‌تشویق کشاورزان

به‌کشت و زرع و بر گشت به‌روستاها که براثر جنگها و غارتها خراب شده بود توجهی نشد، مسلم در راه به‌دست آوردن پول کوتاهترین راه را انتخاب کرد. واز اشراف ودهقانان خراسان پول جمع آوری کرد به‌او گفتند که اگر این کار را ادامه بدهی در خراسان نمی‌توانی بمانی، زیرا این‌عده مردمان متعین این‌ایالتند به خدا اگر از آنان پول‌بگیری آنان آنچه راکه داده‌اند از مردم به‌همان شدت و بیرحمی که تو بادشمنان خود عمل می‌کنی پس خواهند گرفت. واین عمل‌باآمادگی وفرو-مایگی‌که آنان دارند به‌مردم خراسان ضررهای فراوان خواهد زد.

تضادی‌که‌براثر دشواری‌کارهای‌خراسان میان اشراف‌وامیران عرب‌بادهقانان وامیران ایران به وجود آمد آن‌قدر نیرومند بودکه این اخطار در حاکم خراسان تاثیر نکرد و از تصویر وضع خراسان و ناآرامی وضع که برای امویان به وجود آورده بود نمی‌اندیشید.

مسلم‌بن سعید نقشه خود را اجراء کرد و اموال دهقانان را مصادره کرد و خودشان را شکنجه داد. به‌نظر می‌رسیدکه این دهقانان از مخالفان سیاسی‌بنی‌امیه در ماوراالنهرباشند، ازاین‌رو مردم خراسان وماوراالنهر خشمگین شدند، ترکها در برابرچنین وضع سیاسی شورش‌کردند. مسلم‌بن سعید به‌جای چاره جوئی درسال ۱۰۵ هجری به جنگ آنان شتافت . لیکن از فتوحات خود نتیجه‌ای نگرفت و در قبال مقاومت آنها مجبور به‌مراجعت‌شد. سپس افشینه یکی از شهرهای سند رافتح کرد وبامردم آنجا بی‌نتیجه صلح کرد. اوضاع سیاسی بشدت رو به وخامت‌نهاد و مردم خراسان را ازدولت متنفر ساخت ودولت ازمردم جدا شد. هردو طرف، دید حکیمانهٔ سیاسی را ازدست دادند. همه می‌خواستند راه‌چاره‌ای پیدا کنند وخود را ازشربحران نجات دهند همه اندیشه دولت به‌تسلط برشهرهای خراسان وماوراالنهر مصروف می‌شد. بخصوص نخواستند براعرابی‌که در شهرها و روستاها پراکنده بودند وبه‌کشاورزی وبازرگانی مشغول بودند، تسلط پیدا کنند. موالیان نیز با این دسته از اعراب همدردی می‌کردند ودر همهٔ مسائل از آنان پیروی می‌کردند . در

سال ۱۰۵ هجری یزیدبن عبدالملك ازغصه کنیز کش حبابه دق کرد ومرد. و برای سرزمین خراسان از جنبهٔ اقتصادی وجنبه سیاسی واجتماعی پیشرفتی حاصل نشد. جانشینش‌هشام‌بن‌عبدالملك (۱۲۵-۱۰۵) هجری توجه بسیاری به‌این سرزمین مهم‌از نظر فرمانفرمائی به‌شرق معطوف داشت.

اوپس ازواقعهٔ بروقان درسال۱۰۶هجری وجنگ باترکهامسلم‌بن سعیدرااز کاربرکنارکرد. این کاربه دست خالدبن عبدالله قسری که ازسوی هشام‌بن‌عبدالملك والی عراق شده بود انجام شد. وبه‌جای وی اسدبن عبدالله قسری حاکم خراسان شد. اسدبن عبدالله نیز عبدالرحمن‌بن نعیم رابه فرماندهی ارتش‌آن منطقه گماشت ترکها فرصت راغنیمت شمردند وآماده‌حمله به‌اعراب شدند. به‌اسد گفتند «ترکها آمدند عده‌شان هفت‌هزارنفراست» جواب‌داد: «آنها نیامدند بلکه ماآمدیم وبرآنها غلبه‌کردیم وبرده‌شان ساختیم بااین‌همه به‌خداقسم آنهارا ذلیل خواهیم‌کردوپیشانی سواران خودرابرپیشانی‌سواران‌آنها خواهیم‌کوفت» بلافاصله اعلان بسیج‌عمومی علیه ترکها داد ودر سال۱۰۷ هجری کوهستانهای غرون جزء قرشستان را کسه در پشت‌کوههای طالقان واقع شده بودفتح‌کرد. مردم‌غـرّون مجبورشدند با وی‌صلح کنند واسلام بیاورند. اسد سپس فورا کوهستانهای هرات رافتح کرد. و سعی کرد که مشکلات کشمکشهای قبلی بروقان را حل کند، دستور داد سربازان رااز آن‌نقطه به بلخ انتقال دادند؛ وبه هریك از بروقانیها خانه‌ای داد. وقاعدهٔ شهرهای اسلامی آن روز را درمورد آنان که پنج قسمت می‌شد منسوخ کرد. تابه این ترتیب تعصبی درکار نباشد وآنها به دیگران به‌پیوندند دوباره شهربلخ را آباد کـرد و مخارج ساختمان‌آن رابین‌اهالی وبه‌میزان خراج هرکس‌سرشکن‌کرد. نظارت برامرتجدید بنا را به ابوخالدبن برمك واگذارکرد. سپس به‌جنگ ترکها روی‌آورد وبه‌جنگ ختل وغوزین مشغول شد. درسال۱۰۹ هجری هشام‌بن عبدالملك اورا ازکاربرکنار کرد زیرا هشام خالدبن عبدالله را از منصب خود برکنارکرده بود.اسد ازخراسان چشم پوشید علت چشمپوشی اوپیروی از سیاست تعصب قبیله‌ای ورفتارمتکبرانه با

مردم بلخ بود. اسد همیشه خود رابه خانواده حکومتی منتسب مـی‌ساخت . علت بر کناری خالدبن عبدالله از سوی هشام کشمکشی بود که میان اشراف خـاندان بنی‌امیه وامیران آنان که در راسشان هشام خلیفه قرار داشت؛ با زمینداران بـزرگ عرب به وجود آمده بود آنها گرد خالدبن عبدالله قسری جمع شده بودند. خالد در اعمال نفوذ وسوء استفاده از منصب خود افراط کرد وصاحب‌اموال فراوانی‌شد و نهرهای متعددی برای زمینهای خود حفر کرد مانند نهرخالد، که حاصل‌غلهٔ آن به هزاران هزار خروار می‌رسید یانهرباجوی یانهریارما یانهرمبارك ویانهرجامع‌ومالك آبادیهاوروستاهای‌بسیاری‌شدمانند آبادی‌شاپور، آبادی‌صلح، بازارهارابه‌نفع‌خویش‌و فروش‌غلات‌حاصل‌ملك‌خودانحصار کرد. هشام‌به‌خالدنوشت:«تاغله‌های‌امیرمومنین‌را نفروخته‌ای حق‌نداری‌مثقالی‌ازغلات‌خودرابفروشی‌ولواینکه قیمت هر کیل آن‌به‌یك درهم‌تنزل کند.»هشام‌درسال۱۰۹هجری‌حکومت‌خراسان رابه‌اشرس‌بن‌عبدالله‌سلیمی واگذار کرد. اومرد دانشمند ونیکوکاری بود. او رابه‌مناسبت دانشی که داشت‌کامل می‌نامیدند. اشرس‌وقتی به‌خراسان‌رسید مردم‌ازآمدن اوخوشحال شدند. اوتوانست آرامش رابه خراسان وماوراالنهربر گرداند واعلام‌کرد که از سیاست مالی عمربـن عبدالعزیز پیروی خواهدکرد؛ ودر مالیاتها تجدید نظر خواهد کرد و طرز وصول آن را تغییر خواهد داد. اشرس به‌تمام کارهای آن منطقه اعم از بزرگ و کوچك شخصاً رسیدگی مـی‌کرد . بعدها از ابـوصیداء صالح‌بن طریف کمك گرفت . ابوصیداء مردم سمرقند ونـواحی اطراف آنرا بـاسلام دعوت‌کرد، تا جـزیه از گردنشان برداشته شود، مردم به‌اسلام‌آوردن شتاب کردند. غورك به اشرس‌نوشت خراج‌کم شده، اشرس‌به ابن‌عمرطه نوشت: «خراج علامت قدرت مسلمانان است به من خبردادند مردم سند و نظایرشان به‌میل اسلام نیاورده‌اند بلکه به علت نجات از دادن جزیه مسلمان شده‌اند ؛ ببین هر کس ختنه‌کرده وواجبات راعمل می‌کند ، واسلامش درست است ویك سوره از قرآن خوانده است، از خراج دادن معـاف

بدار». بعد اشرس طه‌ابن ابی‌العمر را از ماموریت وصول خراج برداشت و وظیفهٔ او رابه هانی‌بن‌هانی واگذار کرد واشحیذ فارسی رانیز به عنوان همکار او تعیین کرد. غرض از تعیین دو مأمور، خاتمه دادن به اصلاحات ابوصیدا بود . ابوصیدا هرکس راکه اسلام می‌آورد از جزیه معاف می‌داشت. هانی نوشت مردم مسلمان شده‌اند ومسجد ساخته‌اند دهقانان بخارا آمدند نزداشرس و گفتند:

ازکی خراج بگیریم همهٔ مردم‌عرب شده‌اند؟ اشرس به‌هانی نوشت: از هر کسیکه خراج می‌گرفتند خراج بگیرید به‌اینجهت دوباره هرکس‌مسلمان شده بود باید جزیه می‌داد. آنها ازدادن جزیه خودداری کردند. هفت هزارنفرازمردم سغد کناره گیری کردند وبه هفت کیلومتری سمرقند رفتند. ابوصیداء به اتفاق ربیع‌بن عمران تمیمی وقاسم شیبانی وابوفاطمه ازدی وبشربن جرموزضبی وخالدبن‌عبدالله نحوی وبشربن زنبؤر ازدی وعامربن قشیر یابشرخجندی‌وبیان غبری واسماعیل‌بن عقبه بسروقت آنان رفتند. ومجشربن مزاحم سلیمی به‌کمك عمیرةبن سعد شیبانی قیام‌کردند. لیکن ابوصیدا وثابت قطنه جمعیت اصلاح طلبان راپراکنده ساختند و مجشر زندانی شد.

توطئهٔ اشراف عرب ودهقانان ایرانی بار دیگربر اصلاح طلبان و مخالفان غلبه کرد. از این‌رو واکنش ترکها ومردم خراسان شدیدتر شد وروح عصیان و انقلاب در اندیشهٔ تازه مسلمانان گسترش یافت این عصیان‌حتی به‌روحانیان وفقیهان نیز سرایت کرد. بحران به‌پدیدهٔ انقلابی بزرگی که در ماوراالنهر تکوین می‌یافت، تبدیل شد. ولهوزن جنبش غوزك را چنین تفسیر می کند.

دهقانان ازگردآوری سهم خود از خراج براثر موفقیت برنامه‌اشرس‌ناتوان بودند .

بارتولد وجب ، معتقدندکه دهقانان منافع سیاسی مستقیمی دراین‌کارداشتند وآن حفظ سلطهٔ خودشان بود . این تسلط را بدون تردید توسعهٔ اسلام متزلزل می‌ساخت. اشرس از نظر عقیده مذهبی به‌این‌کار دست نزده بود. هدف او تضمین

دوستی سغدیان بود وورود آنان رابـه اسلام طریق این دوستی تشخیص مـی‌داد. غوزك در این‌امر با اومخالفت می کرد. زیرا موفقیت جنبش اشرس درتوسعه‌اسلام بدون‌تردید خواسته‌های غوزك را دربه دست‌آوردن‌استقلال خودشان باعدم‌موفقیت مواجه می‌ساخت. درحقیقت وضع تازه‌ای درزیربنای جامعهٔ خراسان و ماورالنهر به‌وجودآمده بودوطبقه جدیدی‌ازاعراب وایرانیان‌پیداشده بودندکه باعث‌ناراحتی غوزك ودهقانان واشراف‌ایرانی شده بودند.

آنها در گذشته برای خود فئودالهای مطلق‌العنانی بودند واشرس رابه خطر فعالیت این طبقه نوظهور واین جمعیت سیاسی متوجه ساختند. وجه مشترك بسیاری که بین دهقانان ایرانی وخاندان بنی‌امیه واشرس وجـود داشت، اشرس را وادار ساخت که سیاست اصلاحاتی خودراکه در ابتدای کاراعلان کرده بود، تغییر دهد. زیرا موقع این طبقه نوظهورپس ازکامیابیهایی‌که درمراحل کشاورزی وبازرگانی و اقتصادی به دست آوردند؛ معنایش تغییر روابط اجتماعی بین مردم خراسان و اشراف عرب ودولت و تغییر روابط تولیدی قدیمی‌بود . به این ترتیب کشاورزان وپیشه‌وران وبازرگانان کوچك نجات می‌یافتند ودهقانان واشراف عرب موقـع و امتیازات طبقاتی خود را از دست می‌دادند. بخشودگی آنان از پرداخت مـالیات سرانه ومالیاتهای دیگر دروهله اول به دهقانان ایرانضرر می‌زد. زیرابرآوردمیزان این‌گونه مالیاتها در روستاها وشهرها به‌عهدهٔ دهقانان بود.اگرجزیه بااسلام‌آوردن کشاورزان لغو می‌شد سنگینی بارآن راکشاورزانی حس می کردند که به مذهب قدیم‌خودپایبندمانده‌بودند.وضع‌زندگی آنان‌بدتر می‌شد ومجبورمی‌شدندازروستاها به شهرهاکوچ کنند تا ازپرداخت مالیات خلاص شونـد. نتیجه اینکه دهقانهـا و فئودالها متضرر می‌شدند. دهقانان بخارانزد اشرس آمدند وگفتند ازکی‌می‌خواهی مالیات بگیری مردم همه عرب شده‌اند وغوزك امیر دوش‌به دوش آنها بـه فعالیت پرداخت واشرس را وادار کرد، که سیاست خودرا درقبال مردم سغد تغییر دهد تا وضع به‌صورت اول برگردد.

مردم سغد دربرابر تغییر سیاست داخلی دولت مقاومت‌کردند و ازپرداخت جزیه خودداری کردند. تازه مسلمانان درنزدیکی شهرسمرقند گرد آمده وناراحتی خود را از سیاست‌دولت که مخالف سیاست‌ابوصیداء بوداظهار داشتند. ابوصیداء باعده‌ای ازافراد مختلف قبیله‌های عرب از جمله ثابت‌بن قطنه شاعرشورش کرده و تصمیمات دولت رازیرپا گذاشتند. لیکن دولت بـاتوسل به‌تمام وسائل مـوفق شد موالیان را ازآنان جدا ساخته‌وضربت شکننده‌ای برآنهاوارد کند.مأموران دولتی‌با وضع‌موهنی ناجوانمردانه‌به‌وصول مالیات پرداختند. هانی وماموران وی‌دروصول خراج پافشاری کردند. تابزرگان ایران را نادیده بگیرند مجشرعمیرة‌بن‌سعید را بر دهقانان مسلط کرد. لباسهای آنان راازتن درآورده وطناب به‌گردن آنان انداختند. ازناتوانانی‌که اسلام آورده بودند جزیه گرفتند. در نتیجه مردم سغد و بخارا مرتد شدند وازترکها کمك‌خواستند؛ فقط دهقانان‌که با اشراف عرب‌وابستگیهایی‌داشتند اززیرپرداخت مالیات دررفتند.

وجهۀ سیاسیی که‌دولت پیش‌گرفت‌اساس درخواست‌اصلاح‌اوضاع‌اجتماعی را درخراسان تغییرداد. جنبش‌اصلاح‌طلبانه سازمان استواری پیدا کرد وخشن‌ترشد مردم خراسان (توده وطبقات متوسط) درحزب‌مخالف دولت‌گرد آمدند. ازاین‌رو اشرس بیش ازاینکه کاربزرگتر شود بـاتائید دستگاه خلافت در شام و به کمك مرزبانان ودهقانان ایران که‌طرفدار دولت بودندراه خشن‌تری‌راجهت‌سرکوبی واز بین‌بردن جنبش‌ابوصیدا درپیش گرفت واورا بازداشت‌کرد. درنتیجه سغدیان‌ومردم بخارا ازاسلام‌برگشتند وازترکها کمك گرفتند. حکومت درطرد (ابو فاطمه) کـه جانشین ابوصیداء شده بودهمت‌گمـاشت. وموقتاً جنبش را سرکوب کرد. اندك زمانی بعد جنبش اصلاح طلبانه به‌جنبشی که طالب دگرگونی ریشه‌دار در اوضاع بود تغییر شکل داد. وبه‌قیام مسلحانه علیه بنی‌امیه مبدل شد وازشعارهای اسلامـی برای تقویت خود استفاده کرد. انقلابیها در صدد برآمدند جبهه انقلابی وسیعی از ملتهای ماوراالنهر تشکیل‌داده وباسپاهیان حکومتی به مقابله برخیزند . والی‌ناگزیر

شد تابه مقاومت فوری دست‌بزنند. واشرس درراس یك ارتش عربی در سال ۱۱۰ هجری از مرو برای مقابله با انقلابیها خارج شد تاآنها را ادب‌کند وبه‌اطاعت‌خود درآورد. ترکها راه اورا بسته وبزور به‌بلخ مسلط شدند وآب رابه روی سپاهیان اشرس بستند. سپاه اشرس براثربی‌آبی وتشنگی ازپیشرفت بازماندند.

ثابت‌بن قطنه شاعرکه یکی از رهبران انقلاب بود، دراین‌جنگ کشته شد. اعراب به پیشروی خود ادامه‌دادند وبخارا رامحاصره‌کردند. این شهرپادگان مهم نظامی اعراب بود. حمله‌به‌کمرجه ازآنجا آغاز شد وترکها پس ازاینکه با مردم فرغانه وطارینه وافشینه ونسف وطوایف بخارا متحد شدند به مقابله‌با ارتش‌اعراب برخاستند. لیکن پافشاری اعراب درجنگ ودفاع جانانه آنان ترکهارا مجبور به بازگشت کرد. خسروبن‌یزد گرددراین‌جنگ‌همراه‌ترکهابودومی‌خواست کشورخود راازاعراب‌پس‌بگیرد. جنگهای کمرجه شدیدترین‌جنگی است که‌بین‌اعراب وترکها اتفاق‌افتاده است. درماوراالنهر فردی‌نبود که دراین‌جنگهاشرکت‌نداشته باشد. شاید خشونت این جنگها معلول وجود دسته‌هایی از خوارج به‌سر دستگی ابن شنسج مولای بنی‌ناجیه درمیان اعراب بود. پس‌از جنگ کمرجه درسال ۱۱۰ هجری‌مردم کردر به‌تعاقب اعراب پرداختند. اشرس هزار نفر از سپاهیان مسلمانان را مامور جلوگیری از آنان کرد دراین جنگ مسلمانان برترکها غلبه‌کردند و برمردم‌کردر پیروزشدند ترکهادربرابر قدرت سپاهیان عرب درخواست صلح‌کردند. وسمرقند ودبوسیه راکه ازتوابع سغد در ماوراالنهربود تخلیه‌کردند. صلح باترکها پایان‌کار نبود وجنبش اصلاح طلبانه ازبین نرفت. درحقیقت این صلح را نباید پایان جنبش ابوصیدا دانست بلکه آرامش پیش‌از طوفان بود ومقدمه تشکیل جنبش شدیدتر و سازمان یافته‌تری علیه سیاست بنی‌امیه درخراسان شد.

پس از مرگ ابوصیداء جنبش توسعه یافت وتناقضات اجتماعی واقتصادی

در قبال سیاست دولت بنی‌امیه و امیدهای مردم خراسان به‌رسیدن بزندگی بهتر و عمیقتر شد.

فاصله دولت بامردم خراسان روز به‌روزبیشتر می‌شد دولت از مردم جداشد جریان اسلامئی که مردم‌خراسان وماوراءالنهربآن متوسل‌شده بودند به‌صورت‌قاعده اسلامی درآمده بود که خواسته‌های مخالفان را منعکس می‌ساخت وبه‌صورت یك جنبش انقلابی قانونی درآمد که بسیاری رابه سوی خود جلب کرد . دانشمندان و روستائیان وسربازان واصلاح طلبان از آن استقبال‌کردند از جمله حارث‌بن سریج تمیمی طـرفدار آن شد حـارث در جنگهایی کـه بین اعراب و مـردم ماورالنهر در زمان اشرس درگرفت نام آور شده بود. این انقلابی، ابتدا درزمان حکـومت جنیدبن عبدالرحمن که پس‌ازاشرس روی‌کار آمدیعنی درسال۱۱۱ هجری به‌انقلابیها پیوست ودراندك زمانی فرمانده جنگهای انقلابی که بین‌اعراب ومردم ماورالنهردر گرفت، شد . پس ازشکست، اشرس‌بن عبدالله درسالهای ۱۱-۱۰۹ هجری از کار خراسان‌بر کنار شد وجنیدبن عبدالرحمن مـّری جانشین او گردید . ترکهابه‌انقلاب همه جانبه‌ای دربرابر جنیددست زدند لیکن‌جنید آنها راشکست داد، جنیدتعصبات قبیله‌ای را درخراسان دوباره دامن زد زیرا در دولت او فقط به‌مضریها منصب‌داده می‌شد. جنید وقتی دستگاه دولتی خود رامنظم کرد در سال۱۱۲ هجری جنگ‌کنان راه طخارستان راپیش‌گرفت. این جنگها آن‌قدرشدید بود که حتی بردگان نیـز با چوب درآن شرکت داشتند. اهمیت شرکت‌بردگان را دراین جنگ موسی بن‌نعر درك کرد وگفت: «آیا ازکارهایی که بردگان می‌کنند خوشحال هستید به‌خدا شمـا بدتر ازاین از دست آنان خواهیدکشید.» از شدت جنگها، روستائیان کوچ کردند کسب وکار کساد شد . همهٔ پیشه‌وران وصنعتگران را بـه سربازی بردند. قحطـی پدید آمد درسال ۱۱۵ هجری مردم خراسان ازقحطی تلف شدند . جنید به مـردم می‌گفت از گرسنگی شکایت می‌کنید. درصورتی‌که هر گردهٔ نان یك درهم‌قیمت دارد من درهندوستان دیدم‌که هردانهٔ گندم رابه‌یك درهم می‌فروختند. درسال ۱۱۶

هجری جنیدبن‌عبدالرحمن مرد وعاصم‌بن عبدالله هلالی جای اورا گرفت او دراول کار عمارةبن حریم ودیگر ماموران جنید را بازداشت کرد و شکنجه داد . در آن سال حارث‌بن سریج از اطاعت حکومت سرپیچی کرد وبه عاصم‌بن عبدالله اعلان جنگ داد.

فصل سوم

تغییروضع سیاسی درخراسان وانقلاب ماوراالنهر
(۱۳۲- ۱۱۶- هجری ۷۴۹ - ۷۳۴ میلادی)

جنبش مخالفان در ماوراالنهر

درضمن کشمکش طولانی سیاسی وفکری بین اعراب و مردم کشورهای مغلوب در ناحیهٔ شرق ایران وماوراالنهر، ـ فارس وترك ـ بودائی وگبر. جریانی برضد جهت گیری سیاسی بنی‌امیه در این سرزمینهای متمدن وآباد به وجود آمد. این جریانها باسیرحوادث و وقایع تاریخی شکل گرفت و به صورت یك پدیده اجتماعی درآمد.

با تغییرات درزیربنای اجتماعی خراسان وپیدا شدن طبقه‌ی نوظهور مرکب ازاعراب وایران بین اشراف عرب و دهقانان ایرانی ازیك‌سو وعامهٔ مردم از عرب وترك‌ایرانی‌از سوی‌دیگر کشمکشهایی‌به ظهورپیوست. این‌کشمکش ابتدابه‌صورت نارضایتی از رفتار حکومت واموری که مربوط به حکومت می‌شد ظهور کرد. این نارضایتی‌به جنبش سیاسی اصلاح طلبانه‌ای منجر شدکه طالب تغییروضع‌اجتماعی

واقتصادی وسیاسی بود وتقاضا داشت اصول اسلامی درمورد موالیان و اهل‌ذمه اجرا بشودوبه‌ستم وتحقیرپایان داده شود وباآنان مانند اشراف بنی امیه‌که آزادی مطلق دارند رفتار شود وحقوق ووظائف آنان یکسان رعایت‌گردد.

جریانهای اسلامی ودعوت به‌اصلاح وضع عمومی خراسان وقتی همه‌جارا فراگرفت‌پیروان این‌اصلاح‌طلبان، حکام‌خراسان راتحت‌فشارقراردادند وتقاضاهای اصلاحی خود را مطرح کردند. لیکن همه این کوششها با بی اعتنائی و مقاومت و مجازات وسرکوبی هرجنبش پیش از توسعهٔ دامنهٔ آن مواجه شد ؛ همچنانکه در سال ۱۱۰ هجری‌درزمان اشرس‌بن عبدالله اتفاق افتاده‌بود.

این حوادث پی درپی‌آنچنان افکار عمومی به‌وجود آوردکه در انتظار یك انقلاب همه جانبه‌برای تغییر وضع بود. این‌حوادث وفتنه‌ها آرامش را درخراسان برهم زد وقلب هرانسان پاکنهاد وطرفدار عدالت وانصاف واصول اسلامی‌رابه‌درد می‌آورد. رهبر این جنبش مردی ازاهل دبوسی ماوراالنهر بودکه حارث‌بن‌سریج[1] نامیده می‌شد.

حارث‌بن سریج به‌ابن ورد‌بن شعبان بن مجاشی ملقب‌بود . می‌گویند او در اول کاریکی از انقلابیهای خوارج ومتعصب در مذهب بود. لیکن درحقیقت او از افراطیهائی نبودکه طالب خلافت‌باشد؛بلکه‌هم‌عقیده مرجئه‌بود: ودر اطراف‌اصول اساسی اهل بحث‌ومناظره بود. این مذهب درسایهٔ شرایط سیاسی حادآن روزتغییر شکل داد وبه صورت سیاست سازش بین مخالفان درآمد. عقیده‌مرجئه درخراسان تابع عوامل اجتماعی واقتصادی خاصی بود که باپیروان مرجئه در عـراق و شبه جزیرهٔ عربستان تفاوت داشت. زیراپیروان مرجئه درخراسان، جهت اصلاح وضع سیاسی خـود در صورت موفق شدن در اقدامات صلحجویانه انقلاب مسلحانه را ضروری می‌دانستند ومعتقد به خروج علیه حاکم ظالم بودند.

---

۱. حارث‌بن‌سریج انقلابی غیرازحارث‌بن سریج نقال فقیه معروف است‌که درسال ۲۳۲ هجری درزمان خلافت بنی‌عباس درگذشت.م

این اصل یکی ازاصول اساسی فلسفه خوارج‌است. شاید حارث واردکننده این اصل به فلسفه پیروان مرجئه باشد. بنابراین مرجئه در خراسان نمی‌خواستند که بین احزاب وجمعیتهای مخالف سازش بدهند وخودرا به مسئله خلافت و نظایر آن سرگرم سازند. زیرا اختلافاتی که درخراسان پیداشده بود ازراههای مسالمت آمیز حل شدنی‌نبود. بلکه یك مشکل اجتماعی واقتصادی بودکه دردرجه اول به اقوام غیربومئی که اسلام آورده بودند، مربوط می‌شد. کشمکش‌درخراسان‌مبارزه جدیدی بودکه طبیعت ایدئولوژیکی تازه وخاص خود، در مورد اعراب‌داشت.

این مبارزه، یك مبارزۀ طبقاتی بود نه‌یك مبارزه قبیله‌ای یا فردی به علتهای این مبارزه‌تضاد درزیربنای‌اقتصادی کهنه (ساسانی) بودکه امیران عرب و دهقانان ایران درحفظ آن‌ذینفع‌بودند وباجامعه‌جدیدی که‌پس ازفتوحات اسلامی‌درخراسان بوجودآمده بود ارتباط پیدا می‌کرد. مبارزۀ طبقاتی درخراسان درخلال یك‌سلسله دگرگونیهای تاریخی بین اشراف عرب و دهقانان ایران از یکسو و کشاورزان و پیشه‌وران وسربازان ازسوی دیگر عبارت بود ازاستثمار طبقه‌های محکوم به وسیله دهقانان و اشرافزادگان عرب و ایرانی. بنابراین امکان سازش بین آن دو وجود نداشت. زیرا هرکدام ازاین دودسته با منطق خاص‌خود، به‌زندگی ومذهب ورژیم حکومتی می‌نگریستند.

پیدا شدن حارث‌بن سریج

۱۲۸-۱۱۶ هجری۷۵۵-۷۳۴ میلادی

حارث‌بن سریج‌تمیمی درخراسان علیه رژیم بنی‌امیه قیام کرد.

دستگاه خلافت نظام بنی‌امیه به‌علت توسل مردم آن‌روز به دستگاه خلافت این قیام را احساس‌نمی کرد. دولت سیاست خودرا پس ازابوصیداوهمکار شاعراو ثابت‌بن قطنه تغییر داده بود. او می‌خواست دنبال اقدامات ابو صیداء را بگیرد و سیاست اصلاحاتی وقانون مالیاتها وبرابری وعدالت اسلامی را اجرا کنـد. ایـن سومین باری‌بود که اصول اسلامی بین اعراب ودیگر ملتهابه مرحله اجرادرمی‌آمد البته این‌بار، ستمدیدگان وطبقات ضعیف، پیرو دعوت اصلاحی ابوصیدا بودند و مانندجنبش اصلاحی اشرس‌بن عبدالله‌نبود که بااعلام خطر دهقانان ایران واشراف عرب این سیاست راکنار بگذارند و به سرکوبی اصلاح طلبان بپردازند.

در خواست برابری وعدالت واصلاح اوضاع به یك‌پدیده اجتماعی‌عمومی تبدیل شده‌بود وآنچنان نیروی فکری شده بودکه تا اعماق اجتماع نفود می کرد . حارث طرفداران خود را دربین اعراب وموالیان یافت که دربرابر خشم و ناراحتی به قیام مسلحانه‌ای دست زدند که نتیجه آن ، تغییر بنیان جامعه درخراسان‌بود.

ابوصیدا نیز در زمان اشرس‌بن عبدالله دعوت به اجرای حقوق موالیان کرد

ووعده دادکه‌جزیه‌را از گردن‌موالیان برداردوبرای اینکه‌موالیان بجنگندپاداشهائی به آنان داد وقول‌دادکه حکومتی‌که مورد تمایل اکثریت باشد برسرکار بیاوردکه براساس قرآن وسنت حکومت‌کند.

رجوع به‌قرآن‌وسنت، یکی‌ازمهمترین‌اصول اسلامی‌بودکه به‌دست‌معاویه‌بن ابی‌سفیان زیرپا گذاشته شده بود. این دعوت حکومت را تنها متعلق به اعراب و قریش‌که بعضی ازفرماندهان عرب پس ازپیغمبرصلی‌الله علیه وآله مدعی آن‌بودند نمی‌دانست، بلکه در این دعوت همهٔ مسلمانان شریك‌ومساوی بودند . اعم ازعرب وایرانی ومصری ویمنی و دهقانان وباقیمانده اصحاب ابوصیدا وابوفاطمه ایادی (از قبیله ازد) وبشربن جرموزضبّی تمیمی‌که در زیرپرچم حارث‌بن سریج گرد آمدند ودامنه انقلاب حارث روزبه‌روز وسیعتر شد وتنها به پیروان مرجئه منحصر نمی‌شد بلکه حارث هرکس راکه از وی پشتیبانی‌می‌کرد به‌جنبش خودمی‌پذیرفت زیرا اصولی راکه حارث بیان می‌کرد مورد قبول مردم خراسان بود وخواستهائی بودکه مردم خراسان برای جلوگیری ازپیشرفت حکومت اشرافیت بنی‌امیه و حکومت مطلقهٔ آنان طالب آن بودند.

نظرات‌انقلابی‌حارث گسترش یافت وتقسیم‌بندی قبیله‌ای رابرهم زدومضریها مجبور شدند با یمنیها همکاری کنند واگرعامل‌های قوی دربین نبود، این همکاری امکان نداشت. یکی‌از موضوعهای جالب این بودکه یمنیها در زیرلوای حارث‌بن سریج رهبر مضریها قرارگرفتند. حارث همهٔ‌دسته‌های شورشی وانقلابی ومخالف بنی امیه رایکجا گرد آورد ، وجبهه نیرومندی به منظور سرکوبی دستگاه دولت، در ماوراالنهر دراواخر دوره حکومت جنید درسال۱۱۶ هجری تشکیل داد.

درزمان حکومت عبدالله یعنی درسال۱۱۶ هجری دامنه انقلاب به فاریاب و بلخ نیزکشیده شد. انقلابیها به‌جوزجان وطالقان ومروروذ ومرو خراسان مستولی شدند. درصف سپاهیان حارث سواران نامی عرب از قبیله های ازد وتمیم و نیز ایرانیان وجودداشتند. حارث درهمهٔ‌جنگهاعلت‌دست زدن به‌جنگ رابه‌جنگجویان

توضیح‌می‌داد ودرخواستهای‌مردم را دربرابرحکومت‌مطرح‌می‌ساخت‌واگردستگاه خـلافت به‌درخواستهای اوتوجه نمی‌کرد بزور درخواستها را به‌دولت می‌قبولاند حارث از جمله انقلابیهایی‌بود که می‌خواست تغییرات بنیانی در جامعه ایجاد کند که به‌زندگی بهترمردم منجر می‌شد. مبارزه حارث به خاطر قتل وغارت و هدفهای خصوصی وقبیله‌ای نبود. وقتی حارث روی به‌بلخ آورد تجبی‌بـن ضبیعه مـری و نصربن سیار دربلخ بودند.

حارث‌آن‌دورابه‌کتاب وسنت‌وبیعت‌به‌خود دعوت کرد. قطن‌بن عبدالرحمن جزی‌باهلی به حارث گفت: «ای‌حارث تومردم رابه‌کتاب خداوسنت رسول دعوت می‌کنی اگرجبرئیل دردست راست‌تو ومیکائیل در دست‌چپ تو قرار گرفته‌باشند، به‌خدا من دعوت تورا نمی‌پذیرم.»

پافشاری قطن باهلی در جنگ باحارث دلیل صمیمیت او به امویان و نفرت اجتماعی است که‌بین‌انقلابیها وحکومت درخراسان به وجود آمده بود زیراهریك از این دودسته حوادث تاریخی را از دید خاصی درنظر می‌گرفتند‌که از اساس‌بـا هم متفاوت بود. نتیجهٔ این اختلاف سیاسی تشکیل یك‌نوع قطب‌بندی سیاسی بود که پیروان اصلاحات را ازاشرافیت طبقه حاکمه جدا می‌کرد. طبقات حاکمه، هر نوع عقب‌نشینی را مخالف منافع اعراب واسلام تلقی می‌کردند واز همان‌آغازکار دربرابر اصلاح طلبان موقعیت سرسختانه‌ای اتخاذ کردند. و وقتی جنبش اصلاح طلبان‌منتهی‌به‌قیام‌مسلحانه شد وضع‌طبقات حاکمه درقبال‌اصلاح طلبان‌سرسختانه‌تر گردید. قیام مسلحانه توفیق یافت وتمام طخارستان را فراگرفت معاون پادشاه ترك طخارستان علیا جبغویه وامیرختل‌به حارث پیوستند. وفقط مرو وابر شهر درمغرب خراسان دردست‌عاملان خلیفه اموی باقیماند پس ازاینکه حارث به‌شهرهای واقـع درکنار رود سیحون مسلط شد ، وجوزجان را مقر خود قرار داد، جهت مشاوره‌در امر انقلاب واشغال مرو و اداره امور منطقه های تحت تسلط خویش ستاد خود را

دعوت کرد. این کار دلیل پیشرفت سیاسی و جنگی واداری حارث درپیشرفت امر انقلاب بود. ستادحارث مرکب‌بود ازوابقه‌بن زراره عبدی ودجاجه ووحش‌عجلی وبشربن چرموزواباً فاطمه ، حارث آنان را مخاطب ساخته وگفت: «به‌نظر شماچه می‌رسد؟ وخواست که از نظر وی درحمله به‌قوای حکومت پشتیبانی کنند. لیکـن آنها با این نظر مخالفت کردند. زیرا آن موقع درمرو دعوت حارث گسترش نیافته بود و در ابتدای امر پیروانی از روحانیان ومردم ازآن‌استقبال کرده بودندبه‌طوری که عاصم‌خبردارشد مردم مروباحارث مکاتبه وپنهانی با اوبیعت کرده‌اند. به‌محض شنیدن این خبربه‌ابرشهر فرارکرد به‌امید اینکه از خلیفه کمك‌بگیرد وبتواندبه‌کمك سپاهیانی که از شام می‌رسند؛ جلو پیروان حارث رابگیرد. حارث باشصت‌هزارنفر از سربازان مسلمان که دسته‌های سوار ازد و تمیم ودهقانان جوزجان وفـاریاب و نیروهای‌پادشاه طالقان‌وقریامس ودهقانان مرو جزء آن‌بودند، به‌شهر مروحمله کرد حارث سعی کرد باعاصم‌بن عبدالله باب مذاکره را بازکند و خواستهای انقلابیهای خراسان وماوراالنهررا‌باوی درمیان بگذارد تاشاید کار از راه مسالمت‌آمیزپیشرفت کند. لیکن عاصم‌بن عبداللهفرستادگان حارث‌را نپذیرفت وکار میان آندو به‌جنگ کشید حارث مجبورشدکه از شهر مرو دوربشود. ابتدا خواست که عاصم‌بن‌عبدالله موافقت‌کندکه او نیروهای خودرا از مرو بیرون‌ببرد. عاصم پیغام دادکه‌من‌تضمین نمی‌کنم‌که تو بانیروهای خود از مروبیرون بروی. درسال۱۱۷ هجری حارث‌سعی کردکه مجلس مناظره باعاصم تشکیل دهد. اواین تقاضا را نیز ردکرد.

علت اینکه حارث سعی‌می‌کرد باعاصم مناظره بکند این‌بودکه حارث‌حس می‌کردکه عاصم تمایلاتی نسبت به‌هدفهای اودارد. شاید علت‌عزل عاصم از سوی هشام‌بن عبدالملك همین بود.

هشام که از نظرات عاصم وتمایلاتش به حارث سوء ظن داشت عاصم را از حکومت عراق‌برکنارکرد وخالدبن‌عبداللهقسری‌راجانشین‌اوساخت. خالد نیزبرادر

خود اسدالله‌بن عبدالله را به‌این کار گماشت وماموریت خراسان داد. به‌این ترتیب خراسان از نظر اداری به‌جای هشام تابع عراق شد. عاصم قبلا به خلیفه گفته بود خراسان بهتراست ازنظراداری تابع عراق‌باشد زیرا فاصلهٔ آنجاازدستگاه خلافت امیرالمؤمنین بسیار زیاد است. از جنبه‌های سیاسی واداری پیشنهاد عاصم بسیار اهمیت داشت تصمیم خلیفه برعزل عاصم وتعیین‌اسدالله‌بن عبدالله قسری به‌جای‌وی اوضاع جنگی وجنگ باحارث‌بن سریج را دگرگون‌ساخت وتناسب نیروها به‌نفع انقلابیها تغییر یافت. عاصم‌بن عبدالله پس ازعزل جانب انقلاب حارث را گرفت و نظر سیاسی خود را تغییر داد. تا آنجاکه در مقام عقد قرارداد همکاری‌باحارث‌بن سریج برآمدکه متفقاً به‌شام حمله کنند. به موجب این همکاری حارث می‌توانست درهرنقطه خراسان که مایل باشد اقامت‌گزیند سپس متفقاً باارسال نامه جریان رابه هشام اطلاع بدهند که همهٔ مردم خراسان طالب اجرای کتاب خدا و سنت پیغمبر هستند واگر او این پیشنهاد را ردبکند هردو متفقاً برضد اوقیام خواهندکرد. بعضی از روسا وسردسته‌های انقلاب این نامه‌را امضاء کردند . بین دو طرف مذاکراتی جهت اجرای این نقشه آغاز شد لیکن آمدن اسدبن عبدالله والی جدید خراسان و غافلگیری عاصم‌بن عبدالله وحارث‌بن سریج درتنظیم سپاهیان کافی اتحاد سیاسی بین آن‌دو رابرهم زد . اسدبن عبدالله رسوخ اندیشه‌های انقلابی حارث رادرمردم خراسان وسپاهیان آن سامان به‌فراصت دریافت. ازاین‌رو در جنگ باآنان‌بسپاهیان شام تکیه کرد. جناح راست ارتش او که از شامیان تشکیل می‌شد مرکب بود از فلسطینیها ومردم قنسرین وقبیله‌های «ازد وتمیم» و جوزجان و جناح چپ ارتش را شامیها ومردم ربیعه واهل حمص واردن تشکیل می‌دادند. جلوداری سپاه او را نیز شامیانی از مردم دمشق وشرطه وپیروان خاص اسدبن عبدالله تشکیل می‌دادند .

بنی اسدبن عبدالله همهٔ سپاهیان‌شام را در بخشهای ارتش خود تقسیم‌کرده

بود تا واحدهای خود رابه‌این‌ترتیب تقویت‌کند وبرهمهٔ قسمتها مسلط باشد و خطر خیانت ودودستگی را تقلیل دهد. وضع عاصم‌بن عبدالله‌هم از جنبه روحی وهم‌از جنبه دفاعی دشواربودزیراعاصم فقط برمروو‌ناحیه ابرشهر در خراسان تسلط‌داشت و حارث‌بن سریج نیز مروروود را در اختیار داشت . اسدبن عبدالله با ارتش تازه نفس خودحمله‌کرد و مراکز سپاهیان خسته و فرسوده عاصم را اشغال کرد. به‌این ترتیب مذاکرات جهت عقد قرارداد واتفاق جنگی بین عاصم و حارث ناتمام ماند وحارث درسال۱۱۸ هجری به‌سوی طخارستان وماوراالنهر عقب‌نشینی‌کرد وخودرا از وضع دشواری‌که درجنگ پیش‌آمده‌بود، نجات داد. وبه این ترتیب جنگ به ضرر مردم خراسان پایان یافت.

در ماوراءالنهر حارث‌بن سریج محیط سیاسی و اجتماعی را آماده انقلاب می‌دید. زیرا مردم آن سامان به‌طورکلی باسیاست‌امویان ورفتار دهقانان‌وحکومت خراسان مخالف بودند. اوضاع‌اقتصادی واجتماعی ووصول مالیات ونبودن‌عدالت اجتماعی ورفتاراشراف عرب با آنان‌که می‌خواستند بر زمینهای حاصلخیز دست یابند مردم ماوراالنهر رابه خشم آورده بود. به این‌جهت مقدم حارث را گرامی داشتند ودر مخالفت‌بابنی‌امیه به او پیوستند.

انقلاب حارث‌بن‌سریج‌درماوراءالنهر دگرگون شد. درمنابع قدیمی‌درمورد تشکیلات اداری ونظام حکومتی حارث و نوع مالیاتهایی که او وصول می‌کرد ، مطلبی نوشته نشده‌است. لیکن احتمال داردکه انقلاب حارث‌به‌صورت یك قیام عمومی دربخش خاوری اسلامی علیه بنی‌امیه درآمده باشد و فرا گیرنده همهٔ خواستهای مردم ماوراالنهر ومنطقه‌های دیگر خراسان باشد خرده مالکان وبیچیزان زیرپرچم‌حارث گرد آمده‌بودند وطالب تعیین حاکمان‌عادلی‌که دارای حسن‌شهرت باشند، شدند. بشربن جرموز،ابوفاطمه ایادی وعکرمه وعدهٔ دیگری‌ازمردم صاحب

بصیرت درامرانقلاب به فعالیت انقلابی وتبلیغ درشهرها وروستاها پرداختند و مردم رابرضد امویان شوراندند. ازجمله درشهر ترمذ بسیاری از مردم فقیر دور آنان جمع شدند.

اسدبن عبدالله اهمیت انقلاب حارث‌بن سریج وخطر احتمالی آن را نسبت به موجودیت حکومت درخراسان درك کرد وبه تأثیر آن درفعالیت بنی‌عباس در سرزمین خراسان پی برد ازاین رو به شدت عمل بی‌سابقه‌ای دست زد . مرکز حکومتی خود را به‌بلخ انتقال داد وآن شهر را درسال۱۱۸ هجری مرکز حکومت خود قرار داد دربلخ عدهٔ زیادی ازاعراب بودند که اسد در زمان حکومت اولیه خود درسال۱۰۷ هجری آنها را به‌آن شهر کوچ داده بود. این اعراب صاحب شغل وحرفه بودند غالباً بازرگان وکشاورزبودند. وبامردمان ساکن‌آن شهر جامعه جدیدی به وجود آورده بودندکه پشتیبان حارث‌بن سریج بودند.

اسدبرای آن بلخ رابه مرکزیت انتخاب‌کرد تابتواند براوضاع تسلط‌یابدو به‌مرکز انقلاب نزدیك‌باشد.

دهقانان بلخ وطرفداران اسد طالب این کار بودند و می‌خواستند مشکلاتی راکه حاکم سابق عاصم‌بن عبدالله به‌وجود آورده بود برطرف سازند. اسد جدیع بن‌علی کرمانی ازدی‌را جانشین خود تعیین کرد وطرفداران جنیدهیثمی راکه عاصم زندانی‌کرده بود آزاد ساختند.

اسدآماده جنگ باحارث‌بن سریج در سرزمین ماوراالنهر شد . شهرهای بسیاری را که به دست حارث افتاده بود پس گرفت و سیاست خشونت و نرمش را با هم به‌کار برد . سپس به جنگ طخارستان وفتح آنجا پرداخت . طخارستان در دست مردم برزه‌که تغلبی و طرفدار حارث بودند، افتاده بود . جانشین وی کرمانی این شهر را محاصره وفتح‌کرد وهمهٔ جنگجویان آن شهر رابه قتل رساند ومردم آنجا رااعم ازاعراب وموالیان به‌اسیری گرفت ودر بازارهای بلخ به‌عنوان

برده فروخت. باردیگر در سال بعد به طخارستان حمله کرد و به تعقیب خاقان جیغویه وحارث‌بن سریج و پیروان اوپرداخت. در سال ۱۱۹ هجری پس از قتل خاقان لقب ترك از آن دیار برافتاد.

نصربن‌سیار وسیاست اصلاحاتی او

۱۲۰-۱۳۲ هجری ۷۳۷-۷۴۹- میلادی

درماه رجب سال ۱۲۰هجری نصربن سیارجانشین اسد در حکومت‌خراسان شد . یوسف بن عمرکه به جای خالدبن عبدالله قسری والی عراق شده بود، با این انتخاب مخالف بود ومی‌خواست جعفربن حنظله رابه خراسان بفرستد .لیکن خلیفه درکار دخالت کرد ونصربن سیار رابرای این‌کار انتخاب کرد.

والی عراق یوسف‌بن عمربانصربن‌سیار موافق نبود ولی هشام‌بن عبدالملك خلیفه اموی از توانائی جنگی واداری وسیاسی نصر اطلاع داشت.

نخستین اقدام نصربن سیار درخراسان برکنار ساختن کسانی‌بودکه مخالف سیاسی وی بودند. همهٔ ماموران اسد را ازکار برکنارکرد وخندقیها یابنی تمیم را به‌جای آنان‌گماشت . مسلم‌بن عبدالرحمن‌بن مسلم را مامور بلخ کرد و حارث‌بن عبدالله مشرح رابه هرات فرستاد مشاح‌بن بکیربن وشاح به‌مرو وزیادبن‌عبدالرحمن قشری رابه‌ابرشهر وابوحفص‌بن علی ختنه رامامور خوارزم ساخت. وقطن‌بن‌قتیبه رابسغد فرستاد. یکی ازشامیان‌که یمانی بودبه‌نصرگفت: «من‌چنین تعصبی را در گذشته ندیده بودم؟ نصر جواب داد بلی درگذشته دورترنیز چنین تعصبی وجود نداشت .

نصر وقتی از اعضای حکومت خود اطمینان حاصل کرد به تنظیم سیاست داخلی وحل مشکلات خراسان وبخصوص مشکلات حل نشدنی ماوراالنهر دست زد . سیاست نصر عبارت بود از ایجاد راه حلهای قبول‌کردنی که بتواند تضادهای موجود بین مردم خراسان ونظرات سیاسی واقتصادی بنی‌امیه را در خراسان حل کند. تضادهائی که به‌صورت انقلاب مسلحانه به رهبری حارث‌بن سریج زمامدار عرب بروزکرده‌بود.

نصر نخست برخلاف اسد مقرحکومت خود راازبلخ‌به‌مرو انتقال داد.یعنی جائی‌راکه درحاشیه‌فرمانروایی عرب قرارداشت‌به‌مرکز آن تغییرداد وبه‌این‌ترتیب از نظر جغرافیائی تکیه‌گاه خود را محکمترکرد. سپس سیاست اصلاحاتی خودرا درصحنه اجتماعی واقتصادی که به شرح زیر خلاصه می‌شدآغازکرد.

نخست وضع مالیات جزیه رامنظم کرد. به‌این ترتیب که پیشوایان یهود جزیه یهودیان و پیشوایان مسیحی جزیه مسیحیان و مرزبانان فارسی جزیه مجوسیان راوصول می‌کردند. مجوسیان‌طبعاً اکثریت را تشکیل می‌دادند.درنتیجه دهقانان از دست‌اعراب مسلمان وشدت عمل وتوهین آنان در وصول جزیه نجات یافتند. سپس وصول خراج را منظم ساخت وترتیبی دادکه خراج شهرها ونواحی و زمینها هریك جداگانه صورت ثابتی به‌خودبگیرد. میزان خراج‌راازنو تعیین‌کرد وازهمه مالکان اراضی به نسبت زمینی که مالك بودند اعم‌از اینکه مسلمان باشند یا غیر مسلمان‌که تابع دولت اسلامی، هستند ، وصول می‌شد. بین مالیات خراج ـ که ازاین پس تنها نام خراج داشت. وشامل مالکان اراضی حتی مسلمانان می‌شدو مالیات سرانه‌که نام جزیه‌به‌خود گرفته بود وازغیر مسلمانان دریافت می‌شد،تفاوت قائل شد.

نصربن سیار برای ملعبه در امور مالیات خراسان حدی قائل شد. تا به‌این ترتیب بتواند همهٔ عناصراصلاح طلب راکه‌تمایلی به‌جنبش انقلابی حارث‌بن‌سریج داشتند، یا مانند جمعیت ابوصیداء صالح‌بن ظریف نظیر ابو فاطمه ایادی و هثیم

شیبانی وربیع‌بن‌عمران تمیمی وثابت‌بن‌قطنه‌شاعر که به‌نام جمعیت‌مبلغان برابری و عدالت‌نامیده می‌شدند ودرانقلاب‌حارث شرکت‌کرده بودند، دور خودجمع‌بکند. لیکن‌ناپایداری‌وضع‌خراسان‌که معلول وضع‌ناپایدارشام وتزلزل‌اوضاع‌سیاسی آن سامان بود جهت اجرای سیاست اصلاحی نصر مجال کافی باقی نگذاشت.

سپس نصر تلاش‌کرد برترکها تسلط یافته وبه وسیله جنگ سیطره اعراب‌را برماوراالنهر تامین‌کند. به‌این‌جهت جنگ‌کنان تا بلخ پیش رفت و نظم و قانـون حکومتی را درآن منطقه مستقرساخت، سمرقند واشروسنه را فتح‌کرد در ارتش‌او بسیاری ازموالیان طرفدار حکومت بودند. بعد روبه سوی چاچ نهاد درآن موقع کورصول درچاچ بود. این سردارقاتل خاقان بودوچهار هزارنفر سپاهی دراختیار داشت پس از یك جنگ سخت‌کورصول به‌دست سپاهیان نصر اسیرشد نصر اورا به‌قتل رساند وجنازه‌اش را درکنار رودخانه به‌دار زدحارث‌بن سریج درصف‌ترکان با اعراب می‌جنگید تنها اونبودکه‌با ارتش‌نصربن سیار جنگ می‌کرد بلکه‌بسیاری ازاعراب وایرانیان درصفوف ارتش‌ترك درجنگ شرکت داشتندکه پس‌ازشکست مرو، به‌میان ترکان‌گریخته بودند. کورصول ترك که هفتاد ودوبار با اعراب‌جنگیده بود سرانجام به‌قتل رسید وباقتل او نظم سپاهیان ترك درهم ریخت وترکهافرمانده لایقی‌نداشتندکه آنان‌را درجنگ رهبری‌کند. وبه‌این ترتیب ترکهاازنیل‌به‌استقلال وبرابری با اعراب محروم ماندند.

باشکست‌کورصول شخصیت حارث‌که همان خواستهای‌کورصول رادنبال می‌کرد آشکارترشد. وتوانست پایگاه انقلابی خودرا توسعه داده وانقلابهای‌مردم سغد راصورت اسلامی بدهد وبه‌صورت قیام علیه حکومت بنی‌امیه درآورد.مالکان اراضی اعراب وایرانیان وبازرگانان بزرگ واشراف نوپاهمه علیه‌حکومت‌بنی‌امیه قیام‌کردند. دستگاه حاکمه سعی‌کردکه این انقلاب اجتماعی را که قسمت عمـده سرزمین خراسان را دربرگرفته بود ازمیان بردارد . نخستین اقدام مقامهـای هیئت حاکمه خراسان اجرای اصلاحات‌اساسی بودکه نصربن سیار وضع کرده بود. او

سعی کرد حارث‌بن سریج صاحب پرچم سیاه را یك‌نفر مرتد وگمراه وبدعت گذار معرفی کند زیرا اوباجهم‌بن صفوان[1] اندیشمند اسلامی که ازبلخ به‌ترمذ تبعیـد شده بود پیمان اتفاق بسته بود. مقامهای حاکمه به این وسیله می‌خواستند افکار عمومی رابه سوی خود جلب کنند ومردم را ازصفوف‌انقلاب برکنار سازند لیکـن پیروان

---

۱. جهم‌بن‌صفوان مکی به‌ابامحرز غلام بنی‌اسب‌ازدی اهل بلخ ویا بقولی‌ترمذی و یا سمرقندیست. تاریخ تولد وکودکی ومیزان تحصیـلات و استادان او روشن نیست لیکن معـروف است‌که فلسفه‌مذهبی خود را از جعدبن درهم فراگرفته است. این فلسفه بعدها در ماوراءالنهر تغییر شکل داد. جهم با جعدبن درهم درکـوفه ملاقات‌کرد. جهم اوایل عمرخود درکوفه اقامت داشت و با نهضت علمی و ادبی آن شهـر ارتباط داشت. روش تأویل وعدم اکتفاء به‌حدیث را درآن شهر فراگرفت بعدها به‌عللی جهم به ترمذ و بلخ مراجعت‌کرد و با مقاتل‌بن سلیمان متوفای ۱۵۰ هجری دربلخ ملاقات‌کرد. جهم در مسجددرمجلس‌تدریس سلیمان‌حاضرمی‌شد. سلیمان نمونهٔ طرزفکراموی دراستنباط از امور مذهبی‌وزندگی اجتماعی ومفسر رسمی مذهبی‌به‌شمار می‌رفت جهم برخوردهای سختی با سلیمان پیداکرد و بر اثر نفوذ سلیمان به ترمذ تبعید شد. در این شهرکـه حارث‌بن‌سریج انقلابی‌حکومت می‌کرد ارتباط بین‌آن دونفربرقرار شد جهم یکی از بزرگترین‌شخصیت‌های اندیشمند اسلامی‌است‌که تأثیربسیاری درفلسفه مذهبی‌وتفسیر بیطرفانه حقایق‌سیاسی ومذهبی داشته است.

حارث‌بن‌سریج نیزیك انقلابی نمونه درسیرتمدن اسلامی است‌که می‌کوشید اشتباه‌های حکومت عربی را ازبین ببرد. وقوانین اسلامی را از تنگناهایی‌که منافع شخصی به وجود آورده بود نجات دهد. وآن را به‌صورت فلسفه مذهبی‌که براساس نیکی و برابری وعدالت باشد استوار سازد. سرنوشت این‌دوانقلابی به‌هم‌گره خورد. انقلاب برضد فساد اجتماعی وتجربیات مذهبی و مسخ اسرائیلی‌که سراسر امـور مذهبی را پوشانده بـود با نیرومندی پیش‌رفت. جهم علیه مذاهب هندو ودوگانگی زردشتی‌ومانوی‌که داخل‌اسلام شده بود به‌شدت قیام‌کـرد و با بحث وجدل درصدد از بین بردن آن برآمد. حارث نیـز

←

حارث که انقلابیهای اصیل وطرفدار عدالت وبرابری‌واجرای اصول اسلامی‌بودند به‌این کوشش اعتنائی نکردند. زیرا اکثر پیروان حارث راکشاورزان فقیروضعفا که از دست اشراف ایرانی‌قدیم واشراف عرب رنج فراوان کشیده بودند، تشکیل می‌دادند.

شخصیت حارث‌بن سریج که نمایندهٔ تشویش اجتماعی جامعه اسلامی آن دوره بود، برهمهٔشخصیتهای دیگر انقلابی غلبه کرد. این فرمانده تمیمی‌جبههٔوسیعی



میدان را ازشراستثمارگران به‌سود طبقات ضعیف وکشاورزان پاك می‌کرد و راه را جهت مسلمان‌شدن آنان فراهم می‌ساخت. با همهٔ این احوال، مقامهای دولتی‌سعی‌کردند جهم را به‌دهری مذهبی متهم سازند . هشام‌بن عبدالملك به نصربن سیار نوشت: «دربرابر تو مردی قد علم کرده است که نامش جهم و دهری مذهب است اگر بر او دست یافتی بکشش. م»

قاسمی می‌گوید: «جهم‌بن‌صفوان و پیشوایش حارث‌بن‌سریج احکام کتاب و سنت را اجرا می‌کردند وکارها را با مشورت انجام می‌دادند. ازهمکاری با فرمانروایان ستمگر خودداری می‌کردند وهمکاری وقبول عطایای آنها را رد می‌کردند.

دهریان به خدا و پیغمبر معتقد نیستند لیکن جهم مردم را به‌کتاب و سنت دعوت می‌کرد و با تحریف‌کنندگان میانه نداشت ودرمسائل صفات خداوند مجتهد بود شایسته نیست که او را به دهری بودن متهم کنیم پس از پیوستن جهم و حارث مفهوم انقلاب دگرگون‌گشت و انقلاب یك فلسفه اجتماعی به خود گرفت. رویدادها و جنگهائی‌که درگرفت فلسفه جهم را درخشندگی داد و به منزلهٔ نخستین‌خشت فلسفه انقلابی‌اسلامی بود که برضد تحریف و حشو و زوائد برخاست. این خشت انقلابی آغازین، یك فلسفه اسلامی روشن به وجود آوردکه از تأثیر اسرائیلیات واندیشه‌های خارجی‌درمورد خلقت قرآن ونفی‌صفات‌و رویت» برکناربود. جهم درجنگی‌که درسال۱۲۸ هجری علیه بنی‌امیه کرد به‌قتل رسید. ولی‌فلسفهٔ او اساس انقلابیهائی شدکه درخراسان وماوراءالنهر بعدها اتفاق افتاد.

از اعراب وترکها وایرانیان وانقلابیهای مومن به وجود آورد . حارث علاوه بـر این یك شخصیت اندیشمند بود در ابتدا یك‌نفراز انقلابیهای غلات خوارج بود او به‌علت نقائص‌خلافت نه‌ادعای‌خلافت می‌کرد ونه‌کسی رابه‌این امر دعوت‌می‌کرد در اثنای جنگهایی که بین‌اعراب وترکها درخراسان باشرکت اودرگرفت. نظرات خوارج وپیروان رجعت در وجود او درهم‌آمیخت وبه صورت نظرات انقلابـی درآمدکه او را واداربه قیام علیه سلطه امویان درخراسان وماوراالنهرکرد . حارث شدیدا نظرات امویان‌راکه‌می‌گفتند«مصلحت اسلام‌با مصلحت دولت جدا نیست و به‌دست آوردن قدرت درحقیقت یك موفقیت مذهبی است» ، مورد انتقادقرار داد. طرفداران صمیمی بنی‌امیه معتقد بودندکه کارهـای بنی امیه بـه‌سود اسلام است و بنی‌امیه به‌اسلام صمیمی هستند.

حارث بین منافع حکومت ومنافع اسلام فرق قائل شد ودرخـواست لغـو قوانینی راکه به‌سود حکومت وبه‌ضرر مسلمانان واسلام بود مانند مالیات سرانـه «جزیه» راکه از تازه مسلمانان اخذ می‌شدکرد.

نصربن سیارخواست‌به منزله مانعی‌جلوی تحول شخصیت انقلابی‌حارث‌بن سریج قرارگیرد اوپس ازاینکه‌کورصول فرمانده ترکهای انقلابی کشته شد نقشه جسورانه‌ای جهت تصفیه مشکلات ماورالنهر طرح‌کرد.

نصر می‌دانست‌که انقلاب حارث جزباجنگ وسرکوبی اوتمام نخواهدشد زیرا انقلاب حارث یك انقلاب اجتماعی بود وتاعلتهای آن وجود داشت‌بارهبری هررهبر دیگری ادامه می‌یافت.

نصر به ریشه‌های اجتماعی انقلاب توجه‌کرد وسعی‌کرد با اصلاح اوضاع عمومی‌انقلاب‌را ازریشه‌براندازد. نقشه مسالمت‌آمیزی که شامل دلجوئی و تصفیه مشکلات بود طرح‌کرد. تا باین وسیله ترکها رااز انقلاب حارث دور سازد وآنان رابه سوی خود جلب‌کند. به‌سغدیان‌که در انقلاب شرکت‌کرده بودند اجازه دادبه سرزمین خودبازگردند. لیکن آنان شرایطی قائل شدند. باهمهٔ اینکه‌نصربراوضاع

نظامی وسیاسی تسلط داشت، شرایط سغدیان را پذیرفت ازآن‌جمله بود عفو کسانی که از سغدیان مرتد شده بودند با اینکه امویان برای حفظ قدرت‌اسلام با این‌عمل بشدت مخالف بودند لیکن نصربن سیارتشخیص دادکه قدرت اسلام فقط با حـل مشکل مـاوراالنهر کـه موجودیت جهـان اسلام آن روز را تهدیـد می کرد میسر خواهد بود.

شرط دیگر این بود که دربدهی که‌یکی به دیگری دارد به‌آنان تجاوز نشود واموال مسلمانان‌که دردست‌آنان است فقط باحکم قاضی وشهادت اشخاص عادل از آنان بازپس گرفته شود. نصربن سیار برخلاف‌سران‌عرب باسغدیان خوشرفتاری کرد. به‌خاطر اینکه حارث‌بن سریج راضعیف‌کند وشیعیان عباسی وزیدی را کـه روزبه روز عده‌شان زیادتر می‌شد، سرکوب سازد.

پس ازاینکه زیدبن علی درسال۱۲۲ هجری درکوفه به‌قتل‌رسید طرفدارانش به‌خراسان پناه آوردند حاکم عراق در پی فرصت می گشت که روابط بین نصربن سیار وخلیفه اموی‌هشام‌بن‌عبدالملك‌رابرهم‌بزند. درسال ۱۲۳هجری که‌نصربن‌سیار نزدیك بود مشکل ماوراالنهرراحل‌کند یوسف‌بن عمرحاکم‌عراق‌حکم‌بن صلت را به‌شام‌فرستادتاازخلیفه بخواهدکه خراسان‌را جزء قلمرواوبشناسد؛ ونصربن‌سیار را برکنار سازد. لیکن هشام جواب داد «حکم پیغام‌تورابه من رسانیدکارنصربن سیار رابه خودش واگذارکن».

درسال ۱۲۴ هجری جنبش عباسیان به‌وسیله ابومسلم خراسانی در خراسان به فعالیت پرداخت. باپیدایش نیروی سیاسی تازه (عباسیان) وضع‌سیاسی‌خراسان پیچیده‌ترشد وتسلط برآن دشوارتر گردید. نصربن سیاریکی‌ازلایقترین سران عرب بودکه حکومت خراسان رابه دست‌آورده‌بود.

درقبال مشکلات، شکیبائـی وشجاعت بخرج مـی‌داد. ابتدا به‌دفع انقلاب حارث‌بن سریج پرداخت وباشرایط سغدیان مشروط براینکه حارث راازمیان خود

بیرون کنند موافقت کرد. سغدیان نیز حارث راازمیان خودبیرون کردند وبه‌فاریاب فرستادند. حارث تازمان آغاز فتنهٔ شام، پس‌ازقتل ولیدبن یزیدبن عبدالملك که در سال۱۲۶ هجری ۷۷۶ میلادی‌اتفاق افتاد، درآن شهربود.

سال۱۲۶ هجری سال آغازشکست‌سیاسی‌بنی‌امیه وزوال به‌هم‌پیوستگی آنان بود. باشکست آنان نیروی تعصبات‌قدیمی قبیله‌ای شکفته‌ترشد.

پس از ولیدبن یزیدبن عبدالملك خلیفه شاعر یزیدبن ولیدبن عبدالملك به خلافت رسید نخستین اقدام اوبرکنار کردن یوسف‌بن عمر والی عراق‌بود.وبه‌جای وی منصوربن جمهور را به‌حکومت عراق وخراسان تعیین کرد.این منصورازجمله کسانی است که علیه ولید قیام کرد واورا درقصرش به‌قتل رسانید.

نصربن سیارحاضرنشدکه حکومت خراسان رابه منصوروا گذارکند ووقتی از کشته شدن ولیدباخبرشد ، به‌کارهایی که ذیلا شرح می‌دهیم مبادرت کرد.

یعقوب‌بن یحی‌بن حصنین راحاکم طخارستان علیا وسعدبن عبدالله‌لشکری‌و سپس ابان‌بن حکم‌زهرانی راحاکم‌خوارزم‌کرد. مغیرةبن شعبه جهضمی‌رابه‌قهستان فرستاد وبه‌آنان دستور داد بامردم خوشرفتاری‌کنند ومردم رابه‌بیعت‌باخود دعوت کرد ومردم دعوت اوراپذیرفتند. نصربه‌این وسیله خراسان را از هـوا وهـوسهای سیاسی این وآن حفظ کرد وبه دستورهای والی که از سوی منصور حاکم عراق فرستاده شده‌بود، وقعی‌نگذاشت.

منصور برادرخود رابه حکومت ری وخراسان فرستاده بودنصر اجازه نداد که او درکارها مداخله‌کند . نصر منتظر دستورهای خلیفه بود ونقشه‌های اصلاحی خود راکه درسختگیری‌نکردن درمورد کشاورزان ومتوقف‌ساختن ساختمان‌دژهای نظامی وحفرچاهها بود، قبلا اعلام‌کرده بود. او خشم کشاورزان راکه از توسعـه مالکیت وتسلط براراضی ازجانب‌امویان ناشی می‌شد، قبلا حس کرده بود طـرز رفتار مـاموران و مـالیات بگیران را کـه کشاورزان رابه‌آوارگی تهدید می‌کرد نمی‌پسندید.

یزید خلیفه تحت تاثیر افکار قدری قرارداشت که بافلسفه اندیشمند انقلابی ماوراالنهر جهم‌بن صفوان ساز گاری نداشت. نصربن‌سیار سپس به‌حل مسالمت‌آمیز مشکل فرغانه پرداخت وازاین شهربه شهرچاچ رفت وتوانست آرامش‌رابه‌سراسر ماوراالنهر باز گرداند.

خـروج یحی بن زیدبن علی ووضع سیاسی خراسان

سال ۱۲۵ هجری ۷۴۲ میلادی

تحول حوادث سیاسی درشام وعراق وانعکاس آن درخراسان به‌علت‌شباهت ترکیب اجتماعی واوضاع سیاسی واقتصادی‌این منطقه‌ها، منجربه‌آن شدکه نصربن سیار نقشه اصلاحی خود را تکمیل‌کند وحوادثی راکه در خراسان پیش آمده بود چاره اندیشد . از جملهٔ این حوادث جنبش‌یحیی‌بن‌زیدبن علی‌ابن‌الحسین بن‌علی‌بن ابیطالب و جنبش ازدیها به سردستگی جدیع بن‌علی کرمانی (ازدی) بود .

وضع سیاسی کلی خراسان پس از مرگ هشام بـن عبدالملك خلیفه امـوی بـا ظهور جریان سیاسی مخالف سیاست بنی‌امیه مناسب بود و از جنش‌هائی که طالب سقوط بنی‌امیه در خراسان و در دیگر منطقه‌ها حکومت عربی باشد استقبال می‌شد .

هنگامیکه در سال ۱۲۲ هجری ۷۴۰ میلادی زیدبن علی در کوفه به‌قتل‌رسید فرزندش یحیی‌بن زیدمخفیانه ازراه‌نینوا و مداین‌به خراسان‌گریخت. یحیی‌امیدوار بودکه شیعیان را در خراسان جمع‌کند وعلیـه بنی‌امیه در سرزمینی‌که مساعد بود، قیام به‌کند. یحیی وقتی به بلخ رسید نزد حرشی بن‌عمرداود رفت . و در آنجا بود که هشام بن‌عبدالملك درگذشت وولیدبن یزید خلیفه شد .

جاسوسان یوسف بن‌عمروالی عراق از این جریان مطلع شدند اوبه نصربن سیار نوشت : «بفرست یحیی راکه نزد حرشی است توقیف‌کنند» نصر به عقیل‌بن معقل لیثی عامل خود در بلخ ماموریت داد که دست از سرحرشی برندارد تایحیی بن زید راتسلیم وی کند. عقیل حرشی‌را احضارکرد و ششصد ضربه شلاق به‌اوزد و گفت‌اگر یحیی راتسلیم نکنی خودت نابود خواهی شد. حرشی جواب داد به‌خدا اگریحیی زیر پاهای من‌هم بود. من اورا به‌توتسلیم نمی‌کردم هرکاری می‌خواهی بکن . پسر حرشی از جای جست و به‌عقیل گفت پدرم رانکش من یحیی را تسلیم تو می‌کنم. عقیل عده‌ای را باپسرحرشی روانه ساخت و او مخفیگاه یحیی را به آنان نشان داد ویحیی را توقیف و زندانی کردند و به‌ولیدبن یزید جریان را خبرداد ولید دستور داد او و پیروانش را آزادکردند نصریحیی را آزادکرد و دو هزار درهم خرج راه دادکه نزد ولید برود. می‌گویند یحیی بن زید حیله‌ای به‌کار بست واز زندان گریخت و از راه ابرشهر به بیهق رفت. در آنجا عده‌ای ازشیعیان دوراو گرد آمدند وگفتند تاکی می‌خواهی خواری بکشی، یك صد وبیست نفردور او جمع شدند شاید فرار یحیی از زندان نصربن سیار به‌حقیقت نزدیکتر باشدزیرا ولید دستور داده بودکه جسد پدر یحیی را دم دروازه‌کوفه ازنخل آویخته وسپس آن راآتش بزنند تاخاکستر اوبرباد رودانتظار صدور چنین رأفتی‌از ولید ونصربن سیارکه یحیی را آزاد سازند و به او خرج راه بدهندکه نزد ولید برود ، کاملا بیمورد است .

به‌هرحال یحیی‌بن زید به سرخس رسید ودرآنجا اقامت‌کرد . نصربن سیار از دور مراقب‌حرکات یحیی بود. وقتی یحیی‌به جوزجان رسید انقلاب خودراعلیه حکومت بنی‌امیه‌آشکارساخت. ویحیی به‌صورت یك مجاهد پرهیزکار جلوه‌نمود مردم رابه خود دعوت‌کرد و روش انقلابی خود را که همان روش انقلابی پدرش زید بود ، آشکار ساخت. روش او عبارت بود از دعوت به‌کتاب خدا وسنت پیغمبر و دفاع از بیچارگان و پس دادن اموالی‌که بزور از آنان گرفته بودند و

تقسیم پاداش عادلانه بین مستحقان وهمچنین‌بر گرداندن تبعیدیان به‌زادگاه اصلیشان ودفاع از اولادپیغمبر.

روش انقلابی یحیی‌از بسیاری جهات باروش انقلابی حارث در ماوراالنهـر هماهنگی داشت‌با این تفاوت که حارث درانقلاب خود اساساً مسئله خلافت‌راکنار گذاشته بود. شاید دوری وفاصله جغرافیائی مانع ازاین شدکه بین یحیی و حارث ملاقاتی اتفاق بیفتد وهمکاری به وجودآید.

یحیی سعی کردکه همه مخالفان سیاسی بنی‌امیه راگرد خودجمع‌بکند . از این‌رو سعی کرد دسته‌ای از خوارج راکه «محکمه» نامیده می‌شدند ودشمن سخت بنی‌امیه بودند درصفوف خود بپذیرد. لیکن یزیدبن عمـرو اورا ازاین کـار منع کرد و گفت:

«چطور می‌خواهی از دسته‌ای کمك بگیری وبـه پشتیبانی آنان بـا دشمـن بجنگی درصورتی‌که آنان ازعلی‌واهل بیت او تبـری می‌جویند» ، یحیی بر اثـر توصیه یزیدبن‌عمرو ازاین‌کارمنصرف‌شد. نکته فوق نشان دهندهٔ هماهنگی‌خوارج با زیدیه درقیام علیه خلیفه ستمگراست.

جنگ بین یحیی‌بن زید وپیروانش وارتش نصربن سیار به‌سرداری عمروبن زراره در نزدیکیهای نیشابور اتفاق افتاد ویحیی دراین این جنگ پیروزشد. لیکن نصر شجاعترین سرداران خودراکه سلیم‌بن احوز بود به‌جنگ یحیی فرستاد و او درجوزجان به یحیی رسید وپس از جنگ شدید یحیی‌بن زید به‌قتل رسید.

می‌گویند مسلم‌بن احوز نارنی تمیمی درهرات بایحیی جنگ کرد و یحیـی به‌دست سورةبن محمدعزیز کندی به‌قتل رسید؛ ودرجـوزجان جنـازه اورا به دار آویختند وتا قیام ابومسلم خراسانی جنازهٔ او همچنان برسرداربود .

ابومسلم دستور داد جنازه رااز دار پائین‌آورند وبراو نماز خواند وجسدرا دفن‌کرد واجازه دادکه مراسم سوگواری جهت یحیی درخراسان برپـاشود. می‌ـ گویند خالدبن ابراهیم ابو داود بکری جنازه یحیی را از دار پایین آورد و نمـاز

خواند ودفن کرد.

در معجم‌الادباء نوشته شده است: «مسلم‌بن احوز والی بلخ و جوزجان از سوی نصربن سیاربود واوبود که یحیی‌بن زید. وجهم‌بن صفوان رابه قتل رسانید و سرآنان را در مرو نزد نصربن سیار فرستاد ونصر دستور داد سریحیی راازدروازه مرو آویختند مسلم‌بن احوزمی گفت من هم بهترین افراد وهم بدترین افراد را به‌قتل رساندم.

همه کتابهای تاریخی معتقدندکه قاتل‌جهم‌بن صفوان مسلم‌بن احوز بود که‌در زمان انقلاب حارث‌بن سریج در سال ۱۲۸ هجری اورابه قتل‌رسانید درصورتی‌که شهادت یحیی‌بن زید در اواخر سال ۱۲۵ هجری یا اوایل ۱۲۶ هجری اتفاق افتاد.

وقتی‌ولید از کشته شدن یحیی خبردارشد به یوسف‌بن عمرنوشت:«ناراحت ترین‌مردم‌عراق راازشاخه‌درخت‌پایین‌بیاور وباآتش‌بسوزان وخاکسترش‌را برباد ده منظورش از مردناراحت یحیی‌بن زیداست.»

جنبش یحیی‌بن زیدباقتل اوبه‌پایان نرسید. زیرا این جنبش ریشه‌های‌عمیقی درخراسان داشت وبا قتل زیدبن علی درکوفه وبیعت بعضی از مردم خراسان‌به‌او درزمان هشام‌بن عبدالملك شدت یافت. ازاین‌رو یحیی درخراسان بین دسته های مختلف یارانی داشت وبه پشتیبانی این یاران بودکه درجوزجان علیه بنی‌امیه قیام کرد وپیروزیهایی به دست‌آورد. وبرارتش بیشمار والی خراسان‌که کارآزموده و جنگ‌دیده بودند دربعضی‌ازجنگهاغلبه کرد.

پس از شکست جنبش یحیی‌شیعیان‌عموماًوزیدیه بخصوص زیرپرچم علوی دیگری گرد آمدند. این‌علوی‌اگرچه نسبت مستقیم‌باآل‌علی‌نداشت لیکن به‌خاندان علی‌منتسب‌بود. نام‌این علوی‌عبدالله‌بن معاویه‌بن عبدالله‌بن‌جعفربن ابوطالب‌بود. او درسال ۱۲۷هجری‌قیام‌کرد.درآن موقع اوضاع عراق باانقلاب مساعد بود. زیدیه زیرپرچم اوگرد آمدند وثابت قدمانه با بنی‌امیه جنگیدند. یکی‌ازاصول زیدیه قیام برضد امام ظالم است. به‌نظر زیدیه امامت جنبه فعالیت وتحرك دارد وزیدیه‌درقیام

عبدالله نقش فعالی بازی کردند ونهاوند ودینور راکه دروازهٔ کوفه و بصره آن روز به‌حساب می‌آمد ، متصرف شدند. این قیام اگرچه در عراق باموفقیت اوروبرونشد. لیکن دامنهٔ آن به‌همدان وقم وری واصفهان وفارس گسترش یافت و شهر اصفهان پایگاه قیام‌کنندگان شد.

عبدالله حکومت خود راتشکیل داد وعاملان خودرابه شهرها اعزام داشت. برادرانش حسن ویزید وعلی وصالح رابه حکومت استخر وشیراز و کرمان و قم فرستاد. همهٔ بنی‌هاشم به‌او روی آوردند از جمله سفاح ومنصور . بعضی از اولاد بنی امیه نظیرسلیمان‌بن‌هشام‌بن عبدالملك وعمربن سهیل‌بن عبدالعزیزبن مروان‌به‌او پیوستند. به‌بعضی‌از آنان کاروبه بعضی دیگرپول داد. وبه‌این‌ترتیب موفق شدکه تسلط خودرا برمنطقهٔ وسیعی از منطقه‌های خاوری اسلام‌گسترش دهد. عده‌ای از خوارج که مروان‌بن محمد آنها را از خود طردکرده بود، به عبدالله روی‌آوردند. مروان‌بن‌محمد آخرین‌خلیفهٔ بنی‌امیه اهمیت جنبش‌عبدالله‌بن معاویه درعراق‌وایران بخصوص درخراسان که همهٔعناصرناراضی وشیعیان‌علوی وعباسی‌وزیدی وخوارج درآنجاگردآمده بودند، بخوبی درك می‌کرد وتصمیم گرفت جنبش عبدالله را سرکوب کند ومانع ازاین‌شودکه مخالفان به رهبری او متحد شوند. ابتدا اورا از عراق عقب راند وبه تعقیب‌او درخاك ایران پرداخت. به‌سپاهیان اودرجزیرةالعرب ماموریت‌دادکه‌عبداللهرا تعقیب کنند. عبداللهازبرابرعامربن‌ضباره‌به‌خراسان گریخت تحلیل نیروهای نصربن‌سیار دربرابرحارث‌بن سریج تمیمی وجدیع‌بن علی کرمانی ازروی توطئه‌های پی‌درپی ابومسلم خراسانی‌همه وهمه وضع خراسان وماوراالنهر را دشوارتر وپیچیده‌ترکرده‌بود. ومنجر به‌ضعف نیروی دستگاه خلافت درهمه‌جا وبخصوص درخراسان گردیده بود. عبداللهبن معاویه درچنین اوضاع و احوالی به خراسان رسید. حزب بنی‌هاشم درآنجا رسما به رهبری ابومسلم خراسانی فعالیت می‌کرد. عبداللهبن معاویه امیدواربودکه شیعیان بنی‌عباس به‌او به پیوندند . لیکن ابومسلم اورا دستگیر وخفه‌کرد؛ وسرش را نزد عامربن ضباره‌فرستاد. اوهم‌آن‌سر

را به‌شام نزد مروان فرستاد. بعضی معتقدندکه ابومسلم عبدالله رازنده تسلیم‌عامربن ضباره‌کرد وعامر اوراکشت وسرش رانزد مروان فرستاد.

اوضاع واحوال‌سیاسی سرزمینهای اسلامی آن‌روزمردم رابه‌قیام علیه‌بنی‌امیه تشویق می‌کرد ولازم نبودکه رهبران سیاسی کارآزموده مردم رابه‌قیام وادارکنند. وگرنه عبدالله‌بن‌معاوی بدکردار ومتهم به زندقه چگونه می‌توانست انقلابی علیه بنی‌امیه به‌وجودآورد.؟ اوضاع سیاسی وخیم در عراق وخراسان اجازه نداد که فرمانروایی عبدالله‌بن معاویه‌که اصفهان رامرکز خود قرار داده بود وباجنجال‌مردم کوفه تقویت می‌شد برقراربماند. دبیرعبدالله‌بن معاویه یعنی عماربن حمزه وندیم‌او مطیع‌بن‌ایاس هردومتهم به‌زندقه بودند. بقلی‌که معتقد بودانسان مانند باقلاست‌آدم وقتی‌مرد دیگربرنمی‌گردد ورئیس پلیس‌عبدالله‌بن معاویه هردو دهری مذهب‌ومنکر خدا بودند. شایدعلت‌شکست سریع عبدالله‌بن معاویه دربرابر سپاه بنی‌امیه و سپس شکست نهایی‌او دربرابر سپاهیان ابومسلم خراسانی شهرت مذهبی او ویارانش‌در ایران بود. شایدهمهٔ این‌اتهامات رابه‌عبدالله‌بن معاویه ازآن رو وارد کردندکه اورا از مردم جداکرده باشند.

قیام جدیع بن علی ازدی واوضاع سیاسی خراسان

درسال ۱۲۶ هجری که یحیی بن زید به‌قتل رسید جدیع بن علی ازدی علیه نصر بن سیار قیام کرد علت ظاهری عصیان او مسئله مالی بود؛ زیرا نصر بن سیار همه مبالغ پاداشی را که مردم مطالبه می کردند به‌آنان نمی‌پرداخت وعلت آن سنگینی بهای هدایائی بود که خلیفه اموی ولیداز نصر بن سیار خواسته بودوموجب ورشکستگی بیت‌المال خراسان شده‌بود. واین امربنوبهٔ خود بردرآمد افراد ووضع اقتصادی تاثیر گذاشت وباعث خشم مردم شد. بازاریان مجبورشدند در دکانهای خود مانده‌و از اموال خودنگاهداری کنند. مردم فکر می کردند که عنقریب در خراسان انقلاب درخواهد گرفت. پس‌ازاینکه ناامنی سراسرخراسان رافرا گرفت. از دیهادسته‌بندی کردندوجدیع بن علی‌رابه ریاست خود بر گزیدند وبه‌انقلاب علیه حکومت نصر بن سیار دست زدند.

ازجدیع بن‌علی کرمانی‌خبرچندانی دردست نیست درتاریخ‌طبری می‌نویسد که او درکرمان به‌دنیا آمد ودرمسائل سیاسی خراسان وارد شد ودر جنگهایی که بین اعراب وقبیله‌های ازد اتفاق افتاد شرکت کرد. پیدایش آغازین او وروابط او باکوفه واحزاب سرزمین پدرش و وابستگی اقتصادی وطبقاتی واجتماعی او که

فئودال یابازرگان یا سیاست‌پیشه بود واعتقادات وی واینکه اومـانند نصربن سیار یك اموی خالص‌یاپیرو مذاهبی مخالف مذهب بنی‌امیه بود،هیچ کدام روشن‌نیست

قدر مسلم این است که جدیع‌بن علی صمیمیتی نسبت به بنی‌امیه نداشت حوادثی که او بعدها درآن شرکت کرد ، دلیل‌این امراست.

درنوشته مصور خطی به‌نام «بخشی ازکتاب تاریخ» نوشته شده‌است که پدر جدیع از یاران مهلب‌بن ابی‌صفره بودکه از قبیلهٔ ازد وازمردم کوفه بود و ازبنـی معن‌از شیعیان‌حضرت‌علی‌ابن‌ابی‌طالب علیه‌السلام‌است. بعضی‌ازرفتارهای‌جدیع‌بن علی قابل تامل‌است شاید جدیع‌بن‌علی کرمانی دراصل کوفی ومانند پدرش متمایل به‌علویان بوده‌است. اگراین اندیشه درست‌باشد تـاثیر بسیاری درسیاست داخلـی سرزمین‌خراسان‌داشته‌است. معروف‌است که ابراهیم‌بن محمد سازماندهنده‌تبلیغات عباسیان به‌ابومسلم خراسانی گفت:

«ای عبدالرحمن توازما اهل‌بیتی وصیت مرابه‌یاد بیاور وبه‌من توجه کن و یمنیها راعزیزبدار و تقویت‌کن خداوند امر دعوت را جزبه وجود آنان به انجـام نمی‌رساند» .

ازدیها یمنی بودند وجدیع‌بن علی رئیس‌آنان در خراسان بود. درپرتوایـن مقدمه علت آزادکردن یحیی‌بن زید انقلابی که علیه امویان قیام‌کرد به‌دست‌نصربن سیارروشن‌می‌شود. یحیی‌بن زید پس‌ازآزادی به‌یارانش درخراسان پناه برد. سپس نصربن سیار توطئه قتل‌اورا درسال۱۲۶ هجری دوراز شهر مرو فراهم‌کرد.درست هنگامی که خطر ابومسلم خراسانی که خلافت بنی‌امیه را تهدید می کرد آشکـار شده بود.

دعوت ابومسلم‌باجلب‌رضایت‌اهل‌بیت‌پیغمبرصورت گرفت وجدیع‌بن‌علی‌از دعوت‌ابومسلم‌بدش‌نمی‌آمدوبه خلع آخرین‌خلیفهٔ‌اموی‌محمدبن‌مروان‌معترض‌نبود. جدیع دردشمنی‌با‌نصربن سیارثابت قدم بود وبااو می‌جنگید.پس ازاینکه‌جدیع‌بن علی به‌قتل رسید فرزندش علی‌بن جدیع راه اورا دنبال‌کرد و سرانجام‌به ابو مسلم

خراسانی ملحق شد وبااو برضد بنی‌امیه جنگید ومسئله خونخواهی پدرش زیاد در او تاثیر نداشت. ومی‌بینیم به‌محض اینکه ابومسلم شعار سیاسی خود راعوض کرد ودعوت خود را برای بنی‌عباس آغاز کرد فرزندان جدیع‌یعنی‌عباس و عثمان را به‌قتل رسانید.

نصربن سیار سعی کرد مشکل ازدیان راابتدا ازراههای مسالمت‌آمیز حـل بکندواین مسئله را ازمشکلات سیاست دربار شام جدا سازد وکوشید ازراه ایجـاد قوم وخویشی وپـرداخت صدهزار درهـم فیصله بخشد . لیکن دراین کار تـوفیق نیافت. سرانجام توانست جدیع‌بن علی را درسال۱۲۶ هجری دستگیر و زندانـی سازد. لیکن جدیع اززندان فرار کرد وبه اطراف مرو نزد سپاهیان ازدی پناه بـرد فرار او وضع سیاسی راپیچیده‌تر ساخت وباعث پیشرفت عصیان حارث‌بن سریج شد که اعراب وترکها زیرپرچم او درماوراالنهر گرد آمدندونقاط استراتژیکی‌مهمی رابه دست گرفتند.

نصربن سیار سازش باحارث راآسانتر ازصلح باجدیع‌بن علی و قبایل ازد می‌دانست. زیرا حارث مانند یك فردانقلابی برحسب‌اعتقادات خود طرفداراجرای اصول عادلهٔ اسلام بود وطالب روی کارآمدن دولتی بودکه بابرادری وعدالت بـا مردم رفتارکند. دامنهٔ انقلاب حارث باتصدی حکومت‌به وسیله عاصم‌بن عبدالله به طخارستان وبلخ گسترش یافت وطخارستان به‌دست حارث افتاد . لیکن جدیع‌بـن علی رئیس قبیله بود وخود رابرای تصدی حکومت خراسان از نصربن سیارلایقتر می‌دید .

نصربن سیار هیئتی را مامور مذاکره باحارث‌کرد واو رابه صلح وملاقات دعوت‌کرد. نصربن سیار سعی‌کردکه صلح باحارث رارسمیت دهد وقراردادصلح را از دربار خلافت شام بگیرد. ازاین‌رو یك هیئت عالیمقام رامامور دربارخلافت کرد تا از یزیدبن ولید خلیفه اموی امان نامه به‌نام حارث بگیرند . هیئت اعـزامی نصربن سیار درکوفه به ابوحنیفه مراجعه‌کردند تا اوسفارشی به‌نام احلج ، که از

مقربان یزید خلیفه اموی بود بنـویسد . ابوحنیفه این سفارش را نـوشت واحلج این هیئت رابه حضور خلیفه معرفی‌کرد وواسطهٔ ملاقات آنان شد. خالدبن زیـاد نمایندهٔ اعزامی نصر به‌حضور خلیفه رسید وبه‌وی گفت:

«ای امیر مؤمنان پسرعموی خود راکشتی تا احکام‌کتاب خداوند رابه‌جای بیاوری‌ماموران توتقلب‌می‌کنند وستم‌روا می‌دارند» خلیفه جواب داد: «من‌پشتیبانی غیر از آنان نمی‌یابم لیکن نه‌آنان را دوست دارم ونه ازایشان بدم می‌آید». خالد جواب داد : ای امیر مومنان اهل بیت راحاکم‌کن وبرای هرحاکمی ماموراني از اخیار وفقیهان بگمار تا عهد وپیمانی راکه ازتوبر گردن دارند ازآنان بخـواهند . خلیفه‌گفت این‌کار را می‌کنم نمایندگان نصربن سیاربرای حارث‌بن سریج ازخلیفه امان خواستند خلیفه درسال۱۲۶ هجری برای حارث چنین نوشت:

«بعد ما حدود خداوند رابه‌جای نیاورده‌ایم خداوند را ازخـود خشمگیـن ساخته‌ایم . به‌بندگان خداوند انواع ستمها روا شده خونهای ناحقی ریخته شده‌از مردمان اموال به‌ناحق گرفته‌اند می‌خواهیم درمیان این قوم‌باکتاب خداوند و سنت پیغمبر عمل‌کنیم قدرت فقط در دست خداست. ماوضع خود رابه‌تو توضیح‌دادیم تو وهمدستانت در امان هستید وبه‌سوی من‌بشتابید شما یاران و برادران‌ماهستید».

به عبدالله عمربن عبدالعزیز نـوشت « اموال وذریه آنها را که‌گرفته بودی پس بده » .

در اطراف ماموریت این هیئت ابهام بسیاری وجوددارد ازجریان رویدادها چنین بر می‌آیدکه نصربن سیار از طرزکار وانجـام ماموریت ایـن هیئت اطلاع درستی نداشت از این‌رو بر وی معلوم نشد چه‌کسی وسیله شدکه آنها با یزیدبـن ولید ملاقات‌کنند؟وچراابوحنیفه نعمان واسطه شد؟ اگرآنها ماموران والی‌خراسان بودند ، این وساطت چـه معنی داشت؟ این هیئت درانجام مـاموریت خود همـهٔ ماموران خلیفه را مورد انتقاد قرار دادند ؛ وبه خلیفه نصیحت‌کردند. خلیفه ازآنان چرا ازحال نصر جویا نشد؟ و چرا نصربن سیار پس ازانجام‌این ماموریت‌ازهیئت

سئوالاتی‌نکرد؟. حارث که از نصربن سیار طلب بخشش نکرده بود . زیرا حارث خود را ذیحق می‌دانست وبرضد ستم وظلم‌قیام‌کرده بود وازحقوق بیچارگان‌دفاع می‌کرد وطالب اجرای عدالت ورفتار براساس قرآن وسنت‌بود.

حارث برای آن این بخشش وعفو راپذیرفت تا متارکهٔ جنگی بین دوطرف به‌وجودآید ومذاکرات آغازشود. وبه‌این‌ترتیب راهی برای‌حل مشکلات‌اجتماعی واقتصادی که موجب قیام مردم سخد شده‌بود، فراهم‌گردد. حارث وجهم‌بن صفوان وپیروان‌عرب وعجم انها اول راه مسالمت‌آمیز پیش‌گرفتند وپس از اینکه راههای مسالمت جویانه به‌نتیجه نرسید جنگ بین دوطرف آغاز شد.

اوضاع وجریان‌حوادث نشان‌می‌دهد که نصربن‌سیار خود مبتکرطلب‌بخشش از خلیفه برای حارث پیرومذهب‌رجعت وجهم‌بن صفوان جبری مذهب‌بوده است؛ وامیدواربوده‌است که ازاین‌راه‌بتواند دیگردشمنان‌خودرا درخراسان‌ازمیان‌بردارد.

حارث باسیاست جدیدی که نصربن‌سیارجلوی‌او گذاشت‌موافقت کرد،وعفو عمومی را که دربار خلافت شام داده بودپذیرفت. ودرسال۱۲۷ هجری به مروآمد دراین سال نصربن‌سیار جنبش شیعیان زیدی رادرخراسان از میان برداشت.حارث بمحض اینکه وارد مرو شد گفت: «خداوندا من هرگزناامید نمی‌شوم وازچیزی که میان من وآنهاست جز وفای به‌عهد انتظار نـدارم اگر آنـان پیمانشکنی و خیانت کردند مرابرآنان پیروزی ده .» حارث دوازده سال تمام درسرزمین ترکها کاملا مستقل‌بود وهیچ رابطه با حکومت خـراسان نداشت. نظام‌حکومتی حـارث یك حکومت مشورتی بود ودر تصمیمات وقانونگزاری همواره از مشورت استفـاده می‌کرد هنگامی‌که نصربن سیار هوشیارانه موضوع خلع خلیفه رابا‌حارث درمیان گذاشت وی جواب داد: «می‌دانم‌که این خواستهٔ تودرست است لیکن همـراهان من دراین‌کار بامن بیعت نمی‌کنند.» منظور او جهم‌بن صفوان مبتکر مذهب فلسفه تعقلی اسلامی ونصربن عمران سازماندهنده اوضاع اجتماعی عمومی بوده است . کـه پس از اعلان عفو عمـومی با وی به مرو آمـد و عبدالله بن سنان است کـه

سمت قضاوت ودستیاری مضرس‌بن عمران را داشت . ارتباط نژادی که یزیدبـن ولید باایرانیان‌داشت ازراه‌مادرش‌به‌آفریددختریزدگرد سوم آخرین‌پادشاه‌ساسانی بود. و این رابطه بود که موجب شد یزید تقاضای نصربن سیار را بپذیرد و برای انقلابیهای ماوراالنهر ترکها وایرانیها واعراب عفوعمومی بدهد.

نصربن سیار ازاین‌اعلان عفواستفاده سیاسی عمیقی‌نمودواز حارث‌بن‌سریج استقبال‌کرد و اورا درکاخ بخار خدا جای داد وپنجاه درهم روزانه جهت مخارج او درنظر گرفت . باوی خوشرفتاری کرد وکسان اورا آزادکرد وهدایای‌گرانبهائی به‌حارث پیشکش کرد. ولی حارث چون به‌یك نوع غذا در روز اکتفا می‌کرد همهٔ آن‌هدایا را می‌فروخت وپول‌آنرابین پیروانش تقسیم‌می‌کرد. نصربن‌سیارحکومت ماوراالنهر را به‌حارث پیشنهادکرد وگفت سه‌هزار درهم به‌او خواهد داد حارث‌این پیشنهاد را نپذیرفت وپیغام داد:

«من‌دنیا وخوشیهای‌آن وازدواج با زیبارویان‌عرب راطالب‌نیستم وفقط ازتو می‌خواهم کتاب الهی وسنت پیغمبر را اجراکنی ومردم بافضیلت وتقوی را مصدر کار سازی. اگرتواین خواسته‌ها راانجام دهی من دربرابر دشمنان پشتیبان‌توهستم سیزده سال پیش ازاین شهر به خاطر گردن نگذاشتن به تسلیم بیرون رفتم و تـو می‌خواهی مرا به تسلیم دعوت کنی».. حارث درمیان فرزندان قبیله تمیم مردم رابه خود دعوت می‌کرد سه‌هزار نفرگرد اوجمع شدند اوبه جدیع‌بن علی کرمانی‌پیغام فرستاد: «اگرنصرعمل‌به‌کتاب‌خدا وگماردن مردم نیکوکاربرسرکارها رابپذیرد به اوکمك خواهم‌کرد من به‌امر خدا قیام‌کرده‌ام اگر نصر خواسته‌های مرا نپذیرداز خدا برضد او کمك می‌طلبم و اگر توتضمین‌بدهی که به‌عدل وسنت خدا رفتارکنی ترا یاری خواهم‌کرد پیغام حارث پس ازغلبه جدیع بر رقیبش عبدالملك حرمله و بدست‌گرفتن رهبری قبیله ازد در خراسان ، به جدیع رسید. نصربن سیار توانست بین خود وجدیع‌بن علی روابط صلحجویانه برقرار سازد وبه‌اوتامین بدهد وبه‌این ترتیب تندباد قبیله ازد موقتا آرام یافت. لیکن برکنار شدن منصوربـن جمهور از حکومت عراق وجانشینی عبدالله‌بن عمربن عبدالعزیزبن مروان علی‌بن جدیع رابه

خشم آورد و به جمعآوری سپاه واسلحه دست زد واختلاف بین یمنیها ونزاریهابالا گرفت. عراق وایران آن‌روز دردست خوارج وعبدالله‌بن معاویه‌بن جعفربود و راه ارتباط بین نصر ودربار خلافت شام بسته بود دراین اوضاع واحوال جدیع‌بن علی از نصربن سیار خواست که کناره‌گیری کند و کار را به‌انشعابیها واگذار کند و تا روشن شدن تصمیم خلیفه دراین مسئله ازمیان مردم بکربن وائل کسی راکه مورد قبول همه باشد به‌کاربگمارد.

لیکن نصراین پیشنهاد را ردکرد وبااحتیاط تمام خواست ابتکار عمل را به دست بگیرد. لیکن بامرگ یزیدبن ولید و خلافت مروان‌بسن محمد در سال ۱۲۷ هجری، وضع دشوارترشد وجریانهای قبلی نقش سیاسی خود را پس از قتل ولید درسال۱۲۶ هجری ۷۴۴ میلادی ایفاءکرد. تانوبت خلافت به‌مروان‌بن محمدرسید باخلافت اومردم حمص ودیگر اهالی‌شام[1] به‌پا خاستند مروان باآنان جنگید. سپس سلیمان‌بن‌هشام علیه مروان قیام‌کرد؛ و اورا ازخلافت خلع کرد. دراین زمان حکومت عـراق در دست نصربن حرشی بـود و پس از وی در سال ۱۲۸ هجری ابن هبیره حاکم عراق شد و به نصربن سیار نوشت که به‌مروان بیعت بکند وبااین ترتیب در خراسان موقع نصر تثبیت شد .

پس از روشن شدن وضع سیاسی خراسان و انتصاب مجدد نصربن سیار به حکومت آن سامان ، حارث بن سریج امان‌نامه خلافت شام را نقض‌کرد وگفت : «مرایزیدبن ولید امان داد و مروان امان‌نامه اورا قبول ندارد، و من از او ایمن‌نیستم و مردم را دعوت به بیعت‌کرد و نزد نصربن سیار فرستاد و به اوگفت‌کارها را با مشورت انجام بده نصراین تقاضا را نپذیرفت. همچنانکه تقاضای علی‌بن جدیع‌را ردکرده بود درنتیجه‌کار بین پیروان حارث ومقامهای حکومت خراسان بالاگرفت سرانجام‌انقلابیها تصمیم‌گرفتند مقاومت دربرابرحکومت خراسان وانقلاب راادامه

---

۱. علت طغیان مردم آن بود که مادر مروان کنیزکردی بود و دراوایل خلافت اسلامی معمول نبودکه خلفا ولایتعهدی رابفرزندی بسپارند که مادرش‌کنیز وبرده باشد

دهند تاحکومت خراسان خواسته‌های آنان رااجابت کند. وبه عمل به سنت وقران بازگردد وکارها را به مشورت احاله‌کند تا مردم بتوانندکسی را بـه عنوان حاکم انتخاب کنندکه نیکوکار و عادل وبا انصاف باشد. بابن ترتیب ایدئولوژی‌انقلابی جهم‌بن‌صفوان در انتشار هدفهای انقلاب جهت اطلاع مردم از سرنو فعالیت‌گرفت خلاصه هدفهای نامبرده عبارت بود :

الف ـ امامت یعنی هرشخصی که به‌قران وسنت عالم باشد استحقاق امامت دارد و این امامت را اجماع مردم تشخیص می‌دهد.

ب ـ مساوات‌همه مردم‌مسلمان برابرند وهرملتی که اسلام‌آورد از دادن‌جزیه معاف می‌شود .

ج ـ مخالفت بااستبداد و جنگ بـاظلم و خشونت وکمك بـه احقاق حق اشخاصی‌که به اسلام ایمان آورده‌اند .

د ـ موالیان نیز حقی در گرفتن پاداش دارند .

هـ ـ حکومت نباید باموالیان رفتاری پیش گیردکه پیش از اسلام آوردن به آنان روا می‌داشت. هرامتیازی‌که مسلمانان دارند باید موالیان نیزازآن برخوردار گردند .

حکام خراسان براثر شدت انقلاب و صمیمت رهبرانشان مجبور شدند بـه خواسته‌های‌آنان گردن نهند وبعضی‌از خواسته‌های آنان رابه‌جای بیاورند،دوطرف موافقت کردندکه نمایندگانی تعیین کنندتـا نمایندگان ماموران مالیاتی را برگزینند که ملایمت به‌کار ببرند ومالیات دهندگان را در تنگنانگذارند. لیکن‌از این‌تصمیم ناتوانان ومالیات‌دهندگان هیچ‌گونه سودی نبردند. و انتقاد مردم شدیدتر شد. این جریانهائی بودکه درصحنه سیاسی واقتصادی رویداد اما درصحنه اجتماعی‌وفکری تحولاتی به‌این ترتیب صورت گرفت .

جهم بن صفوان بـه عنوان‌یك اندیشمند اسلامی و انقلابی کـه برضد فساد و تحریف مذهب، و به عقیده خود دفاع از اسلام واقعی قیام‌کرده بود ؛ وظیفه خود

می‌دانست که مساعی خود را در راه نظرات جهمی در موضوع قضا وقدرمصروف سازد وبانظرات مقاتل‌بن‌سلیمان که به قول جوزجانی «یك جنگاور گستاخ بزرگی بود» به‌مقابله برخیزد. و انتشار نظرات مشبّهه را در خراسان به خاطردفاع ازعقاید حقیقی اسلامی متوقف سازد. براین اساس جهم فلسفه ایده‌ئولوژیکی مذهب خود را که بعدها اساس فلسفه معتزله قرارگرفت، وضع کرد. در هرحال نظرات جهم واکنش آنچنان صورت اسلامی بود که امیران خراسان در قبال موالیان واهل ذمه ازنظراجتماعی‌واقتصادی به‌کارمی‌بستند. فلسفه جهم‌شامل‌مسائل‌اساسی درمورددین و روابط اجتماعی بود.

جهم افکار مردم را برای انقلاب آماده می‌ساخت بعضی مواقع دستورها و پیغامهای حارث بن سریج را مطرح می‌کرد، و در بعضی مواقع مسائل مذهبی را برای مردم توضیح می‌داد؛ و آنها را ساده بیان می‌کرد تا برای کشاورزان ترکی و ایرانی قابل فهم باشد و از زندگی روزمره و مشکلات اقتصادی و اجتماعی برخیزد. تاجایی که مردم درکوچه و خیابان و مسجد از حارث تجلیل می‌کردند و به‌انقلاب علیه بنی‌امیه دعوت می‌نمودند. براثر این آمادگیها بود که حارث ازنصر خواست مسلم بن احوز رئیس پلیس خود را برکنار سازد نصر این در خواست‌را فوراً اجابت کرد. و بشربن بسطام برجمی را به‌جای وی گماشت نصربه منشی خود دستور داد که سنتهایی راکه مورد قبول حارث باشد به او بنویسد و هرماموری را که می‌پذیرند انتخاب‌کنند تااو حکومت ماوراالنهر وسمرقند و طخارستان رابه‌اnان واگذار کند وبه‌انان دستوردهد سنتها و رفتارهائی که مورد پسند حارث باشد به‌کار برند. نصربن سیاراغلب خواسته‌های حارث و جهم‌بن صفوان را پذیرفت. حارث براثر این موفقیتها به نصراصرار کرد که به‌کتاب و سنت پیغمبر برگردد، تاآنجا که نصر مجبور شد از ترس توسعهٔ انقلاب نقشهٔ خود را تغییر بدهد. نصر از حارث خواست «اگرمی‌خواهی ازکرمانی‌آغازکن» اگراو رابکشی من دراطاعت‌توهستم و اگر خواستی مرا بااو آشتی ده اگر تو براو غلبه‌کردی از نظر تو پیروی‌خواهم

کرد و اگر می‌خواهی باپیروان خود راه بیفت و از وی جزیه بگیر من زیر فرمان توهستم» حارث‌بیش‌ازاینکه حمله همه‌جانبه خود رابرضدنصر آغاز کند، باب گفتگو باوی را باز کرد و دوطرف راضی شدندکه مقاتل‌بن حیان و جهم‌بن صفوان میان‌آن دو حکمیت کنند. هردوی آنان حکم کردندکه نصرازکار کناره گیری کند وامور از راه مشورت اداره شود. نصراین پیشنهاد را نپذیرفت و از زیررای حکمیت سرباز زد . جهم بن صفوان مردم را به پیوستن به جنبش دعوت کرد و حارث بانیروهای مسلح خود بـه تجهیز مردم پرداخت تاآمادگی جنگی آنان را زیادتر کند .

سرسختی حارث بانصربن سیار ناشی‌از طبیعت انقلاب بودکه در درجه‌اول عامل اساسی‌آن از زندگی اقتصادی و اجتماعی کشاورزان ماوراالنهر ناشی می‌شد و در درجهٔ دوم حارث از اندیشه نصربن سیار باخبر بود زیرا نصر نماینده طبقات حاکمه عرب بودکه گرد خلیفه درشام جمع‌شده بودند. به‌این جهت حارث راههای حدوسط و سازشکارانه‌ای راکه برای استفاده‌از فرصت نصربن سیار پیش‌می‌کشید قبول‌نداشت. حارث به ریشه مشکلات مردم ماوراالنهر، ترکها و ایرانیها و اعراب کاملاً واقف بود . نصر نیز به نوبه حارث را خوب می‌شناخت وسعی می‌کردکه باملایمت باوی رفتار بکند تافرصت به‌دست آورد وبرای همیشه ازدست اوخلاص بشود. نصر می‌خواست مردم را از انقلاب جداسازد و به مردم چنین وانمود سازد که رهبران انقلاب بیدین واطمینان نکردنی هستند. دوطرف درمورد مسائل مـورد اختلاف کهنه و نوکه براثر تحولات زیر بنـای اقتصادی جامعه خراسان به‌وجود آمده بود به‌راه حل نهائی نـرسیدند. درنتیجه دریك جنگ طبقاتی بیرحمانه بـا یکدیگر درگیر شدند. لشگریان حارث تلاش‌می‌کردند مرو، را فتح‌کنند وسرانجام دراین‌کارموفق شدند . حارث سربازان خود را از غارت خانه‌ها بازداشت و فقط اسلحه‌واسبهارابه‌غنیمت‌می‌گرفتند. نصربن‌سیارباز‌حمت‌زیادتوانست‌مرو رااز‌حارث پس به‌گیرد وجهم‌بن صفوان رامانند مسلم بن احوزیا هلال بن‌احوز به‌قتل‌برساند. نصر بعضی از پیروان خودرا متهم‌کردکه در پنهانی باحارث رابطه دارند، اصحاب

نصر از این عمل خود معذرت خواستند و نصر عذر خواهی آنها را پذیرفت زیرا می‌خواست ازپشت جبهۀ برای پاك کردن شهر مرواطمینان حاصل بکند .

نصر سعی کرد باکرمانی قرارداد صلحی ببندد براثر کوشش وی این‌قرارداد بسته شد. لیکن حارث موفق نشدکه‌کرمانی را به‌سوی خود جلب بکند درنتیجه‌بین نصروکرمانی جنگ‌درگرفت. نصرابتداتلاش می‌کرد که در ارادۀ کرمانی به‌جنگ تزلزل ایجاد بکند لیکن موفق نشد .در ایـن میان تعصبات قبیله‌ای نقش مهمی ایفا می‌کـرد . وقتی یمنیها مضریها را شکست دادند حارث به نصر پیغام داد که یمنیها مرا به‌شکست‌دادن شما نکوهش می‌کنند من‌به‌تنهایی‌می‌توانم این کار را انجام‌بدهم تو طرفداران پروپاقرص خود را برابرکرمانی بفرست این امر می‌رساندکه حارث از جنگ بانصر خود داری می‌کرد و دگرگون شدن جریان حوادث بسیار ضعیف به نظر می‌رسید .

چه بسااعتراض بعضی از یاران حارث براثر رفتاری بودکه‌کرمانی بـامردم بتوشکان کرد . کرمانی اسد را به بتوشکان فرستاد آنها بفرمانروایی اسد گردن نهادند. لیکن کرمانی شکم‌پنجاه نفراز مردان‌بتوشکان رادرید وجسدکشته شده گان را به رود بلخ انداخت و سیصد نفرشان را دست و پابرید وسه نفراز آنان رابه‌دار زد واموال آنان رابه‌گرانترین قیمت بفروخت.یاران حارث‌به همکاری اوباکرمانی در جنك بانصر بن سیار اعتراض‌کردند. بشر بـن جرموز ضبی یکی از همکاران سابق ابوصیدای‌بزرگترین پشتیبان حارث وقتی که حارث‌باکرمانی قراردادی بر ـ ضد نصر منعقد ساخت به حارث‌گفت :

«من در رکاب توبه خاطر عدالت جنگیدم اگرتو باکرمانی‌هستی می‌دانم‌تو به‌خاطر آن می‌جنگی که بگویند حارث فتح‌کرد، اینان بـه خاطر تعصب می‌جنگند بنابراین من در رکاب توجنگ نخواهم‌کرد باپنجهزاروپانصد نفراز توجدامی‌شوم مایك دستۀ عادل هستیم که دعوت به حق می‌کنیم و باکسانی می‌جنگیم که بـا مـا می‌جنگند. همۀ این آشوبها در صفوف مردم خراسان پس ازبه دار اویختن جهم‌بن

صفوان و پس از اعتراض جرموز وکناره گیری او از جنبش حارث اتفاق افتاد . آخرین آشوب‌خطرناك علیه انقلاب درنتیجه سوءتفاهمی‌بودکه بین‌حارث وکرمانی به‌وجود آمد ومنجر بـه اعتراض حارث به روش انقلابی و رفتارکرمانی شد و آن موقعی بودکه کرمانی درمیان مردم‌سخنرانی‌کرد وبه‌آنان‌امان داد. حارث به‌خراب کردن خانه‌ها وغارت اموال مردم اعتراض‌کرد وپس ازاینکه دربین ارتش‌اوتفرقه افتاد ازکرمانی خواست که‌کارها را بامشورت هم انجام دهند؛ کرمانی این پیشنهاد را ردکرد .

ناصحانی‌که در ارتش حارث بودند او را مانع از این شدندکه راه نیرنگ در جنگ راپیش بگیرد. درسال ۱۲۸ هجری جنگ بین حارث وکرمانی بالاگرفت و حارث و منشی اویزیدبن داود در این جنگ‌کشته شدند و تن بی‌سر آن دو را در شهرمرو به‌دار آویختند مروبه‌دست یمنیها افتاد ودوران قدرت مضریها خاتمه‌یافت چنین برمی‌آیدکـه اختلاف بین حارث وکرمانی یك اختلاف ساده قبیله‌ای نبود بلکه یك‌نبرد طبقاتی‌بود زیراکرمانی مظهر طبقات فئودالی‌تازه بودکه سعی‌می‌کرد مقامهای دولتی وسران فئودال قدیمی رازیر فشاربگذارد تاجائی برای خود درمیان آنان بازکند. وبتواند زمینهای‌کشاورزی پهناوری رابه چنگ بیاورد. لیکن‌انقلاب حارث‌که در حقیقت انقلاب طبقات متوسط خراسان بـود ، مبارزه‌ای بـود برضد فئودالها و مقامهای دولتی‌که توده مردم خراسان به‌آن دست زده بودند .

پس‌ازکشته شدن جهم‌بن صفوان رهبرایدئولوژیك‌انقلاب، تضاد بین‌رهبران اشکارتر شد و روابط بین آنان سست گردیـد انشعاب وحدت انقلاب را تهدیـد می‌کرد. نخستین انشعاب به وسیله بشربن جرموز صورت‌گرفت انشعاب او برای رسیدن به هدفهای شخصی در رهبری جنبش نبود بلکه ریشه‌های عمیقتری داشت‌در حقیقت انشعاب او مبارزه بین طبقات متوسط خراسان باازدیهای پیروکرمانی‌بود. بشرو آن عده‌که راضی به صلح باملاکان نبودند انشعاب‌کردند . انگیزهٔ اقتصادی این انشعاب را پیشه وران وکشاورزان خرده پابـه وجود آوردنـد . بشر از حارث

خواست که به کتاب وسنت برگشته وعدالت رابین مردم برقرار کند. بشربن‌جرموز حارث را بـه انحراف از اصول انقلابی متهم کرد و پس از اینکه حارث از جمع کناره‌گیری کرد بشر جمعیت خود را جمعیت عدل و انصاف نـام نهاد این انشعاب یك واقعه سهمگینی بود که انقلاب را به‌لرزه در آورد وریشه آن را ضعیف ساخت نیروهای انقلاب پراکنده گردیدند. وبه‌سوی دعوت بنی‌عباس وسازمانهای علنی و مخفی آن متمایل شدند.این بزرگترین ضربه‌ای بود که به انقلاب خراسان به‌رهبری حارث بن سریج وارد شد و جدیع بن علی کرمانی موفق شد که به‌کمك ازدیها به انقلاب خراسان ضربه‌های نیرومندی وارد سازد وباکشته شدن حارث فرماندهٔ نظامی انقلاب برآن پیروز شد. به‌این ترتیب موانع سخت از پیش روی جدیع بن علی و نصربن‌سیار برداشته شود. سپاهیان حارث متفرق شدند ودر جستجوی پناهگاهی که ازآنان حمایت کنند، برآمدند. سرانجام این‌پناهگاه رادر شخص ابومسلم‌خراسانی مسئول‌به راه انداختن دعوت عباسیان در خراسان یافتند. این واقعه درست درسال ۱۲۸ هجری اتفاق افتاد که در آن سال صاحب پرچم سیاه حارث بن سریج به قتل رسید و این پرچم را پیروان ابومسلم در خراسان به دست گرفتند و پیروان حارث وجهم بن صفوان زیرآن گردآمدند. ابومسلم برای آن این‌پرچم رااز نوبرا فراشت تاپیروان حارث پراگنده نشوند . در آن سال محیط سیاسی مساعد بـارشد دعوت عباسیان بود. رهبران این دعوت فرصت را مغتنم شمردند و در خراسان آشکارابه دعوت عباسی دست زدند .

بـاهمه جدایی از مردم کـه حکومت بنی‌امیه درخراسان باآن مواجه شد و دگرگونیهای سیاسی که درآن خطه به‌وقوع پیوست مقامهای حاکمه‌و قدرت‌طلبان بـه ماهیت خطری که موجودیت همگی آنان را تهدید می‌کرد پی‌نبردند . دستگاه خلافت‌اهمیت گامهای سیاسی‌واقتصادیی راکه نصربن‌سیاربرداشته‌بودومی‌خواست راه پیشرفت انقلاب جدید را در خراسان مسدود کند ، درك نکرد . نصر بـن سیار می‌خواست مانع از این‌گردد که طبقات مردم و بخصوص موالیان و پیروان حارث

بن‌سریح و بشربن جرموززیر پرچم انقلاب گردآیند. درك سطحی مسائل وتمایلات فردی و سیاسی جدیع بن علی، مانع‌از درك سیاست نصربن سیار و هدفهای نهایی انقلاب حارث شد .

این روش مانع از موفقیت انقلاب مردم ماوراالنهرو اجرای سیاست اصلاح طلبانه نصرشد. جدیع بن علی باادامه جنگ موجب پیچیدگی کارها و شکست‌نصر بن سیار یعنی در حقیقت شکست آخرین کوششها در اصلاح اوضاع خراسان شد می‌توان گفت همهٔ تلاشها در اصلاح اوضاع سراسر قلمرو خلافت اموی بی‌نتیجه ماند. نصر در موقعی که می‌خواست باتمام نیروکارکرمانی را یکسره سازد ناکام ماند مسلم بن احوز و پس از آن عصمت بن عبداله اسدی و مالك بن عمر وتمیمی شکست خوردنـد نصر بن سیار باهوشیاری سیاسی که داشت خواست روابط بین خود وجدیع بن علی کرمانی راروشن سازد.او همین تلاش راقبلاً در موردحارث ودیگر دشمنان سیاسیش در خراسان به‌کاربسته بود. لیکن ظهورابومسلم خراسانی مانع از هر گام اصلاح طلبانه‌ای بودکه نصربن سیار برمی‌داشت بـه نظر می‌رسد علت شکست سیاسی‌نصر در روزهای آخرحکومت خود درك نکردن عمق انقلاب در خراسان بود .

پس از اینکه براثر جنگ نیروی جدیع بن علی و نصربن سیار تضعیف شد ابومسلم خراسانی درمیان این دونیروقد علم‌کرد. هردو طرف از او متوحش‌شدند وطرفدارانش روز به‌روز زیادتر شدند نصربن سیار به مروان بن محمد خلیفه اموی وضع ابومسلم وقیام او را خبرداد، ونوشت پیروان او روزبه روز زیادتر می‌شوند و مردم را به ابراهیم بـن محمد عباسی دعوت می‌کنند . مروان در پاسخ نوشت : «اشخاص از نزدیك همان چیزی را می‌بینندکه اشخاص دیگر از دور می‌بینندریشه بلاو مصیبت را قطع‌بکن» نصر از یزیدبن عمربن هبیره کمك خواست ویزید گفت «فتح جزبانیروی‌انبوه میسر نیست ومن‌افرادی ندارم که به‌کمك توبفرستم.»ابومسلم در انتظار فرصتی بود تاباقیمانده نیروی بنی‌امیه را در خراسان از بین ببرد. ووقتی

دید جنگ نیروهای نصر و جدیع را تضعیف کرده است، به جدیع بن علی کرمانی پیوست .

این خبر وقتی به نصر رسید به کرمانی پیغام داد «وای برتوفریب نخوری به خدا از عاقبت تو بیمناکم . به سوی مرو حرکت کن و بیاباهم صلح کنیم» . لیکن کوششهای نصر به نتیجه نرسید و سرانجام پسرحارث بن سریج بر کرمانی دست یافت و او را به قتل رسانید و نصر جسد او را بردار آویخت. شاید و سایل کشته شدن جدیع را ابومسلم فراهم ساخت .

و او بودکه پسر حارث را بخونخواهی پدرش وادار ساخت در هرحال با کشته شدن جدیع فرزند او علی و پیرانش به ابومسلم پیوستند و نیری فراوانی برای ابومسلم فراهم شد. سرانجام فرزند جدیع به نصربن سیار حمله برد و او را مجبورساخت که از ارك حکومتی‌بیرون بیاید دراین موقع ابومسلم وارد مرو شد و علی‌بن‌جدیع پیش ابومسلم آمدوتسلیم وی شد.

تناسب نیروها در خراسان به‌صورت خطرناکی برهم خورد و نیروهای بنی امیه تسلط خود را برخراسان از دست دادند وحکام امویان یکی پس از دیگری‌از در اطاعت در آمدند و شهرهای دندانگاه ابیورد و نسابدون جنگ تسلیم ابومسلم شدند. ظهور ابومسلم از نظر سیاسی یك حادثه نامترقبه نبود زیرا عباسیان از سال ۹۸ هجری خراسان را مرکز دعوت خود قرار داده بودند. زیرا کشمکش بین‌نصر بن سیاروالی خراسان و شیبان بن مسلمه خارجی و جدیع بن علی کرمانی به اوج خود رسیده بود. مردم در انتظار یك نفر بودندکه آنها رااز دست این عده نجات بدهد. و به این همه زیانهای مالی و جانی وکشاورزی و قتل و خرابی پایان بخشد از این رو مردم می گفتند «مردی از بنی‌هاشم برخاسته است از هرسو رو به سوی او آورید» . در روز عید فطر در یکی از روستاهای خراسان خالد بن ابراهیم خود را آشکار ساخت همان روز مردم شصت روستا به او پیوستند بعضی می گویند نخستین باردعوت عباسیان در طخارستان وسپس دربلخ ومرو وخوارزم

که از منطقهٔ انقلاب حارث بن سریج بود آشکار شد .

علی بن محمد می گوید وقتی ابومسلم ظهور کرد مردم به سوی او شتافتند مردم مرو روی بسه او آوردند کسی مانع آنها نشد ابومسلم در مخفیگاهی دریك روستا اقامت داشت که پاسداارودربانی نداشت این عمل در نظر مردم اهمیت پیدا کرد و گفتند مردی ازبنی هاشم برخاسته است .

نصربن سیار باهمـهٔ نیروهای مادی و معنوی و انسانی که در اختیار داشت سعی کرد براین بحران غلبه بکند و تسلط دولت مرکزی را برخراسان از نوبرقرار سازد و گسیختگی در کارها راکه براثر جنگ‌های متعدد به وجود آمده بود دوباره به هم مربوط سازد. لیکن حقیقت آن بود که بحران سیاسی آن موقع قیام علیه‌یك والی یابرای تقاضای اجرای قانون معینی به وجود نیامده بود بلکه پایان یك دوره تاریخی حکومت عربی بود که براثر تغییرات بنیانی اقتصادی وسیاسی و اجتماعی به وجودآمده بود . با اینهمه نصر سعی کرد همه نیروهای مخالف را به سوی خود جلب‌بکند و روابطی راکه بین شیبان بن مسلمه و کرمانی به وجود آمده بود از هم بگسلد. نخست به شیبان نوشت. اگر می‌خواهی دست نگهدار تاباکرمانی بجنگم و اگر خواستی بامن در جنگ او همکاری‌بکن تاشر او را از میان بردارم وسپس اختلافهای خود را با هم در میان بگذاریم. شیبان سعی کرد این کار را انجام بدهد لیکن ابومسلم فورا دخالت کرد و به علی بن جدیع کرمانی نوشت .

«پدر تو کشته شده همه این را می‌دانند تو به‌خاطر شیبان کار نمی کنی بلکه به‌خون‌خواهی‌پدربرخاسته‌ای‌ازصلح بین‌نصروشیبان‌جلو گیری کن‌تو‌به خود غره‌ای به‌خدا این‌کار چنان سخت خواهدشد که همهٔ مسائل بزرگ پیش‌او بی‌اهمیت جلوه خواهد کرد.»درحالی که‌مذاکرات‌جریان‌داشت‌درسال۱۲۹ هجری‌هرات‌سقوط کرد.

بعضیها معتقدند که شیبان‌بن مسلمه‌پیشنهاد نصربن سیار راپذیرفت وبه‌علی‌بن جدیع فشارآورد که نظر خودرا تغییر دهد لیکن شیبان جواب‌داد خیانت‌روانیست علی‌بن جدیع ابومسلم راعلیه نصربن سیار تحریك کرد ابومسلم تا ماخوان آمد و

شبل‌بن‌طهمان‌رانزد علی‌بن‌جدیع‌فرستاد و پیغام‌داد که«درضدیت بانصرمن‌باتو هستم» ابومسلم در اردو گاه علی‌بن‌جدیع باوی ملاقات‌کرد ودربرابر پیروان وسپاهیان‌او خود را در اختیارش گذاشت: سرانجام اعراب اموی‌خطری راکه موجودیت‌آنان را تهدید می‌کرد درك کردند وبه‌اهمیت پیغامهای نصر پی‌بردند. قبایل مضر وربیعه وقحطان‌گرد آمدند وپیمان جنگی بستند که با ابومسلم به‌جنگند ووقتی اورا ازمرو بیرون کردند به‌کار خودبپردازند . پس ازاین واقعه نصربن سیار آماده شد که بـا ابومسلم بمقابله‌برخیزد وحاتم‌بن حارث‌بن‌سریج بانصربن سیاربود. لیکن‌فعالیتهای سلیمان‌بن کثیر این‌پیمان را خنثی ساخت نصربن سیار از نوسعی کرد که ازسرنو پیمانی به وجودآورد به ابومسلم پیغام‌فرستاد که بامضریها کنار بیاید. لیکن‌قبیله‌های ربیعه وقحطان ازابومسلم خواستند که بـا آنان همکاری کند. ابومسلم باهوش و فراصت جانب ربیعه وقحطان راگرفت. پس‌ازاینکه‌تلاشهای نصربن سیار شکست خورد. علی‌بن‌جدیع حملهٔ وسیعی راعلیه نصر آغازکرد ومرو را اشغال نمود. بـا سقوط مرو ابومسلم وارد مرو شد ونصربن سیار فرارکرد.

درآنجا ابومسلم حکومت موقتی تشکیل دادکه پیروان‌علی‌بن جدیع درآن شرکت نداشتند وازافراد زیرتشکیل‌می‌شد خالدبن‌عثمان رئیس پاسداران، مالك‌بن هیثم رئیس‌پلیس، قاسم‌بن مجاشع ، قاضی‌کامل‌بن مظفر، مسئول امور دیوانی .

سپس ابومسلم سعی‌کرد خود را ازدست شیبان‌بن مسلمه حـروری خلاص کند یا اورا برای مدتی به‌سوی خودبکشد واین موقعی بودکه بین شیبان و علی‌بن جدیع اختلاف افتاده بود ولی دراین‌کار موفق نشد. عاقبت بین ابومسلم و شیبان جنگ درگیر شد وشیبان درآن جنگ کشته شد. باکشته‌شدن شیبان وپراکنده شدن پیروانش ابومسلم دراندیشهٔ خلاصی‌متفقین شیبان از قبیله ازد پیروان علی‌بن‌جدیع وبرادرش عثمان برآمد ومی‌خواست با خیال راحت خود را به مبارزه با بنی‌امیـه آماده سازد. سرانجام باتوطئه‌ای‌که به‌دست ابوداود و ابومسلم مشترکا فـراهم شد از دست این‌عده خلاص‌شد.

سران بنی‌امیه پس‌ازاین همه بداقبالی سعی کردند ازنو صفوف خودرامتحد سازند. زیادبن‌عبدالرحمن‌بن نعیم‌وزیادبن عبدالرحمن‌قشیری ومسلم‌بن‌عبدالرحمن بن مسلم باهلی وعیسی‌بن زرعه سلمی واهالی بلخ وترمذ وپادشاه طخارستان گرد هم‌آمدند. ومضریان ویمنیان و ربیعیان وایرانیانی‌که باآنان بودند، خودرا آماده جنگ باابومسلم‌ساختند. وفرماندهی‌سپاه رابه‌حیان‌نبطی‌سپردند زیرا نمی‌خواستند از میان داورودستهٔ‌خود آنهاباشد. ولی‌ابومسلم اعتنائی به‌این قرارومدارهانگذاشت وی در سال۱۳۰ هجری ماموران خود رابه خراسان اعزام داشت. سباع‌بن‌نعمان ازدی مامور سمرقند وابوداود خالدبن ابراهیم، ماموطخارستان ومحمدبن‌اشعث، مامور طبس‌وفارس‌وقحطبه ماموطوس شدند؛ مالک‌بن هیثم رئیس‌پلیس‌شد. همراه قحطبه عده‌ای از فرماندهان نظامی‌بودند ابومسلم به‌وی دستور دادکه در خراسان به تصفیه عاملان بنی‌امیه دست بزند. وتا تشکیل دولت موقت ، جنگ سرنوشت ساز میان قحطبه وتمیم‌بن‌نصربن‌سیار درگرفت. تمیم ونابی‌بن‌سویدعجلی وبسیاری از طرفداران بنی‌امیه در آن جنگ کشته شدند . قحطبه و مقاتل بن حکیم عکی به نیشابور مقر حکومت نصر بن سیار روی آوردند . نصر بن سیار در پی‌مردم ابرشهر ازنیشابور گریخت‌تا بقومس رسید درآنجا پیروانش‌پراکنده‌شدند وهمراه نباته‌بن حنظله به گرگان عزیمت‌کرد. قحطبه باسربازان خود وارد نیشابور شد نباته‌بن حنظله درآنجا به‌قتل رسید وقتی نصر ازاین ماجرا باخبرشد گریزان‌به خوار درایالت ری فرارکرد وازابن‌هبیره کمک خواست ابن‌هبیره دراین هنگام‌با عده‌ای از وجوه اهالی خراسان درواسط بود ومسئله درنظرش‌با اهمیت جلوه‌کرد ودستورداد نمایندگان‌نصربن‌سیار راتوقیف‌کردند وکتباً جریان رابه‌مروان‌گزارش داد. لیکن این پیغام هیچ فایده‌ای نداشت نصربن سیار دوباره به‌وسیلهٔ نامه وشعر، از ابن هبیره استمداد جست وبه وسیله خالد مولای بنی‌لیث به‌وی پیغام داد. «مردم خراسان ازبنی‌امیه ناامید شده‌اند تودرفرستادن سربازان کمکی شتاب‌کن به همهٔ مردم خراسان دروغ‌گفتم‌دیگر یک‌نفر درآنجا حرف مرا باور نمی‌کند پیش‌ازاینکه

کارازکار بگذرد ومجبور شوی صدهزار نفربه‌کمك من بفرستی ده هزارنفر فورا به کمك من بفرست» . پس‌ازکشته‌شدن نباته‌بن سوید عجلی‌نصربن سیار فرارکنان‌از بدخش‌بیرون آمد وبه‌خواررسید سپس وارد ری شد ودرآنجا بیمارشد تابه‌ساوه‌در نزدیکی همدان رسید ودرآن‌شهر درهشتاد وپنج سالگی درگذشت.

می‌گویند نصروقتی‌ازخوار روبه‌سوی ری‌آورد وارد ری‌نشد بلکه بین‌ری و همدان جائی رابرای خود انتخاب‌کرد ودرسال۱۳۱ هجری ۷۴۸ میلادی در آنجا درگذشت.

مهمترین دلیل‌سرعت‌واژگونی‌بنی‌امیه درخراسان باهمه نیروهائی که‌بنی‌امیه درطوس و گرگان و نقـاط دیگرداشتند آشفتگـی اوضاع اداری خـراسان بود . پیروزیهای مسلحانه عباسیان درنقاط مختلف موجب تشکیل سپاهیان منظم شدکه با جلب پیروان‌حارث‌بن سریج ومردم‌خراسان ازعرب وایرانی فراهم شدرفتاریزیدبن عمربن هبیره‌والی‌عراق که بانصربن سیاردشمنی داشت واورا درسخت‌ترین‌لحظات تاریخ بنی‌امیه ازایالت خراسان قلمرو شرقی دربارخلافت از کار برکنار ساخت مزید برعلت‌شد.

پایان کشمکشهای سیاسی در خراسان

سقوط طرفداران بنی‌امیه

نصربن سیار پس از اینکه شکست خورد ودر شهر ساوه از توابع همدان‌در گذشت ارتش بنی‌امیه به دسته‌های پراکنده تبدیل شدند . و ابومسلم خراسانی بـه تصرف آن ایالت و سازماندهی نیروهای خود در بخشهای مختلف وتعقیب و کشتار باقیمانده روسای قبیله‌هـای ربیعه و مضر ونزار همت گماشت؛ و مانــع از این شد که نیروهای بنی‌امیه دوباره بـه خود آمده و تجمع پیدا کنند . زیرا هنوز بنی‌امیه نیروهای فراوانی دراختیار داشتند ولی وحدت فرماندهی درمیان آنان نبود. بعضی ازفرماندهان بنی‌امیه سعی می کردنداین دسته‌ها را گردآورند وآنهارا زیرفرماندهی واحدی در بیاورند ولی موفق نشدند. زیرا ابومسلم از خشم عمومی مردم خراسان به بنی‌امیه استفاده کـرد و آنها را به‌سوی انقلاب عربی عباسی جلب نمود. سپس برای پایان دادن بـه کار قحطبه والی عراق به آن سوی متوجه شد . قحطبه برای مقابله باابومسلم حرکت کرد و وارد ری شد پسرش حسن را به همدان گسیل داشت ابومسلم این منطقه‌ها را از بقایـای امویان تصفیه کرد و بسیاری از اشراف بنی‌امیه را به‌قتل‌رسانید. نباته‌بن‌حنظله سعی کرد که خراسان رااز دست ابومسلم‌نجات بدهد ولی درگرگان به قتل رسید . ابن هبیره به عامربن ضباره و پسرش داود بن یزیدبن

هبیره که درکرمان بود، نوشت که به‌قحطبه به‌پیوندند وباپنجاه‌هزارنفر حرکت‌کرد و وارد اصفهان شد قحطبه ازفراوانی‌این‌عده ترسید همهٔ نیروهای‌خودرا برای‌مقابله بااین نیرو تجهیز کرد جنگی به سرگردکی ذویب بن اشعث و مکتوم بن شعیب و مالك بن ظریف و مخارق بن غفار و هیثم بن زیادکه همه زیرفرماندهی عکی‌بودند به مقابله فرستاد . این عده وارد قم شدند خود قحطبه نیز در راس یك عده بیست هزار نفری حرکت کرد ارتش اموی که زیر فرماندهی ابن‌ضباره بود شمارهٔ آن یك صد تا صدوپنجاه هزار نفر بود. قحطبه دستور داد قرآنی را بربالای چوبی نصب کردند سپس صدا زد: «ای مردم شام ما شما را به‌این قرآن دعوت می‌کنیم» مردم به‌اودشنام دادندپس‌ازجنگ‌کوتاهی‌مردم شام شکست‌خوردند ومحاصره‌شدند و بسیاری ازآنها به‌قتل رسیدند. ابن‌ضباره کشته شد و داودبن یزیدبن عمر مغلوب شد قحطبه به‌مردم خراسان که در شهر نهاوند قلعه گرفته بودند، پیغام فرستادکه «ازقلعه خارج شوید همگی در امان هستید». آنها این پیشنهاد را ردکردند. به‌مردم شام نیز چنین پیغام فرستاد و آنها پذیرفتند. و پس‌از اینکه چهار ماه در محاصره بودند از محاصره خارج شدند و امان یافتند. سپس قحطبه خراسانیانی را که طرفداربنی‌امیه بودند و با مردم شام جمع شده بودند به‌قتل‌رسانید. پس‌ازجنگهای کوچکی در منطقه‌های مختلف، خراسان به‌طورکلی سقوط کرد. سقوط خراسان در نتیجه قدرت عباسیان و ضعف امویان نبود بلکه در نتیجه تغییراتی بودکه در جامعه عربی خراسان به وجود آمده بود و نتیجه آن مخالفت بنی‌امیه با هرنوع تحولی بودکه بنیان اجتماعی‌خراسان را دگرگون ساخته بود.

سازمان سیاسی جدید یعنی عباسیان از این دگرگونی استفاده‌کردند و بنیان کار خود را استوار ساختند و وضع خود را با خواستهای سیاسی و اقتصادی تازه تطبیق دادند.

پس‌از تصفیه سیاسی خراسان قحطبه به‌عراق روی آورد تا ارتش بنی‌امیه را

از آنجا بیرون کند ولی او در عـراق کشته شد علی‌بن محمد می گوید «قحطبه را با حرب‌بن‌مسلم احوز در میان نهری کشته یافتند.» تصور می‌رود هر یك از آن دو دیگری را به‌قتل رسانده باشد زیرا قحطبه فرمانده سپاهیان عباسی و مسلم‌بن احوز فرمانده سپاهیان نصربن سیار بود.

خلاصهٔ بحث

قبلاً موضوع رساله من حکومت بنی‌امیه بین سالهای ۱۲۷ـ۹۶ هجری در ایران بود. لیکن استاد راهنمای من دکتر حسن‌حبشی مرا راهنمایی کرد که بحث‌را فقط به‌ایالت خراسان محدود سازم. زیرا خراسان از جنبه سیاسی و اجتماعی و رابطه‌اش با سیاست عراق اهمیت داشت. من از مذاکره با استاد راهنما خطوط کلی بحث را با استفاده از مشورتها و نظرات علمی دقیق او طرح کردم، خطوط کلی بحث متمرکز درتحولات اجتماعی و دگرگونی بنیان عمومی جامعه خراسان و تحولات اقتصادی و سیاسی آن است.

در فصل اول

اوضاع کلی در زمان خلافت ولیدبن عبدالملك قتیبه‌بن مسلم باهلی مورد مطالعه قرار گرفت. وآن عبارت است از تحول ودگرگونیهای زیاد در بنیان‌جامعه اسلامی، روش و نظام حکومتی که از آغاز فتح آغازین اسلامی در این منطقه پیشرفته تمدن شروع شده. و پس‌از مرگ ولید و حجاج‌بن یوسف ثقفی مخالفان در مقام مطالبه اصلاح اوضاع برآمدند، و تقاضای رفتار منصفانه با اهل ذمه و

کشاورزان بی‌چیز خراسان بخصوص ماوراالنهر را داشتند.

سلیمان‌بن‌عبدالملك اهمیت این‌تحولات اجتماعی را درك کرد و به‌آن توجه نمود، و سعی کرد بین خواسته‌های سیاسی و اقتصادی مردم و سیاست دولت هماهنگی ایجاد بکند. این خواستها پس‌از متوقف شدن فتوحات در جبهه شرقی در زمان خلافت سلیمان شدت یافت، سلیمان نقشه‌ای برای اصلاح عمومی وضع به‌شرح زیر تنظیم کرد:

۱. پاك کردن دستگاه خلافت از پیروان سیاست ولید و همکاران حجاج‌بن یوسف ثقفی که اساس آن به‌زور و قدرت متکی بود.

۲. حتی‌الامکان قبول بعضی از خواستها درجریان حدود اسلامی مشروط بر اینکه منافی سیاست کلی بنی‌امیه نباشد.

۳. اصلاح اوضاع مالی ومحدودکردن مالیاتها درسرزمین خراسان، تفکیك بین‌مالیات جزیه (مالیات‌سرانه) مالیات‌خراج (مالیات‌زمین) ـدرخراسان مالیاتهائی بودکه مردم می‌دادند ـ تنظیم امور وصول مالیات وجداکردن آن ازحدود وظائف والی و واگذاری مستقیم وصول‌آن به‌خلیفه صاحب اصلی‌خراج که به‌وسیله‌نیرویی که خلیفه آن را تعیین می‌کرد، پشتیبانی می‌شد همچنانکه در دوران یزیدبن‌مهلب در عراق معمول بود.

۴. لغواعزام اجباری اعراب به‌مرزهای دوردست ودادن اجازه بازگشت به سربازان، پس‌ازانجام وظائفشان یعنی‌لغواقامت اجباری سربازان درسرزمین‌دشمن.

۵. آزادی زندانیان سیاسی حجاج‌بن یوسف وبرهم‌زدن زندانها به‌طور کلی

۶. پیروی ازسیاست نرمش و دلجویی ازعلویان

۷. مطالعه مسئله زمین و احساس تمایل اعراب به‌ترك مرزها وساکن‌شدن در شهرها و روستاهای خراسان و ماوراالنهر و درك اهمیت شدید اعراب به تصرف اراضی.

فصل دوم شامل است بر:

مرگ سلیمان که می‌گویند مسمومش کردند و مقدمه‌چینی رجاءبن حیوه بر اینکه‌عمربن‌عبدالعزیزجانشین‌سلیمان گردد درموقعی که اوضاع به‌سرعت‌درخراسان دگرگون شده بود، ومسئله مالیاتها و وصول آن که دراثر تصرف اراضی پیچیده‌تر گردیده، و منجر به‌ناپایداری بخش خاوری خلافت عربی شده بود و اجرا نشدن سیاست اصلاح طلبانه سلیمان. تعقیب سیاست اصلاحی سلیمان به وسیله عمربن عبدالعزیز و توسعهٔ دامنهٔ آن به‌وسیله وی درحدود مجرای عمومی سیاست بنی‌امیه به‌ترتیب زیر:

۱. حل مسئله مالیاتها به‌صورت اسلامی ومسائل مالی دیگرمربوط به‌مخارج خاص دارالخلافه، محدود ساختن آزادی عمل حکام در تصرفات مالی قلمروخود، که مورد قبول جامعه خراسان آن موقع باشد به‌این صورت:

الف. طبقه اشراف عرب و ایرانی که شغلشان جنگجویی یا تملك اراضی کشاورزی بود.

ب. طبقه کشاورزان عرب و ایرانی واکثریت مردم خراسان، پیشه‌وران شهر نشین و بازرگانان کوچك که نقش سیاسی مهمی در خراسان بازی می‌کردند و سرانجام موفق به برچیدن خلافت اموی شدند.

ج. صنعتگران و پیشه‌وران و بازرگانان (بازاریان) که نقش مهمی در قیام علیه قتیبه‌بن مسلم باهلی داشتند.

د. روحانیان و دانشمندان پرهیزکار، که در خراسان وزن سیاسی و اجتماعی داشتند مانند مقاتل‌بن سلیمان (مفسر رسمی) مذهب و احکام آن و جهم‌بن صفوان انقلابی و رهبر یکی از انقلابهای ماوراالنهر.

اصلاحات عمر بن عبدالعزیز که وسیعتر و همه‌جانبه‌تر از نقشه اصلاحی سلیمان‌بن عبدالملك بود با وجود وحدت اساسی در رویه این دونفر.

۲. کوشش عمربن‌عبدالعزیز درحل مسئله مالیاتها، لغو رسمی مالیات جزیه

نسبت به‌مسلمانان غیرعرب، فرق نهادن بین مالیات جزیه و مالیات خراج، که به عنوان اجاره‌بها ازصاحبان اراضی بدون درنظرگرفتن‌وضع شخصی‌مالکان ومذهب آنان دریافت می‌شد. قراردادن مالیات خراج به‌عنوان مالیات اساسی‌خزانه وبیت‌المال عمومی‌مسلمانان، پیدایش‌مشکل‌اساسی‌واعلام عمربن‌عبدالعزیز که سرزمینهای خراج متعلق به‌بیت‌المال و وقف برمسلمانان است، و هرکس که در زمین زراعتی کار می‌کند، اعم از اینکه ذمی یا مسلمان عرب یا موالی باشد باید این خراج را بپردازد. فشار طبقهٔ مالکان به عمربن‌عبدالعزیز درمورد این تصمیم. اعتبارسال ۱۰۰ هجری به عنوان سال اجرای این تصمیم.

۳. ادامهٔ تملك اراضی بخصوص در سرزمین ماوراالنهر ، خشم کشاورزان و صرفنظر کردن آنان ازکشاورزی زمین و رها ساختن زمینها به‌حال خود ، زیان اقتصادی این منطقه‌ها و تقلیل میزان خراج، فشار حکومتهای محلی به‌کشاورزان مخالفت عمربن‌عبدالعزیز با این تصمیمات.

۴. کوشش عمربن‌عبدالعزیز به‌آشنایی با دسته‌ها و احزاب سیاسی و ایجاد توافق بین آنان و بنی‌امیه به‌صورت کلی به‌اتکای منطق اسلامی وکوشش درجلب رضایت آنان، به‌رغم اتکای عمربن‌عبدالعزیز به‌حفظ امویت و اشرافیت اموی که اهمیت نقطه‌نظرهای سیاسی و اقتصادی و مالی او را درك نمی‌کردند وگریبان خود را با مسموم ساختن عمر از دستش خلاص کردند.

۵. واکنش سیاست سلیمان و عمربن‌عبدالعزیز.

خلافت یزیدبن عبدالملك به‌جانشینی عمربن عبدالعزیز به‌اتکای مسلمه‌بن عبدالملك و اشراف بنی‌امیه لغو کلیه تصمیمهای عمربن‌عبدالعزیز، فعالیت اشراف به‌تصرف اراضی زراعتی به‌حساب سکنه اصلی خراسان، پیدایش ملاکان بزرگ در ماوراالنهر بخصوص در بخارا وسمرقند و مرو.

پیدایش علائم خشم وغضب مردم به‌صورت فعال چگونگی پیوستگی مردم خراسان وشرایط سیاسی‌واقتصادی وایجاد همبستگی‌بین‌ایرانیان واعراب‌وترکها و

مقاومت دربرابر دولت پیدایش مقامت منفی در اول‌کار وتجسم آن به‌شکل زیر:

الف. پرداخت نکردن مالیاتها

ب. مهاجرت دسته‌جمعی از روستاها به‌شهرها

ترك زمینهای کشاورزی و ویران گذاشتن آنها، توسعهٔ قحطی در حاصلخیز-ترین منطقه‌های خراسان تقلیل میزان خراج.

خلافت خلیفه دوراندیش و سازمانده دقیق چون هشام‌بن‌عبدالملك، کوشش او برای حل مشکلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ، کوشش در نجات منطقه خراسان در سال ۱۱۵ هجری ازقحطی، جنبش اصلاح‌طلبانه ابوصیداء و مخالفت سران ایرانی و هم‌پیمانان عربشان با ابوصیداء که جنبش او به‌موفقیت کم‌نظیری در سرزمین ماوراءالنهر منجر شد.

وادارساختن‌مقامهای دولتی‌به‌سرکوبی جنبش که مخالف مصالح سران بود. سرکوبی جنبش ابوصیداء به‌وسیله مقامهای دولتی. تراکم تضادها وانفجار آن در سال ۱۱۶ هجری به‌رهبری حارث‌بن‌سریج تمیمی به‌صورت انقلاب مسلحانه منظم دگرگونی وضع مردم خراسان و پیوستن اکثریت آنان به‌صفوف انقلاب.

فصل سوم

انقلاب اعراب و ایرانیان و ترکهاکه ناتوانی عمومی شخصیت حکومت اموی را درخراسان نشان می‌دهد وآن‌را از اداره امور ومقاومت دربرابرجنبشهای انقلابی باز می‌دارد. نصربن‌سیارآخرین والی‌خراسان وکاندیدای هشام‌بن‌عبدالملك که کوشید تا قطب‌بندی سیاسی بین دسته‌های مخالف راکه برای به دست آوردن قدرت مسابقه‌گذاشته بودند ازبین ببرد وکوششهای اوشامل نکات زیر بود:

الف. برداشتن جزیه از ذمه مسلمانان غیرعرب.

ب. ثبت و تنظیم مالیات خراج و قائل‌شدن خراج به‌منزله اجاره‌بهای زمین یعنی تعقیب تصمیم عمومی عمربن‌عبدالعزیز.

ج. ایجاد برابری بین قبیله‌های عرب و تخفیف تأثیر تعصبات قبیله‌ای بر وضع سیاسی عمومی خراسان.

د. ازبین بردن جنبش یحیی‌بن‌زید به‌طریقی که باعث جنجال عمومی نباشد.

ه. مقاومت شدید سیاسی و اداری و اقتصادی و روانی در برابر جنبش حارث‌بن‌سریج با استفاده از همهٔ امکانها برای جلب یا از بین بردن شخص حارث چگونه کوششهای نصربن سیار دراین مورد بدون رسیدن به‌هدف سیاسی بی‌نتیجه ماند؟ زیرا انقلاب‌حارث یك انقلاب‌ملی‌همهٔ مردم خراسان بود که روابط اقتصادی و سیاسی سرنوشت آفرین آن را باهم مربوط می‌ساخت و اعراب و ایرانیان در آن شرکت داشتند. پرچم سیاه حارث گردآورندهٔ هزاران بی‌چیز وساکنان شهرها بود و در این‌کار اندیشمند اسلامی جهم‌بن صفوان او را یاری می‌کرد حارث با پشتکار این انقلاب را رهبری می‌کرد که نکات اساسی آن عبارت بود از:

الف. امامت ـ هر فرد عالم به‌کتاب و سنت شایستهٔ امامت است و امام با اجماع نظر همه مسلمانان معین می‌شود.

ب. برابری همهٔ ملتهائی که اسلام آورده‌اند وجزیه باید ازگردن مسلمانان برداشته شود.

ج. مخالفت با استبداد و کمك در به‌دست‌آوردن حقوقی که اسلام آن‌حقوق را قبول دارد. مبارزه با ستم و سختگیری.

د. شرکت دادن موالیان در عطایا و بخششها.

انقلاب مردم خراسان اگرانشعابی درصفوف آن به‌وجود نمی‌آمد وتعصبات قبیله‌ای در آخرین مراحل آن پیدا نمی‌شد، پیروز می‌شد. انشعاب ابن‌جرموز از حارث که یکی از فرماندهان نظامی لایق بود، پیدایش حزب عباسی به‌رهبری ابو-مسلم خراسانی در محیط سیاسی خراسان. تجزیه در صفوف نیروهای دولتی و صفوف دشمنان خلافت اموی و جنبش ابومسلم ، آزادگذاشتن بروز تعصبات

قبیله‌ای برضد نصربن سیار و نیروهای خلافت اموی در سخت‌ترین لحظات ، بروز جنگ بین نصربن سیار و علی‌بن‌جدیع کرمانی، خروج معاویه‌بن‌جعفر علیه خلافت بنی‌امیه و آمدن او به‌خراسان، روش منفی والی عراق در برابر رویدادهای ایران‌و خراسان، گرفتاری مروان‌بن محمد آخرین خلیفه اموی درحوادث شام که موجبات ضعف دستگاه دولتی خراسان و تجزیه نیروهای آن را فراهم ساخت. جلب نیرو-های حارث‌بن‌سریج پس‌از قتل او به‌وسیله ابـومسلم و جدا ساختن آنها از نیروی نصربن سیار و فشار بر نصر کـه منجـر به فرار نصـر از مرو و ورود ابـومسلم خراسانی به آن شهرشد ،که پایان حکومت بنی‌امیه در بخش شرقی قلمرو خلافت اسلامی بود.

پایان

کتاب حاضررا یك پژوهشگر عراقی نوشته که ابعادمسایل تاریخی کشور مارا دردوران حکومت بنی‌امیه از دیدگاه اعراب بررسی ومطالعه و تالیف کرده است.

این نویسنده دراین تحقیق ازروش واقع گرایی درتاریخ‌نگاری عدول کرده وجانب اعراب وبنی‌امیه را راگرفته است. چراکه نهب‌وغارت های‌عمال بنی‌امیه واعراب بدوی را درخراسان‌نادیده گرفته ودرباره ستم‌هاوبی‌دادهای‌آنان‌به‌مردم‌ایران چیزی ننوشته وتنها ازطرزفتوحات اعراب‌سخن گفته که‌به‌فتوحات‌اسلام تعبیرشده وحال‌آن که ایرانیان در قبول اسلام پیشروتر از اقوام عرب بوده‌وبه‌همین‌سبب‌هم‌خدمات فوق‌العاده‌یی به‌فرهنگ اسلام کرده‌اند.

۲۲

سرزمین خراسان سرزمینی دست نخورده است که تاریخ آن پس از ابهام است. از این‌رو نظریات مورخان قدیم را کنار می‌گذارم و مظاهر جدید جامعهٔ خراسان را ازجمله تعصبات قبیله‌ای در آن سرزمین را از نو مورد بررسی قرار می‌دهم و در این مرحله در پرتو روابط ارگانیک تغییرات روابط اجتماعی و اقتصادی را مطالعه می‌کنم و پابپای این تغییرات پیش می‌روم و تشکیل بنای تازه جامعهٔ خراسان را زیر نظر قرار می‌دهم وسعی دارم که مشکلات را از جنبه‌های سیاسی واقتصادی واجتماعی وسیاست خلفای اموی وایمان و امتیازهای طبقاتی و مشکل اراضی و فئودالیسم و مالیات‌هایی را که به انفجار مردم خراسان و عصیان آنان علیه حکومت بنی‌امیه منتهی شد مورد بررسی قرار دهم.

این عصیان راه را به‌سوی انقلاب مردم خراسان وماوراءالنهر و ظهور عباسیان وسقوط نهائی امویان هموار ساخت.

امیدوارم دراین مطالعات وراهی که در بحث خود پیش گرفتم با همهٔ کمبود منابع اصلی عاملهای تحرک جامعه‌اسلامی خراسان را یافته و به پرده‌برداری از ابهامات موفق‌شده باشم.

از مقدمه مؤلف

۱۹۵ ریال



عبدالله مهدی الخطیب

حکومت بنی امیه در خراسان

ترجمهٔ باقر موسوی